

# مسائل انقلاب و سوسیالیسم

ارگان

۳

اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

وظائف میرم کمونیست های ایران ■ در

رد تئوری "دستگاه افشاگری" ■ تورم در

اقتصاد امپریالیستی و در ایران ■ آنگولا

و سیادت طلبی دو ابرقدرت ■ آموزش

مارکسیسم ■ سوسیالیسم علمی از

دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریائی

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران



## مسائل انقلاب و سوسیالیسم

- پیروان و وظائف میسر کوندست های ایران  
(در برد تئوری "دستگاه افشاری")  
۳- دستگاه افشاری سیاسی و... امر بیوند سیاسی/ تشکیلاتی جنبش مارکسیستی با طبقه کارگر (۶) و اختلاف آن با "افشاری جامع الاطراف سیاسی" (۱۶) و وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست برای ایجاد حزب طبقه کارگر (۲۹).
- تسویم در اقتصاد امپریالیستی و در ایران  
مقدمه (۴۵) گردش پول و تورم (۴۷) علل تورم (۵) تورم در سیستم امپریالیستی (۵۳) تورم در ایران (۵۷) تورم و صدور سرمایه (۶۲) نقش سیستم بانکی در ایجاد تورم (۶۶) نقش وابستگی سیستم مالی و پولی ایران به امپریالیسم در دامن زدن به تورم (۶۷) تورم و سلب مالکیت از اقشار خلقی (۶۸)
- آنگولا و سیادت طلبی دو ابرقدرت  
نگاهی به تاریخ آنگولا (۷۸) اوضاع آنگولا از سقوط فاشیسم در پرتغال تا امضای قرارداد آلور (۸۲) اوضاع آنگولا از امضای قرارداد آلور تا آغاز جنگ داخلی (۸۳) مداخله دو ابرقدرت و عمومی شدن جنگ (۸۹) موضع جمهوری تودهای چین در قبال اوضاع آنگولا (۹۶) جمع بندی (۱۰۳) ضمیمه: آنگولا پس از جنگ داخلی (۱۰۶)
- آموزش مارکسیسم  
۱۰۷- سوسیالیسم علمی از دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریائی  
مبحث اول: تعریف و چگونگی پیدایش تئوری انقلاب پرولتاریائی: اوضاع طبقه کارگر اروپا در نیمه اول قرن نوزده (۱۱۳) چگونه مارکس و انگلس تئوری انقلاب پرولتاریائی را پایه گذاری کردند؟ (۱۱۹) پرسش نامه و کتاب نامه (۱۳۰)

ارگان: اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر  
کتاب سوم سپتامبر ۱۹۷۷



# پیرامون وظایف مبرم گمونیست‌های ایران

در رد تئوری "دستگاه افشاگری"

بسم الله الرحمن الرحيم  
در این کتاب به بررسی وظایف مبرم گمونیست‌های ایران پرداخته شده است و در رد تئوری "دستگاه افشاگری" نظر شده است.  
این کتاب در سال ۱۳۶۲ در تهران منتشر شد.  
مؤلف: ...  
ناشر: ...  
تعداد صفحات: ...



در یکی دو سال گذشته، "اتحادیه" کونیستهای ایران ( سابقاً: "سازمان انقلابیون کونیست - م. ل. ") مواضع و نظریاتی بیرونی و درونی و عده نویسنده وظایف کونی جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران بیان نموده است که به عقیده ما اساساً نادرست و انحرافی می باشد. این نظریات انحرافی و نادرست بویژه در آخرین اسناد این سازمان انعکاس داشته است.

طبق احتجاجات و احکام این اسناد، "اتحادیه" سیستم افشاگری سیاسی وسیع در سرتاسر جامعه از طریق یک روزنامه سیاسی - تئوریک (آرژانسونی) و طیف مردم و مرکزی جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران و محور فعالیت کونیستها را در شرایط کونی تشکیل میدهد. روزنامه "کونیست" (ارگان "سازمان انقلابیون کونیست - م. ل.") در شماره ۱ (دوره دوم) خود درباره اهمیت این وظیفه و نقش آن چنین می نویسد:

"مسئله ای که (....) در این جا مورد بحث ماست مسئله ییوستد جنبش انقلابی با زحمتکشان و بطور اخص طبقه کارگر و بسیج و تشکل - دهی و هدایت مبارزات آنهاست (....) محوری که برای فعالینهای کونیستها در این رابطه فاکتور و ایزاری که انجام این وظیفه را عمدتاً به عهده آنهاست اینست که سیستم افشاگری سیاسی است با یک نشریه یی سرتاسری در مرکزین که خود حاصل کار مشترک چند هسته و گروه کونیستی باشد و (....) راه را در هر شهر و شهرک در هر گوشه ای این کشور برای فعالیت تشکیلاتی و مبارزاتی هسته های کونیستی هموار ساخته، در عین حال خود وسیله ای گردد برای ارتباط آنها و خوب بستن برای وحدت نهائی تماشاگران (....) ما "سازمان دادن یک دستگاه افشاکریهای سیاسی و تبلیغات سیاسی منظم و فعالیت آگاه کرانه در میان توده" را بعنوان گامی مهم و اساسی در راه بسیج و آگاه سازی توده و وحدت کونیستها جهت رسیدن به حزب پیش نهاد کرده ایم." ( "کونیست" شماره ۱، دوره دوم، صفحات ۱۵ و ۱۷ ) .

بنابراین، طبق نظر "اتحادیه" کونیستها، این "سیستم افشاگری" که در مرکز آن یک نشریه، آرژانسونی سرتاسری قرار دارد ( و باید "حاصل کار مشترک چند هسته



گروه کونیستی" باشد) میتواند یکجا وظائف عده" زیر را انجام دهد:

- ۱- برقراری "پیوند جنبش انقلابی با زحمتکشان و بطور اخص با طبقه کارگر".
- ۲- "آگاه سازی توده‌ها" و یا بعبارت دیگر بردن آگاهی سیاسی بمیان طبقه کارگر و سایر زحمتکشان در سراسر کشور و انجام کار تبلیغ و ترویج و افشاکاری جامع-الظراف.

- ۳- متحد ساختن گروهها و هسته های مختلف کونیستی و پایان بخشیدن به شرائط خرد و کاری و پراکندگی کونی در درون صفوف جنبش کونیستی ایران.
- ۴- هموار ساختن راه "رسیدن به حزب" طبقه کارگر ایران.

ما در این مقاله کوشش میکنیم انحرافی بودن این تز "دستگاه افشاکاری سیاسی" را مورد بررسی قرار دهیم که طرح پیشنهادی رفقا بمنابه "سپله" و حدیث هسته ها و گروههای مارکسیست لنینیست و "گام مهم و اساسی" رسیدن به حزب طبقه کارگر نه فقط بهیچ وجه به فوریترین وظائف کونی جنبش مارکسیست لنینیستی ایران پاسخ صحیح نمیدهد، بلکه اصولا پندارگرایانه و غیرعملی است. ما در عین حال با بررسی نمونه تجربی جنبش بین المللی کونیستی - یعنی نقش دستگاه افشاکاری ایسکرا در تدارک و ایجاد "حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" در دوران ۱۹۰۰/۱۹۰۳ (معروف به "دوران ایسکرای لنینی") بی پایه بودن این قریبه سازی و اختلاف اساسی و ریشه‌ای طرح "دستگاه" رفقا را با نکته ایسکرای لنین نشان خواهیم داد.

دستگاه افشاکاری سیاسی و ...

#### امر پیوند سیاسی - تشکیلاتی جنبش مارکسیستی با طبقه کارگر

در باره وظیفه عده و میرم مارکسیست لنینیستهای ایران در اوضاع و احوال کونی جنبش کارگری و کونیستی جامعه ما، یعنی وظیفه برقراری پیوند مستقیم استوار و ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات آن، ما قبلا در کتاب اول و دوم "مسائل انقلاب سوسیالیسم" سخن گفته ایم. در اینجا همینقدر تصریح میکنیم که در شرایط کونی، که کارگران ایران تنها با نطفه هائی از آگاهی سیاسی طبقاتی (سوسیالیسم علمی) به مبارزات مطالباتی خویش ادامه میدهند و نیروهای مارکسیست لنینیست ایران از طرفی در پراکندگی کامل و بدون پیوند سیاسی - تشکیلاتی با زحمتکشان و با مبارزات آنان قرار دارند و از طرف دیگر، در برابر مشی ها و نقطه نظرات ضد مارکسیستی و غیر - مارکسیستی (روزیونیسم، اکونومیسم، مشی های التناطی چریکی و شبه چریکی ...) که

هرکدام به نحوی امر خطیر امتزاج جنبش علمی طبقه کارگر با سوسیالیسم علمی را نفی میکنند، وظیفه عده و میرم مارکسیست لنینیستها عبارتست از: سازماندهی، هدایت و ارتقا مبارزات زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر از طریق فعالیت متمرکز در میان کارگران و ایجاد هسته های کارگری و کونیستی و تبلیغ و ترویج دمکراتیک و سوسیالیستی در جریان این پراتیک و از طریق شرکت مستقیم در زندگی و مبارزه روزمره کارگران. ما در کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" در این باره چنین نوشتیم: "وظیفه عاجل برقراری پیوند با طبقه کارگر بمنابه یک وظیفه حیاتی باید در مرکز وظائف گروهها و سازمانهای مارکسیستی ایران قرارگیرد"، "بدون مبارزه و فعالیت متمرکز در میان کارگران، بدون برقراری ارتباط ارگانیک مستقیم و استوار با طبقه کارگر و مبارزات خود - بخودی آن، بدون ایجاد هسته ها و گروه های سیاسی در درون پرولتاریا" مارکسیست لنینیست های ایران نمی توانند وظائف عده" خود را در قبال طبقه کارگر و مبارزات آن انجام دهند.

حال ببینیم رفقای "اتحادیه" کونیستها" به مساله پیوند جنبش مارکسیستی با طبقه کارگر چگونه می نگرند و برای تحقق بخشیدن به امر پیوند با زحمتکشان چه ابزاری را به جنبش انقلابی و مارکسیستی لنینیستی توصیه میکنند. در چند سطری که در بالا از "کونیست" نقل کردیم، با صراحت اعلام میشود که "محور فعالیت کونیستها" در رابطه با "مساله" پیوند جنبش انقلابی با زحمتکشان و بطور خاص طبقه کارگر و "ابزار" این پیوند یک "سیستم" افشاکاری سیاسی است که مبتنی بر یک نشریه آژیتاسیونی می باشد. بعبارت دیگر، در شرایطی که بنا بر ارزیابی خود رفقا، جنبش انقلابی و مارکسیستی لنینیستی ما در "مرحله" کودکی و نوجوانی قرار دارد و "طبیعتا" از یکسری هسته ها و گروههای متعدد پراکنده و جدا از توده تشکیل میشود و "تماس انقلابیون با توده ها تا حد غیر قابل تصویری ناچیز است" (صفحات ۳۱/۲۹ جزوه "سخنی با پویندگان راه انقلاب") یعنی در شرایطی که جنبش انقلابی و مارکسیستی ایران در جدائی ارگانیک از طبقه کارگر به مبارزه خود ادامه میدهد و فاقد شریکهای سیاسی - تشکیلاتی در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است، "ایجاد یک نشریه" آژیتاسیون سیاسی بعنوان "محور" فعالیت کونیستها و "پیش شرط پیروزی" در انجام وظایف مختلف نیروهای مارکسیست لنینیست (صفحه ۲۷ همان جزوه) تبلیغ میشود و آنهم با این پندار شیرین که این "دستگاه افشاکاری" و یا بعبارت دیگر این روزنامه آژیتاسیون سیاسی "راه را در هر شهر و شهرک و در هر گوشه این کشور (منظور کشور ایران است) برای فعالیت تشکیلاتی و مبارزاتی هسته های کونیستی هموار میسازد" (کونیست، همانجا). رفقا در ارائه این طرح از حد تخیل و آرزو فراتر نمیروند و در آنجا که به تحقق این طرح و راه های عملی مشخص آن مربوط



میشود، خواننده‌ها هیچ‌نگه روشنی روبرو نمیشود و بهیچوجه معلوم نمیگردد که چگونه میتوان از طریق یک نشریه آرتیستون سیالین<sup>(۱)</sup> حاصل کار مشترک چند هسته و گروه مارکسیستی و انقلابی "جدا از توده" بر مشکل جدایی از توده غلبه کرد و مسأله اساسی فقدان ارتباط ارگانیک (سیاسی - تشکیلاتی) با طبقه کارگر را حل نمود و "راه را .... برای فعالیت تشکیلاتی" در درون توده "هموار" ساخت. در حالیکه نشریه سیاسی انقلابی اصولاً یک وسیله و ابزار تبلیغ، ترویج و افشاکری، در خدمت فعالیت انقلابی گروه‌ها، هسته‌ها و سلولهای سیاسی موجود در میان توده‌ها است و آرتیستون سیاسی بوسیله روزنامه و غیره نقش واقعی خود را هنگامی میتواند ایفا نماید که از جانب هسته‌ها و شبکه‌های سیاسی موجود در میان توده‌ها به خدمت گرفته شود و بطور کلی در چنین صورتی (یعنی در صورتی که نیروهای انقلابی از نفوذ سیاسی - تشکیلاتی در میان توده‌ها برخوردار باشند) روزنامه آرتیستون میتواند در رشد و گسترش هرچه بیشتر نفوذ تشکیلاتی انقلابیون در درون توده‌ها کمک نماید. ما هیچگاه و در هیچ تجربه‌ای ندیده‌ایم که در شرایطی که نیروهای انقلابی فاقد نفوذ تشکیلاتی اولیه (وجود هسته‌ها و ... ) در میان توده‌ها باشند، یعنی در شرایطی که اولین گام آنها می‌بایست در جهت شرکت مستقیم در مبارزات توده‌ای برای ایجاد ارتباط ارگانیک با توده باشد، مارکسیست‌لنینیست‌هایی پیدا شوند و طرح "پریاساختن" یک روزنامه سرتاسری را بمثابة عمده‌ترین ابزار و "محور فعالیت کمنیست" بمنظور برقراری پیوند بازحمتکشان ("هموار ساختن فعالیت تشکیلاتی") ارائه دهند؟!؟ "محور" فعالیت مارکسیست‌لنینیست‌ها در جهت پایانی بخشیدن به "جدایی خود از توده" همانطور که گفتیم شرکت مستقیم آنان در مبارزات توده‌ها از طریق کار سازماندهی مستمر و مداوم، از طریق ایجاد هسته‌ها و کمیته‌ها و گروه‌های مختلف مخفی و بر این اساس تلفیق مارکسیسم با جنبش خود بخودی پرولتاریا است. در خدمت چنین هدفی، عمده‌ترین ابزار، قبل از هرچیز، ابزار تشکیلات است. بدون داشتن نفوذ سیاسی - تشکیلاتی در میان توده، مارکسیست‌لنینیست‌ها نمی‌توانند وظائف تبلیغی - ترویجی و افشاکری خود را در میان توده بمعنی واقعی، کلمه انجام

(۱) البته اگر بپذیریم چنین نشریه‌ای که "حاصل کار" گروه‌های جدا از توده است قادر باشد واقعا وظیفه افشاکری جامع‌الاطراف به معنی لنینی آنرا انجام دهد. ما در صفحات بعد نشان خواهیم داد که دستگاه افشاکری سرتاسری مورد نظر رفا نه در شکل و نه در محتوی هیچگونه فرایندی با کار تبلیغ و ترویج و افشاکری همه‌جانبه مارکسیستی ندارد و بهمین جهت حتی در زمینه "آگاه سازی توده‌ها" و افشاکری‌ها سیاسی نیز نمیتواند نقش موثر و محسوس ایفا نماید.

دهند. "پیش شرط پیروزی در انجام" امر "آگاه سازی" و افشاکری در امر "تشکیل - دهی" توده‌ها وجود همین ارتباطات مستقیم و ارگانیک با آن هسته‌هایی است که در "دورترین روستاها" نشریه سیاسی آرتیستون شما را باید مطالعه نمایند. بنابراین، جنبش مارکسیستی ما در شرایط کنونی قبل از هرچیز به ابزار تشکیلات در درون توده احتیاج دارد و روزنامه سیاسی که اصولاً لازمه ایفای نقش آن وجود تشکیلات در میان توده‌ها است، هیچگاه نمیتواند جایگزین ابزار تشکیلات گردد. ابزار آرتیستون مانند روزنامه افشاکری و غیره هنگامی میتواند نقش سازماندهنده و گسترش‌دهنده پیوندهای تشکیلاتی با توده را ایفا نماید که تشکیلات و هسته‌هایی از قبل در درون توده موجود باشد. زیرا اولاً انتشار چنین روزنامه‌ای مستلزم این پیوند است و ثانیاً بدون آن بمیان توده نیز به اتکال این پیوند و شبکه‌های تشکیلاتی در درون توده باید انجام گیرد. به بیان دیگر، طرح نشریه افشاکری شما هیچگاه قادر نیست "راه را برای فعالیت تشکیلاتی هموار سازد"، بلکه فقط در صورت وجود تشکیلات و شبکه‌های اولیه در درون توده، "فعالیت تشکیلاتی" موجود را میتواند، آنهم در حد این شبکه‌ها، گسترش و دامنه وسیعتری بخشد. اگر از اصل لنینی حرکت کبیم، نشریه موقعی میتواند به شکل آن "ریسمان اساسی" عمل نماید که از قبل "بناها... سنگ‌های را در نقاط مختلف (چیده باشند)" (چه باید کرد، لنین، صفحه ۱۳۵). بدون وجود آن "سنگها"، بدون وجود آن هسته‌ها، شبکه‌ها و گروه‌های اولیه، مرتبط با توده، نه طرح دستگاه افشاکری سراسری شما میتواند عملی گردد و نه ایسکرای لنین میتواند برپا شود. به همین روزنامه سراسری لنین نظری بیفکیم تا صحت حکم بالا را در پرتو تجربه درس آموز دوران طفولیت جنبش سوسیال - دمکراسی روسیه بهتر دریابیم.

در سال ۱۹۰۰، هنگامیکه لنین با توجه به شرایط و احتیاجات جنبش کارگری و مارکسیستی روسیه آن زمان، اندیشه ایجاد یک نشریه سراسری را مطرح ساخت و نقشه ایسکرا را مشخصاً در دستور کار سوسیال‌دمکرات‌های روس قرار داد، تعداد بسیار زیادی محافل و سازمانهای مارکسیستی و اتحادیه‌های سوسیال‌دمکرات‌کاری در شهرها و مراکز مختلف صنعتی روسیه بوجود آمده بودند. این هسته‌ها و سازمان‌های سوسیال‌دمکراتیک با وجود اینکه هنوز کوچک و ضعیف بودند و در چارچوب "خردکاری" و عدم ارتباط با یکدیگر و تهدید و پیگرد پلیس تزاری قرار داشتند، معیناً از نفوذ سیاسی - تشکیلاتی کم و بیش قابل ملاحظه و مهمی در درون جنبش کارگری روسیه برخوردار بودند. بین سالهای ۱۸۹۵ - ۱۹۰۰، یعنی قبل از ظهور روزنامه سراسری "ایسکرا"، مارکسیست‌های روسیه فعالیت سیاسی - تشکیلاتی پرمدامی را



حجت برقراری پیوند ارکانیک با طبقه کارگر و ایجاد هستهها و کمیته ها و " اتحادیه های مبارزه" ... در درون جنبش کارگری انجام دادند. در " کلیات لنین" ( جلد های ۳ و ۴ ) و در کتاب " تاریخ مختصر حزب کمونیست ( بلشویک) اتحاد شوروی" این نکته و اهمیت و وسعت فعالیت تشکیلاتی هسته های مارکسیستی در پیوند با جنبش کارگری روسیه باندازه کافی روشن شده است. در اینجا ما فقط به این نکته اشاره میکنیم که علاوه بر " اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر"، که در سال ۱۸۹۰ توسط لنین در پترزبورگ تأسیس یافت ( سازمانی که " برای نخستین بار در روسیه آموزش سو-سیالیسم با جنبش کارگری را عملی مینمود" - به نقل از " تاریخ مختصر" ) در شهرها و ایالات روس و غیر روس و در مراکز کارگری این کشور " اتحادیه های مبارزه" و گروه های سوسیال دمکرات مختلف دیگری بوجود آمده بودند که در بین زحمتکشان به کار تهییجی و سازماندهی می پرداختند :

در اواسط سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰، چندین سازمان مارکسیستی در ماورا قفقاز شروع به فعالیت میکنند .

در اواخر ۱۸۹۰-۱۹۰۰ " اتحادیه سوسیال دمکراسی سبیری" که تعدادی از گروهها و محافل مختلف کارگری و مارکسیستی را در بر میگرفت، تشکیل میشود .

در همین سالها، در چند شهر مهم صنعتی روسیه ( ایوانوو، نسنسک، یاروسلاول، کستروما و ... ) دستجات مارکسیستی بوجود می آیند که چندی بعد در " اتحادیه شمالی حزب سوسیال دمکرات" متحد میشوند .

در نیمه دوم سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰، دستجات مارکسیستی و " اتحادیه های مبارزه" در سایر مراکز کارگری روسیه ( از جمله در مسکو، رستوف، کار رودن، کیف، سامارا، غازان ... ) تشکیل میشوند .

بالاخره در اواخر دهه ۹۰، گروهها و سازمانهای مارکسیستی دیگری چون " سوسیال دمکراسی لهستان و لیتوانی"، " سازمانهای سوسیال دمکراسی لتونی" و " اتحاد عمومی سوسیال دمکراسی بیهویان" ( بوند) بوجود می آیند. ( مآخذ: " تاریخ مختصر... و جلد ۴ مجموعه آثار لنین) .

پس از تشکیل اولین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه ( در سال ۱۸۹۸، به دعوت اکثر گروهها و سازمانهای سوسیال دمکرات فوق) نفوذ و فعالیت تشکیلاتی سوسیال دمکراسی روس در درون جنبش کارگری آن کشور با زهم فزونی یافت، بطوریکه در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰، یعنی دقیقاً هنگامیکه لنین برای پایان دادن به پراکندگی در صفوف سوسیال دمکراسی روسیه و انسجام بخشیدن به حزب طرح روزنامه سیاسی سراسری را پیشنهاد میکند، " در تمام مراکز عمده صنعتی و هم در اکتشاف کشور سازمانهای مارکسیستی بوجود آمده بودند" ( " تاریخ مختصر"، ص ۴۴ فارسی) .

این گروهها و سازمانهای مارکسیستی با توده های کارگر در محل خود در تماس نزدیکی و فشرده های بودند و غالب آنها اعلامیهها ( " شب نامه" ها ) و روزنامه های برای کار سیاسی- تهییجی در میان کارگران منتشر میکردند . فعالیت عمده این سازمانها سازماندهی و رهبری مبارزات و اعتصابات کارگری در محل بود ( ۱) . این فعالیت آنچنان وسعتی داشت که در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۱، یعنی در زمان اعتلای جنبش کارگری، " در همه جا کمیته های سوسیال دمکرات رهبری مبارزه سیاسی کارگران را بعهده گرفته بودند" ( همانجا، ص ۴۸) . بطور خلاصه میتوان گفت که شالوده دستگاه افشاگری " ایسکرا" ( و همچنین حزب طبقه کارگر روسیه) همین سازمانها و تشکلهای سوسیال دمکرات در درون جنبش کارگری بود. پس از آنکه بخش مهمی از گروهها و هسته های سوسیال دمکراسی ( که در بالا شرح آنها رفت) با انتشار یک روزنامه مارکسیستی سراسری و همکاری با آن توافق نمودند، تشریح " ایسکرا" پا به عرصه حیات گذاشت. لنین قبل از اینکه برای همکاری مشترک با گروه پلخانف ( " گروه آزادی کار" ) و انتشار ایسکرا بخارج بیاید، با گروهها و محافل سوسیال دمکرات مختلفی تماس برقرار کرد. در بهار و تابستان ۱۹۰۰، لنین با چندین گروه و هسته مارکسیستی در شهرهای مختلف کارگری، از جمله در پترزبورگ، ریگا، مسکو، سامارا و ... مذاکراتی پیرامون اصل انتشار یک روزنامه سراسری و چگونگی همکاری مشترک برای نشر و توزیع آن بعمل میآورد. لنین در این مدت همچنین " گروههای حمایت از ایسکرا" را پایه گذاری میکند. این گروهها با کمک " نمایندگان ایسکرا" مسئول توزیع و پخش ایسکرا در مناطق مختلف کارگری میکردند. در واقع، همانطور که در " پروزه" توافق " برای انتشار ایسکرا اعلام گردیده است ( کلیات آثار لنین، جلد ۴، ص ۳۶۳) روزنامه ایسکرا به وسیله دو گروه، گروه " سوسیال دمکرات" ( نامی که گروه " آزادی کار" پس از جدائی از اکونومیستها در " اتحادیه سوسیال دمکراتهای روسیه در خارج از کشور" بر روی خود گذاشته بود) و " گروه ایسکرا" ایجاد شد. " گروه ایسکرا" چندین هسته و سازمان سوسیال دمکرات را در بر میگرفت که در نقاط مختلف صنعتی کشور ( پترزبورگ، مسکو، سامارا، پسخوف، نواحی جنوب روسیه و ... ) فعالیت و نفوذ داشتند. علاوه بر فعالیت هسته ها و محافل سوسیال دمکرات، " نمایندگان ایسکرا" نیز به کار تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و سازماندهی در درون جنبش کارگری و توده های می پرداختند .

( ۱) بعنوان مثال : شرکت سوسیال دمکرات ها و نقش رهبری کننده آنها در اعتصابات عظیم کارگری چند ده هزار نفره در پترزبورگ در سال ۱۸۹۶ و در اعتصابات و تظاهرات کارگری ۱۹۰۳-۱۹۰۰ ( مانند اعتصاب رستوف) . ( رجوع شود به کلیات آثار لنین، جلد ۸، رسهای نخستین) .



يك بررسی کوتاه تاریخی از چگونگی عملکرد "نمایندگان ایسکرا" نشان می‌دهد که وظیفه آنان در مناطقی که در آن فعالیت داشتند به پخش و توزیع روزنامه سراسری محدود نباشد بلکه در اغلب موارد نقش مهم و فعالی در بسیج، سازماندهی و هدایت سیاسی - تشکیلاتی مبارزات زحمتکشان و ایجاد و گسترش هسته‌ها و محافل مارکسیستی و کارگری در مراکز مختلف کارگری بر عهده داشتند (۱).

به پشتوانه فعالیت و نفوذ تشکیلاتی این هسته‌ها و محافل سوسیال دموکرات و "نمایندگان ایسکرا" در رده‌های جنبش کارگری، روزنامه ایسکرا توانست نه تنها به افشاکاری جامع الاطراف بپردازد (ما در صفحات بعد رابطه افشاکاری جامع الاطراف را با "حضور و شرکت" در "زندگی و مبارزه" روزمره توده‌ها نشان خواهیم داد)، بلکه بمثابة يك روزنامه مارکسیستی در سراسر روسیه پخش گردد و بنوبه خود دامنه فعالیت تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه را گسترش دهد. لنین در این مورد صریحاً خاطر نشان می‌سازد که پیش شرط موفقیت روزنامه ایسکرا در انجام وظائفش در وجود فعالیت سیاسی - تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان نهفته است.

"تنها روزنامه‌ای می‌تواند مستحق داشتن نام يك روزنامه سراسری برای تمام روسیه باشد که فعالانه از جانب همه کمیته‌ها و هسته‌های محلی پشتیبانی گردد و کم و بیش همزمان در تمام روسیه پخش شود." (لنن، "درباره نامه کارگران جنوب"، کلیات آثار، جلد ۵، تأکید از ماست)

همین ایده را لنن در "وظیفه فوری ما" (جلد ۴) تصریح می‌نماید. او در این رساله پس از اشاره به بروسه نخستین مبارزه سوسیال دموکراتهای روسیه برای ایجاد حزب طبقه کارگر (مرحله برقراری پیوند تشکیلاتی با جنبش کارگری و شرکت مارکسیست‌ها در مبارزات کارگری و هدایت سیاسی آنها...) و تأکید بر این نکته که در آن زمان "اساس تمام فعالیت حزب را فعالیت تشکیلاتی سوسیال دموکرات محلی تشکیل می‌داد، وظیفه فوری سوسیال دموکراسی را در ایجاد یک ارگان حزبی سراسری که می‌بایست با "گروه‌های محلی ارتباط فشرده‌ای" داشته باشد، تعیین می‌کند. بعلاوه وجود چنین ارتباطی است که روزنامه ایسکرا در محیط‌های کارگری و توده‌های پخش می‌گردد و در خدمت کار سیاسی هسته‌های مارکسیستی - کارگری قرار می‌گیرد. در حقیقت، "شرط موفقیت ایسکرا (یا بهتر بگوییم یکی از شروط موفقیت آن) بگفته لنن "امکان توزیع

(۱) این فعالیتها نه تنها در مناطق روسی و غیرروسی امپراتوری تزاری، بلکه هم - چنین در مناطق مرزی همجوار کشور تزاری نیز مانند آذربایجان ایران (بخصوص تبریز...) انجام می‌پذیرفت.

منظم روزنامه در تمام مناطق روسیه است، که به اتکای هسته‌ها و گروه‌های مارکسیستی در رده‌های جنبش کارگری انجام می‌گیرد. همین جهت، لنن پس از تصریح این نکته که: "آن مراکز اصلی که روزنامه باید بطور منظم و به تعداد وسیع در آنها پخش گردد مراکز صنعتی، شهرها و شهرستانهایی که در آنجا فابریک موجود است، محله‌های صنعتی شهرهای بزرگ" است، اضافه می‌کند که: "ما کاملاً قادریم این کار را انجام دهیم اگر چنانچه تمام نیروی خود را بکار بریم، اگر چنان فعالیت کمیم که روزنامه حزب ما افلاً ۱۲ بار در سال منتشر شود و بطور منظم در مراکز اصلی جنبش و در تمام محیط‌های کارگری که به سوسیالیسم می‌توانند گرایش پیدا کنند پخش گردد." (لنن: "یک پرسش معجل"، کلیات آثار جلد ۴، ص ۲۲۷)

بنابراین، از تجربه تاریخی "ایسکرا" چنین می‌توان نتیجه گرفت: اولاً، روزنامه سراسری "ایسکرا" محور فعالیت‌های کمونیستهای "جدا از توده" نبوده، بلکه محور فعالیت تشکلات و هسته‌های مارکسیستی در رده‌های جنبش کارگری روسیه بود که از مدتی قبل با جنبش کارگری روسیه ارتباط ارگانیک برقرار کرده بودند. ثانیاً، این روزنامه راه را برای فعالیت مارکسیستها در شرایط جدی از توده هموار نساخت بلکه بر اساس فعالیت سیاسی - تشکیلاتی موجود توسط هسته‌های مارکسیستی در رده‌ها توده بوجود آمد، تغذیه شد و بمثابة یک ابزار تبلیغ و ترویج و افشاکاری سیاسی واقعی در خدمت فعالیت تشکلات سوسیال دموکرات در "مراکز مختلف کارگری" روسیه قرار گرفت و بدین ترتیب توانست نقش مهمی را در گسترش همه جانبه جنبش سوسیال - دموکراسی روسی ایفا نماید و بالاخره این روزنامه "پیش شرط" انجام وظائف مختلف مارکسیست‌ها در شرایط عدم ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات طبقاتی آن نبود، بلکه برعکس، "پیش شرط" ایجاد ایسکرا و موفقیت این روزنامه سراسری همان فعالیت بود که از مدتها قبل (از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۱) سوسیال دموکراتهای روس با شرکت مستقیم در جنبش کارگری روسیه انجام داده بودند.

بطوریکه می‌بینیم، رفقای "اتحادیه کمونیستها" در برخورد به تجربه تاریخی روزنامه "ایسکرا" به یک برداشت سطحی و الگوسازی مکانیکی دست می‌زنند. زیرا اگر به اختلافات اساسی و ریشه‌ای بین طرح "دستگاه خود" و "نقشه ایسکرا"ی لنن بی‌بی‌بی می‌پردازیم، در آنصورت همان وظائفی را که لنن برای "ایسکرا" تعیین کرده بود (یعنی وظائف "آگاه‌سازی"، "افشاکاری جامع الاطراف"، "متحد ساختن گروه‌ها و سازمانهای مختلف... تدارک ایجاد حزب" و غیره) عیناً برای "دستگاه افشاکاری سیاسی" خود قائل نمی‌شدند.

رفقا در طرح خود و الگوسازی از تجربه ایسکرا این جنبه اساسی مساله (و یا



بهتر بگوئیم اساس طرح اسپکرا) را ندیده میگیرند که در روسیه انتشار "روزنامه" سراسری به پشتوانه پنج سال مبارزه مداوم و مستمر سیاسی - تشکیلاتی، مارکسیست های روس در رون جنبش کارگری و توده های زحمتکش میسر گردید. رفقا وقتی در برابر این سؤال بجا و منطقی قرار میگیرند که آیا "شما که چنین پیشنهادی می کنید شبکه ی بخش این نشریه را در سراسر ایران بوجود آورده اید؟ آیا شما با توده های وسیع کارگران، دهقانان، خرد بوزروازی شهری... در تماس تشکیلاتی هستید که این نشریه را به دستشان برسانید؟...". تنها جواب آنان اینست که: "این سنوالات انحرافی و خارج از بحث است. همه این سوالات برای گریز از پاسخ دادن به سوال اصلی است. سوال این است که آیا ما باید با این تبلیغات وسیع و گوشخراش و گمراه کننده رژیم که پایش را تا دور افتاده ترین روستاهای وطن ما کشیده است مقابله کنیم یا نه؟...". ("کونیست"، صفحه ۱۶).

بعبارت دیگر، بجای پاسخ به ابراد اساسی وارد به تز "ستگاه افشاگری"، به عبارت پرد ازیهائی دست میزنند که خود، علاوه بر اینکه نمونه کامل گریز از پاسخ است، هیچ گونه تشابهی با یک برداشت مارکسیستی از مسائل مبارزه اجتماعی ندارد. کماتی که برای جنبش مارکسیستی ایران برنامه و رهنمود ارائه میدهند، خود ابتدائی ترین اصول مربوط به تعیین تاکتیک و سیاست را ندیده میگیرند و بجای واقعیت عینی و اوضاع مشخص، آرزوها و تخیلات شیرین خود ویا الگوهای جدا از زمان و مکان را میدان اقرار میدهند. نیروهای انقلابی و مارکسیست لنینیستی سیاست و تاکتیکهای مبارزه را در هر مرحله با توجه به واقعیت عینی و نیازمند بهای مبارزه، با حرکت از شرائط و امکانات و با ارزیابی دقیق از نیروی خود و دشمن و تناسب قوای بین خود و دشمن، تعیین میکنند. صرف این واقعیت که "تبلیغات وسیع و گوشخراش رژیم پایش تا دور افتاده ترین روستاهای وطن ما کشیده است"، بخودی خود هیچ وظیفه مبرم و عمده ای را تعیین نمیکند. رژیم مزدور شاه نه فقط دستگاه تبلیغاتی گسترده، بلکه دستگاه عظیم اداری - نظامی، ابزارهای متعدد تحقیق و سرکوب، شبکه های وسیع پلیسی و یک ارتش متجاوز و سرکوبگر نیز در اختیار دارد و همه اینها نیز در سرتاسر کشور و تا دور افتاده ترین روستاهای وطن گسترش یافته است. و با همه اینها نیز باید مقابله کرد. اما اگر به شیوه رفقا استدلال کنیم، معلوم نیست چرا مثلا ایجاد شبکه هلی نظامی - انقلابی برای مقابله با ابزار گسترده سرکوب و ایجاد واحد های ارتش توده ای در برابر ارتش مزدور شاه نباید وظیفه مبرم و عمده مارکسیست لنینیستها را در شرائط کنونی تشکیل دهد.

بنابراین، مساله بر سر این نیست که آیا باید با این یا آن ابزار تبلیغاتی، سیاسی، نظامی دشمن مقابله کرد یا نه؟ بلکه بر سر تعیین وظیفه عمده و مبرم مارکسیست لنینیست های ایران در شرائط کنونی میهن ما است. تعیین این وظیفه، همانطور که گفتیم بر اساس ارزیابی دقیق وضعیت و نیازهای جنبش مارکسیستی و انقلابی، شرائط

و اوضاع جنبش کارگری و جنبش عمومی خلق و با توجه به وضعیت اردوگاه ضد انقلاب لاپ انجام میگیرد و نه بر اساس یکی از جنبه های تظاهر ضد انقلاب حاکم یعنی واقعیت گسترش شبکه های تبلیغاتی آن. بطوریکه می بینیم در واقع این شما هستید که با توسل به استدالات ساده انگارانه و بیگانه با مارکسیسم از پاسخ داده به سوال اصلی گریز میکنید. سوال ما از شما این نیست که در شرائط وجود گسترده دستگاههای تبلیغاتی رژیم فاشیستی شاه، آیا باید یا نباید توده ها را آگاه ساخت، چه این را حتی سازمانهای چریکی نیز در طرح کلی خود نمیتوانند نفی کنند (۱). سوال ما (که نه "انحرافی" و نه "خارج از بحث" بلکه کاملا منطقی و دقیقاً مربوط به بحث وظایف مبرم مارکسیست لنینیستها در شرائط کنونی ایران است) اینست که:

- چگونه روزنامه "افشاگری" سراسری شما در شرائطی که بقول خودتان "تماس انقلابیون با توده ها تا حد غیرقابل تصویری ناچیز است"، میتواند در محیط های کارگری در "هر شهر و شهرک و در هر گوشه ای ایران" و تا "دور افتاده ترین روستا... های" کشور پخش و توزیع گردد؟

- چگونه در شرائط عدم ارتباط ارگانیک مارکسیستها با توده های زحمتکش، روزنامه "سراسری" شما میتواند "راه" را برای برقراری تماس تشکیلاتی با توده "هموار سازد"؟

- و بالاخره سوال ما اینست که چگونه در وضعیتی که، بقول خودتان: جنبش انقلابی ما تشکیل میشود از یکسری هسته ها و گروههای... جدا از توده... گروههایی که اگر بخواهند باقی بمانند... باید پیش از هر چیز به جدائی خود از توده پایسان دهند "از جزوه" سخنی با پیوندگان راه انقلاب ایران" (ص ۳۱)، چگونه در چنین وضعیتی "تمام شرایط لازم" برای انجام کار افشاگری "سراسری و وسیع" وجود دارد؟! و توده های وسیعی از انقلابیون و علاقه مندان جنبش به این امر کمک خواهند کرد و نشریه، اعلامیه و جزوه ای که در این رابطه پخش شود دست بدست تا دور افتاده ترین روستاها خواهد رفت. ...؟؟ (همانجا، ص ۱۹۹ - ۱۱۸) خوب بود حداقل تزه های خودتان را با تجربه های خود در حد ممکن محک میزدید و به تجربه روزنامه خودتان مراجعه میکردید. این توده های وسیع انقلابیون روزنامه، اعلامیه و جزوه های شما را "دست بدست" تا کدام روستاهای دور دست رسانده اند؟ و آیا اگر این روزنامه با همکاری چند گروه انتشار یابد، این آرزوی بزرگ جامعه عمل خواهد

(۱) لازمه تذکر است که آنچه در این ارتباط جنبش چریکی را از مارکسیسم لنینیسم جدا میسازد، نفی آشکار لزوم آگاه کردن توده ها نیست، بلکه چگونگی انجام این وظیفه، چگونگی آگاه ساختن توده، قواعد، مبانی، وسائل و روند آنست. جنبش چریکی، بخاطر بی اعتنائی به آموزشهای مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون و فرار دادن آلترناتیو و تئوریهای خود در برابر آن، طبعاً قادر نیست در راه عملی ساختن این وظیفه گام بردارد.



پوشید؟ آیا واقعا رقبا از مسائل مبارزه اجتماعی چنین تصور ساده‌ای در ذهن خود دارند؟

دستگاه افشاگری سیاسی ...

### اختلاف آن با "افشاگری جامع‌الاطراف سیاسی"

میدانیم که یکی از وظائف اساسی مارکسیست‌لنینیست‌های ایران در قبال طبقه کارگر، پرورش سیاسی این طبقه و آگاه ساختن کارگران به تئوری سوسیالیسم علمی است و این وظیفه از طریق ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دمکراتیک و درجریان شرکت مارکسیستها در مبارزات طبقاتی کارگران و هدایت و رهبری این مبارزات میسر است. ما در گذشته بطور میسوطی درباره کار تبلیغ و ترویج و ایجاد آگاهی سیاسی در میان کارگران و سایر زحمتکشان سخن گفته‌ایم. در این جا تنها به ذکر چند مسئله تئوریک اساسی برای فهم این قسمت از مقاله بسنده میکنیم.

مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماترئیست دین به ما میآموزد که آگاه کردن کارگران و پرورش سیاسی آنان بجز از طریق انجام هماهنگ وظائف سوسیالیستی و وظائف دمکراتیک و حرکت از تجربه سیاسی خود توده‌ها میسر نیست. لنین در مورد کار تبلیغ و ترویج دمکراتیک می‌نویسد:

"سوسیال‌دمکرات‌های روس به موازات ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ایده‌های دمکراتیک را هم در بین توده‌های کارگر وظیفه خود قرار میدهند. آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلقه را با تمام صور فعالیت آن و نیز مفهوم مضمون طبقاتی، لزوم سرنگون ساختن آن و نییاز این موضوع را که مبارزه موفقیت‌آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیرممکن است، اشاعه دهند. سوسیال‌دمکرات‌ها ضمن اینکه بین کارگران برزمنیه خواستههای فوری اقتصادی تبلیغ میکنند، در عین حال تبلیغ بر زمینیه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختیها و خواستههای طبقه کارگر، تبلیغ برضد تعدیات پلیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه داران بروز میکند، (....) و بالاخره تبلیغ برضد هر نماینده برجسته و قریه نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار میگیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان میدهد، نیز بطور لاینفکی با آن مربوط می‌نماید." (تاکید از ما است)

لنین، در "چه باید کرد؟"، این ایده را - پرورش سیاسی توده‌ها و بخصوص کارگران از طریق تبلیغات سیاسی و دمکراتیک - خلافتانه بسط و توسعه میدهد. او به کار افشاگریهای همه‌جانبه سیاسی به عنوان یک "وسیله عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) ی" تربیت معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها" تکیه میکند و "افشاگری-های همه‌جانبه سیاسی" را "شرط ضروری و اصلی پرورش فعالیت انقلابی توده" و بویژه کارگران میخواند. به گفته لنین، معرفت طبقه کارگر هنگامی "معرفت واقعا سیاسی" است که کارگران طوری تربیت شده باشند که "به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم، اعمال زور و سوءاستفاده اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد - جواب دهند و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال‌دمکراسی و نه غیر آن". افشاگری سیاسی همانطور که دیدیم وسیله عمده ایجاد این آگاهی در میان کارگران است. افشاگری جامع‌الاطراف حکومت مطلقه عبارتست از "افشای همه و هرگونه نمودار ستم پلیسی و بیادگری‌های استبداد" نسبت به طبقات مختلف جامعه که "در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی، خواه علمی و غیره و غیره، متظاهر میگردد". افشاگری سیاسی درست بدلیل همین خصوصیت قادر است وظیفه پرورش فعالیت انقلابی و تربیت معرفت سیاسی توده را (به معنایی که در بالا اشاره شد) انجام دهد.

خلاصه کنیم. یکی از وسائل مهم و عمده پرورش سیاسی توده‌ها و بخصوص طبقه کارگر تبلیغات سیاسی و دمکراتیک وسیع است که بصورت "افشاگری‌های جامع-الاطراف سیاسی" از جانب مارکسیستها انجام می‌پذیرد. وظیفه این افشاگری‌ها این است که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را نسبت به شرایط خود و سایر طبقات آگاه سازد. بنا بر این، بدون شناخت شرایط واقعی و وضعیت عینی توده‌ها و بدون شناخت "مردم‌ارهای" گوناگون ستمی که بر آنها در زمینه‌های مختلف اقتصادی سیاسی و غیره روا میشود، سختی از "کار افشاگری جامع‌الاطراف سیاسی" بمعنی مارکسیستی آن نمیتواند در میان باشد. بدون آگاهی از "پیداگرهها" تیکه در "شئون مختلف زندگی و فعالیت" مردم به توده‌های زحمتکش وارد می‌آید، هیچگاه نمیتوان به افشای گریه‌هایی دست زد که بقول لنین "معرفت واقعا سیاسی" را به درون طبقه کارگر ببرد و او را آنچنان تربیت کند که بتواند "به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم و اعمال زور و سوءاستفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد، - جواب دهد - و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال‌دمکراسی و نه غیر آن". چنین آگاهی و شناختی از اوضاع و احوال توده‌ها و مناسبات آنان با سایر طبقات و با دستگاه جبر و زور اقتصادی - سیاسی حکومت تنها در صورت شرکت مارکسیست‌ها در زندگی و مبارزات طبقاتی توده‌ها و برپایه نفوذ سیاسی - تشکیلاتی آنان در درون



توده حاصل میگردد. عبارت دیگر، براساس چنین پراتیک مبارزاتی، براساس حضور در محیط زیست، فعالیت و زندگی مردمی شرکت مستقیم در مبارزه طبقاتی توده‌ها است که مارکسیست‌ها امکان می‌یابند "توده‌های واقعی و ستمی را که بر توده وارد میشود دقیقاً و بدرستی کشف کرده و تشخیص دهند و به افشای بی‌پروای آن بپردازند. ما در کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" در رد نظریه "مجاهدین خلق مبنی اینکه اعلامیه‌های توضیحی نظامی آنان پیرامون عملیات مسلحانه" چریکی قادر است نقش افشاگرانه "شب‌نامه‌های" دوره "لنین را ایفا نماید، در مورد مفهوم مارکسیستی و علمی از کار "تبلیغات سیاسی" و "افشاگری"، با استناد به آموزشهای لنین چنین نوشتیم:

"آگاه کردن پرولتاریا نسبت به موقعیت رهبری‌کننده خود، نسبت به مناسبات خود با سایر طبقات و روشن کردن مظاهر مختلف ستم اقتصادی و سیاسی حکومت و لزوم سرنگونی قهرآمیز آن تنها بر مبنای پراتیک روزمره این طبقه و شرکت مستقیم مارکسیست‌ها در مبارزات و زندگی اجتماعی اقتصادی پرولتاریا و توده‌های خلق ممکن خواهد بود. لنین وظیفه سوسیال دموکرات‌های روس را در بردن آگاهی به میان کارگران و ترویج اصول سوسیالیسم علمی و ایده‌های دموکراتیک نه تنها "آمیختن فعالیت خود با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگر"، بلکه اصول تبلیغ در بین کارگران را با شرکت در تمام تظاهرات خود بخود یا مبارزه طبقه کارگر مترادف میدانست:

"تبلیغ در بین کارگران عبارتست از اینکه سوسیال دموکرات‌ها در تمام تظاهرات خود بخود یا مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران بخاطر روزگار، روزمزد، شرایط کار و غیره و غیره با سرمایه‌داران پیدا میکنند شرکت ورزند." (وظائف سوسیال دموکرات‌های روس)

"و بهمین جهت لنین بر این نظر بود که تبلیغات چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه مسائل اقتصادی

"ضمن روشن کردن اذهان کارگران، ضمن متشکل کردن، با انضباط نمودن و پرورش دادن آنان با روح تشریک مساعی و با روح مبارزه در راه آرمان‌های سوسیال دموکراتیک، در عین حال به کارگران امکان خواهد داد نیروی خود را در مورد مسائل فوری، در مورد حوایج فوری آزمایش کنند، از دشمن خود گذشت‌هایی جزئی بدست آورند... (همانجا).

"درست بدلیل این نتایج و معنای کار تبلیغی و توضیحی است که از تاثیر آن در ارتقای آگاهی و یا بگفته لنین "در بسط شعور طبقاتی پرولتاریا" سخن بمیان می‌آید و بنابراین روشن است که چنانچه مسائل و کار تبلیغاتی ما چیزی جز این معنا

و نتایج را ارائه نهد و نتواند چنین نقشی را ایفا نماید، از ارتقای آگاهی کارگران نیز نمیتواند سخنی در میان باشد." (رجوع شود به کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم"، صفحات ۱۱۲-۱۱۱).

آموزش‌ها، احکام و مفاهیم فوق بروشنی تصورات پند ارگرایانه و متافیزیکی "اتحاد به کمونیست‌ها" را در زمینه آگاه سازی و تشکل توده‌های خلق نشان میدهد. مرقفا معتقدند که برای آگاه سازی "توده‌ها و پرورش" روح فعالیت انقلابی "در آنان" هیچ راهی نداریم جز دست زدن به افشاگری سیاسی و برآوردن اختن یک جریان افشاگری همه-جانبه (جزوه "سخنی با..."، ص ۵-۱۱۴). سپس با استناد به تزه‌های لنین در مورد "افشاگری‌های سیاسی" (در "چه باید کرد؟") "سازمان" دادن "کار افشاگری جامع لاطراف و وسیع رژیم" را بعنوان اولین "گام" در "راه" پرورش سیاسی کارگران و "بمبارزه‌کنندگین" توده‌ها و "تدارک انقلاب" توده‌های پیشنهاد میکنند... (همانجا، ص ۷-۱۱۶).

بدین ترتیب، به زعم مرقفا، یک "روزنامه" سراسری (حاصل کار مشترک چند گروه مارکسیستی فاقد پیوند سیاسی-تشکیلاتی با توده) قادر است وظیفه "سازمان دادن" کار افشاگری جامع لاطراف و وظیفه "پرورش سیاسی کارگران" و "به مبارزه کشاندن" توده‌ها را انجام دهد، در حالیکه انجام این وظائف بطوریکه به نحو انفکاک‌ناپذیری به شرکت و حضور مستقیم مارکسیست‌لنینیست‌ها در زندگی و مبارزه روزمره وابسته است و بدون چنین حضور و شرکتی در مبارزه طبقاتی توده‌های زحمتکش، در محیط زیست، کار تولیدی و فعالیت معیشتی آنان نمیتوان درخواستهای فوری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی توده‌ها، احتیاجات سیاسی فوری، مصائب، دشواریها و خواسته‌های واقعی طبقه کارگر را درک نمود و نمیتوان به وقایع، مشکلات و مسائل مشخص مبارزاتی و "حتما روزمره" زحمتکشان پاسخ گفت و به تبلیغات سیاسی موثری در این زمینه دست زد. و حال شما، بدون این شرط اولیه و اساسی می‌خواهید "روزنامه" افشاگر" تان که متکی بر هیچ پراتیک مشخص فعالیت مارکسیستی در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، متکی بر هیچ نفوذ سیاسی-تشکیلاتی در میان توده‌ها نیست، نقش پرورش سیاسی کارگران، افشای همه و هرگونه تعدی و "نقش‌روشن کردن اذهان کارگران متشکل کردن، با انضباط نمودن و پرورش آنان با روح تشریک مساعی و با روح مبارزه در راه آرمان‌های سوسیال دموکراتیک" را ایفا نماید، به کارگران امکان دهد "نیروهای خود را در مورد مسائل فوری و حوایج فوری آزمایش کنند" و بیش از آن زمینه را به قول شما "برای به مبارزه کشیده شدن حتی عقب‌مانده‌ترین اقشار آحاد سازد"!!! (به نقل از "سخنی با..."، ص ۱۱۶).



شما رفقا خوب می بود بجای کار بی درد سر ارائه تزه های مجرد و کپی برداری های ساده از پاره های تجارب تاریخی، ابتدا این تجارب را از دیدگاه مارکسیستی، از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی مورد بررسی قرار میدادید و قبل از ارائه طرح و پیشنهاد برای جنبش مارکسیستی، حداقل به مفاهیم مارکسیستی توجیه گر طرح و برنامه تان توجه میکردید. شما در شرایط عدم وجود ارتباط سیاسی - تشکیلاتی جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران با توده های زحمتکش و جدائی مارکسیست - لنینیستها از مبارزه طبقاتی پرولتاریا، میخواهید از طریق یک "روزنامه سیاسی": "توده های زحمتکش را به حقوق از دست رفته خود آگاه سازید و دشمنان واقعی آنها را به آنان بشناسانید... توده ها را آماده پذیرش آگاهی سیاسی نمائید" و "معرفت سیاسی و روح فعالیت انقلابی" را در آنان رشد دهید (همانجا، ص ۱۱۴) و بدین منظور طرح "ایجاد یک سیستم افشاکاری همه جانبه سیاسی حاصل کار مشترک چند گروه" جدا از توده را بعنوان "محور فعالیت کونیستها" تجویز میکنید، ولی این آموزش اساسی لنینیسم را بیاد فراموشی می سپارید که:

" برای اینکه یک دانش سیاسی حقیقی همه جانبه و زنده در اختیار کارگران گذاشته شود باید در همه جا، در تمام قشرهای اجتماعی و در هر موضعی که امکان شناسائی فزهای دورنی محرک مکانیسم دولتی ما در آنجا هست از "افراد خودی" یعنی سوسیال دموکراتها وجود داشته باشد و اینگونه اشخاص تنها از لحاظ ترویج و تبلیغ بلکه به مراتب بیش از آن از لحاظ تشکیلاتی لازمند. " (چه باید کرد؟، ص ۱۰۷)

شما رفقا روزنامه افشاکاری سیاسی ای میخواهید که طبقه کارگر را " به میدان مبارزه بکشاند" ولی این آموزش مهم دیگر لنینیسم را فراموش میکنید که "روزنامه علاوه بر افشای "جزئیات"... باید بیشتر به "افشای نقاب بزرگی که مخصوص جریان کلبه فابریک ها است" بپردازد و

" این عمل باید متکی به منالهای مخصوص برجسته ای باشد و بهمین جهت بتواند علاقه کلبه کارگران و کلبه رهبران جنبش را جلب نماید، بتواند حقیقتا دانش آنها را غنی سازد، دایره معلومات شانرا توسعه دهد، شالوده ای برای بیداری یک ناحیه جدید و یک قشر تازه حرفه ای کارگران بریزد. " (لنین، "چه باید کرد؟"، ص ۱۲۹، تأکید از ما است).

و شما میخواهید یک روزنامه متکی به چند گروه انقلابی جدا از توده و بیرون از مدار کار تولیدی و مبارزات طبقاتی طبقه کارگر این وظائف را انجام دهید؟ شما میخواهید روزنامه تان وظیفه تبلیغ در میان کارگران را انجام دهد، در حالیکه

بر اساس آموزش های لنین، کار تبلیغ در بین کارگران عبارتست از:

" شرکت در تمام نظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصاد مانی که کارگران بخاطر روزگار، روز مزد، شرایط کار و غیره با سرماداران پیدا میکنند."

شما برای "اثبات" درستی نظرات خود همه جا به گفته های لنین (در "جد باید کرد؟") در مورد افشاکاری های جامع الاطراف استناد میکنید، در حالیکه خود، اساسی ترین درس های تجربه سوسیال دمکراسی روسیه را در زمینه "افشاکاری سیاسی همه جانبه" یعنی آموزش های تجربه تاریخی "ایسکرا لنینی" را به دست فراموشی سپرده اید. اگر روزنامه "ایسکرا" توانست نقش افشاکاری جامع الاطراف سیاسی را ایفا نماید، بدین خاطر بود که برپایه شرط اساسی وجود هسته ها، کمیته ها و سلول های گسترده اش و به کمک " شبکه های مخبرین ایسکرا" در میان اقشار و طبقات توده ای و بویژه کارگران و در دور افتاده ترین نقاط روسیه، امکان داشت مستقیما از اوضاع و احوال توده ها و جنبش های مختلف توده ای و کارگری اطلاعات نسبتا جامع و زنده و وسیعی کسب کند و پیرامون آن به تبلیغ و افشاکاری و هدایت و سازماندهی مبارزات مقاومت های مردم بپردازد. ما در پیش درباره اهمیت و نقش این تشکلهای سیاسی در دوران توده ها در ارتباط با توزیع روزنامه و تبلیغ پیرامون آن سخن گفتیم. در اینجا باید به این نکته اساسی نیز اشاره کنیم که هسته ها و کمیته های "ایسکرا" منبع تغذیه روزنامه را تشکیل میدادند. ارگان مرکزی (ایسکرا) ارتباطات گسترده ای با کمیته های مختلف داشت، از آن جمله: "کمیته های منطقه ای"، "محاظ و هسته های ناحیه ای"، "گروه های مبلغ"، "هسته ها و گروه های کارخانه و فابریک"، هسته های گوناگون در میان اقشار و طبقات مختلف دانشجویان، کارمندان، افسران... و بالاخره تعداد زیادی "مخبرین ایسکرا" همه به اشکال گوناگون با روزنامه در تماس نزدیک و بیاد در رابطه بودند (۱). این کمیته ها و "مخبرین ایسکرا" گزارشات مختلفی را درباره فعالیت خود، وضعیت جنبش در محل، وضعیت عمومی از لحاظ سیاسی اقتصاد، شرح حال اعتصابات و تظاهرات... به روزنامه می فرستادند (۲) و روزنامه ایسکرا (۱) "روزنامه ایسکرا مخبرین دانشی در بین کارگران داشت و به کار درون سازمانی بطور فشرده ای وابسته بود" (لنین، "نامه به یک رفیق"، کلیات آثار، جلد ۶، صفحه ۲۳۸).

(۲) "در جنبش باید بزرگترین تعداد ممکن گروه های مختلف و غیر متجانس که از اقشار مختلف پرولتاریا (و سایر طبقات مردم) آمده اند، شرکت کنند. آنچه که مربوط به هر یک از این گروه ها میشود، مرکز حزب (در اینجا منظور هم ارگان مرکزی و هم کمیته مرکزی است) همیشه باید نتهننا اطلاعات درست از فعالیت آنها داشته باشد، بلکه همچنین اطلاعات تا حد ممکن کامل از ترکیب آنان نیز داشته باشد." (لنین، همانجا، ص ۲۵۱).



فقط از این طریق بود که می توانست بقول لنین "در جریان جنبش" فرارگیرد و "منعکس-کننده" آن گردد.

"یکی از شروط موفقیت طرح ( منظور طرح ایسکرا است ) را در نظر بگیریم: ارسال منظم مکاتبات و ماتریال از نقاط مختلف کشور به روزنامه. اگر سوسیال دموکراتهای مبارز مناطق مختلف روزنامه حزب را همچون روزنامه خودشان تلقی کنند و وظیفه اولیه خود را در این بدانند که بطور دائمی با روزنامه در تماس باشند و مسائل مورد نظر خود را در روزنامه به بحث بگذارند و جنبش خود را در روزنامه منعکس سازند آنوقت روزنامه ما حتما میتواند در جریان جنبش باشد." ( لنین، یک مساله فوری، کلیات آثار، جلد ۴، ص ۲۲۷ ) .

بنابراین روزنامه افشاگری مارکسیستها هنگامی میتواند "در جریان جنبش" تودهها قرارگیرد و بیانکننده خواستها، امیال و مبارزات تودهها و بطور کلی جنبش مردم باشد که مارکسیستها از یکسو با توده در تماس مستقیم و فشردهای باشند و روزنامه را بمثابة سلاح تبلیغاتی و مبارزاتی "خودشان" تلقی نمایند، و از سوی دیگر "بطور دائمی" با ارکان افشاگری در ارتباط بوده و مسائل معضلات و مبارزات توده را در آن "منعکس" سازند. در چنین صورتی است که "افشاگری"، از آنجائیکه بر پایه مبارزه طبقاتی تودهها و بویژه کارگران استوار است، معنی و مفهوم واقعی و مارکسیستی خود را پیدا میکند.

اما رفقای "اتحادیه" کونیستها "این اصل تخطی ناپذیر و اساسی مارکسیستی را که افشاگری سیاسی" به معنی واقعی آن، یعنی افشاگری بر اساس ارزیابی و تشخیص صحیح از "نیازمندیها" و جنبش واقعی تودههای زحمتکش، ممکن نیست، مگر در صورت حضور و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست در میان تودهها، نفی کرده و اصولا درک نمیکند که محتوی "افشاگری سیاسی" چیزی نیست جز بیان منافع و خواستههای عینی تودههای خلق و حرکت اجتماعی - سیاسی آنان. رفقا می - نویسند:

"آری اگر ما "بیانکنندهی درد ناگهین نیازمندیهای عمومی دموکراتیک" باشیم، سخن ما انبوه انبوه شنونده و انبوه انبوه بخشگنده خواهد یافت. اگر تاکنون به حرفهایی که زده ایم آنچنان توجهی که باید از طرف توده نشده است، تقصیر از حرفهای ما بوده نه از توده. تقصیر از ما بوده که مسائل توده را بیافته ایم و از این مسائل صحبت نکردیم.

اما همه اینها میتوانند تلافی گردد. همه کوتاهیهای گذشته میتوانند برطرف گردد و اگرچه بسیار بزرگ و بسیار نیرومند رفته اما میشود و باید هرچه زودتر به ترمیم گذشته پرداخت. ما معتقدیم براه انداختن یک جریان افشاگری سیاسی سرتاسری با کار سیاسی و ایدئولوژیکی که میتواند در کنار آن صورت گیرد خواهد توانست جریانکنندهی نقصانهای گذشته و فراهم کند هی زمینهی مناسب برای براه انداختن مبارزات تودهها وسیع گردد. ( همانجا، ص ۱۲۰ ) .

آری شما برای "نجات یافتن" از "بن بست امروزی" جنبش، برای اینکه "حرفهای" تان را توده مورد توجه قرار دهد و بپذیرد و بالاخره برای برطرف کردن "همه کوتاهیهای گذشته" و "جبران نقصانهای گذشته" هیچ پیشنهاد و مشی خاصی جز "براه انداختن" یک "ستگاه افشاگری" که در یک کلام همان "روزنامه" تبلیغی - سیاسی سرتاسری است ارائه نمیدهید. چنین راه حل پیشنهادی از جانب شما، خود نشانه آشکار ارزیابی و درک بغایت نادرست شما از مضمون "بن بست امروزی" جنبش و از چگونگی حل مناسبات مابین "توده" و "نیروهای روشنفکر مارکسیست - لنینیست" می باشد.

اگر بن بست امروزی جنبش ما عدم ارتباط سیاسی - تشکیلاتی نیروهای انقلابی و مارکسیست با توده های زحمتکش و بویژه با کارگران است، بنابراین "نجات یافتن" از آن نه سرگرم شدن به فعالیت های جدا از توده و انتشار روزنامه "برای توده"، بلکه برقراری پیوند واقعی با زحمتکشان است که باید از طرق مختلف و بطور مشخص از طریق رفتن مستقیم روشنفکران مارکسیست و عناصر و اعضای متشکله در گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی ( که عموما فاقد ارتباط تشکیلاتی با طبقه کارگر و بطور کلی زحمتکشان می باشند ) به میان پرولتاریا و حضور و فعالیت مستقیم آنان در محیط زندگی، کار تولیدی و مبارزه کارگران و سازماندهی و هدایت مبارزه توده بدین تحقیق بخشید. اینست فوریترین و عاجلترین وظیفه عملی مارکسیست ها و فراهم کننده واقعی زمینه "براه انداختن مبارزات توده" وسیع. این وظیفه همانطور که قبلا نیز تاکید کردیم همان کار مشخصی است که شرایط کنونی جنبش انقلابی، مارکسیستی و کارگری ایران از نیروهای مارکسیست - لنینیست ایرانی طلب میکند. حل مناسبات مابین "توده" و این نیروها نیز در گرو حل "جدائی" مارکسیست ها و انقلابیون ایران از "تودهها" و بویژه از طبقه کارگر است. ریشه این واقعیت که "تاکنون به حرفهایی که (نیروهای انقلابی) زده اند آنچنان توجهی که باید از طرف توده نشده است" درست در همان "جدائی" انقلابیون و مارکسیستها از توده و بویژه از زحمتکش ترین اقشار و طبقات خلقی ( یعنی کارگران و دهقانان ) نهفته است، در جدائی



آنان از شرائط و موقعیت زندگی و مبارزه توده‌ها و از مسائل و نیازمند بهای واقعی آنها. بنا بر این راه حل واقعی، برداشتن این حائل، برداشتن این دیوار است و نه پرداختن به وظائف من درآوردی و پاسخ به نیازمندی‌های خود بجای احتیاجات واقعی توده. ما هم مانند شما بر این عقیده ایم که "تقصیر از حرف‌های نیروهای انقلابی و مارکسیست بوده و" نه از توده". اما اشکال "حرف" های آنان در این نبوده (و نیست) که در چارچوب "یک جویان افشارگی سیاسی سرتاسری" بیان نشده (و نمی‌شود) ، بلکه در جای دیگری است که هم اکنون خود شما نیز به آن توجه ندارید. و اثر انقلابیون ایران یک "روزنامه" افشارگی سرتاسری "روزانه و پرحجمی را هم انتشار دهند، تا زمانی که بر این اشکال اساسی غلبه نکرده‌اند، تا زمانی که با شرایط زیست، کار و مبارزه توده‌ها پیوند فشرده برقرار نساخته‌اند، باز همچنان به "حرف" های آنان، آنچنان توجهی که باید، از طرف "توده" نخواهد شد. و این مسأله بسک حقیقت انکارناپذیر و حتی یک قانون تخطی ناپذیر است، زیرا در شرایطی که پایگاه اجتماعی و طبقاتی جنبش مارکسیستی ایران را روشن‌فکران رادیکال یعنی بخش‌هایی از خرد بورژوازی شهری تشکیل می‌دهند، "جدائی" این جنبش از طبقه کارگر و مبارزات آن باعث می‌شود که این نیروها از پایگاه اجتماعی خود بورژوازی (و در هر حال غیر-پرولتری) خود نبریده، پروسه "پرولتاریزاسیون" خود را طی نکرده و به نیروهای واقعی کمونیستی تبدیل نشوند. در چنین صورتی کاملا منطقی و طبیعی است که این روشن‌فکران انقلابی مارکسیست (که "پرولتاریزه" نشده و یا به مفهوم دیگری در تماس نزدیک و در "آمیزش" با کارگران قرار دارند) نه تنها قادر به درک و تشخیص درست نیازمندی‌های واقعی توده‌ها و کار تبلیغ و ترویج و افشارگی (باهمان معنی مارکسیستی که در سطور بالا توضیح دادیم) نمی‌گردند، بلکه "نیازمند بهای زائیده" تخيلات خود، یعنی آن نیازمندی‌ها و مسائلی را که از منافع و تمایلات طبقاتی - اجتماعی خودشان نشأت گرفته تحت عنوان "مسائل و خواسته‌های توده‌ها" تبلیغ می‌کنند. بنا بر این، مارکسیست‌لنینیست‌ها تا هنگامی که رابطه و پیوند خود را با توده زحمتکش برقرار نکرده‌اند، تا هنگامی که "سوسیال‌دمکرات" بمعنی لنینی نشده‌اند، با طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش در "رجه‌ای از آمیزش" (۱) قرار نگرفته و یا با آنها "یکی" (۲) نشده‌اند و فعالیت آنها "با فعالیت توده‌ها در هم آمیخته" (۳) نشده است، هیچگاه نمی‌توانند "بیان‌کننده" درد ناگترین نیازمندی‌های توده‌ها باشند. در این حال "افشارگی" ها و "حرف" های آنها هرچقدر هم تند و انقلابی باشد، هرچقدر هم ظاهر

(۱) لنین: "چپ‌روی، بیماری کودکی در کمونیسم".

(۲) مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین".

(۳) مائوتسه دون: "درباره" بعضی از مسائل مربوط به شیوه‌های رهبری".

افشارگی بی‌امان رژیم مطلقه و فاشیستی شاه را داشته باشد - اعم از اینکه بخواهیم یا نخواهیم - در بهترین حالت ممکن، چیزی جز بیان "درد ناگترین نیازمندی‌ها" خواسته‌ها و تمایلات دمکراتیک محیط طبقاتی و اجتماعی خودتان نمیتواند باشد. اما شما در مقابل حقایق و واقعیات انکارناپذیر بروید بی‌هی فوق، بجای اینکه راه‌حل و ابزار مشکلات، معضلات و نابسامانی‌های جنبش مارکسیستی ایران و رفع "نقصان‌های گذشته" را در همین شرایط عینی موجود یعنی در اوضاع و احوال و موقعیت جدائی این جنبش از طبقه کارگر و در ضرورت امتزاج فعالیت مارکسیست‌ها با مبارزات طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش جستجو کنید، سعی میکنید آنها را در اندیشه و تفکرات خود، یعنی در "قدرت" خیالی یک "سنگاه" منفرد از توده و اختراعی مغزتان "کشف" نمائید. ریشه "اساسی انحراف" مشی برپاساختن سیستم افشارگی سراسری جدا از توده‌ها (که در زمینه فلسفی با مشی‌های التقاطی - غیرمارکسیستی چریکی و شبه چریکی وجه مشترک می‌یابد) درست در همین ابداعات اختراعی، انحرافی و غیرمارکسیستی شما نهفته است.

همانطور که میدانیم، مشی‌های التقاطی - غیرمارکسیستی از نوع "مشی عملیات چریکی" (یا "مشی عملیات مسلحانه" منفرد از توده) و یا مشی تبلیغ "عملیات مسلحانه" جدا از توده" (۱) ... همه بنحوی، تحت پوشش "تئوری" اپورتونیستی "شرایط خاص ایران" (۱)، علم‌پرستان و تمیلات ذهنی ارائه دهندگان و طرفداران این مشی‌ها، نقش رسالت توده‌ها و مبارزات طبقاتی آنان، عوامل و قوانین برانگیزنده حرکت توده‌ها و بالاخره اساسی‌ترین آموزش مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون در زمینه "سبک کار یعنی خط مشی توده‌ها" از توده به توده" را (که اجرای آن نیازمند پیوند فشرده و آمیزش با توده‌های کارگر و دهقان ... است) نفی میکنند. هواداران مشی چریکی، بعلافت اعتقادات سستمان نسبت به قدرت توده‌های زحمتکش و نیروهای تاریخساز مبارزات طبقاتی آنان و بعلافت نفوذ و غلبه نقطه نظرها و بینش‌های خود بورژوازی و غیرپرولتری بر تفکر آنان - که عمدتاً اساساً نتیجه جدائی از پرولتاریا و توده‌ها است - به استنتاجات فلسفی و رهنمودهای عملی زیر که مغایرت کامل با آموزش مارکسیسم دارد، میرسند:

۱- قائل شدن نقش پیشرو برای نیروهایی که در مشی و در عمل، یعنی در زمینه اعمال خط مشی توده‌ها، آمیزش فعالیت خود با زندگی و مبارزات طبقاتی توده‌های زحمتکش و رهبری و هدایت سیاسی و انقلابی مبارزات آنان، پیشرو بودن خود را ثابت نکرده‌اند.

(۱) ما در شماره‌های ۲ و ۳ "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" با رد تئوری "شرایط خاص" فدائیان و مجاهدین نشان دادیم که این ترزا نفاشی از "شرایط خاص" میهن ما، بلکه توجیهات جنبش چریکی برای نفی کار سیاسی - توده‌ها است.



۲- جانسین ساختن تشکیلات انقلابی جدا از توده، خود بجای توده (تشکیلاتی که هنوز در ترکیب سیاسی - تشکیلاتی و سبک کار خرد بورژوازی خود - علیرغم انتخا ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم - تحول ریشه‌ای بوجود نیورده و هنوز برسوه "پرولتری شدن" و تبدیل خود به یک سازمان واقعا کمونیستی را در جریان پیوند فشرده و ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات آن طی ننموده است) .

۳- برپایه بینش و رد متافیزیکی فوق از رابطه "بین پیشرو" و "توده" و قائل شدن نقش پیسهانگ برای خود ( "پیشاهنگی" که بعلمت عدم پیوند با طبقه کارگر، از پایگاه اجتماعی - طبقاتی خرد بورژوازی خود هنوز نبریده است) میکوشد شکل مبارزه خاصی را که خود تعیین و "کشف" نموده است به توده تحمیل نماید و با اتکا بر عوامل خارج از قوانین برانگیزنده حرکت توده، توده را بسوی مبارزه خود جلب نماید .

۴- اعتقاد به اینکه از طریق "تبلیغ" شکل خاص و اختراعی مبارزه خود میتواند توده را "برانگیزد"، "آگاه سازد"، به "حرکت رآورد" و به "مبارزه بکشانند". بدین ترتیب، در شرایطی که مبارزه توده به اشکال گوناگون جریان دارد، "پیشاهنگی" که هنوز ابتدائی ترین درس را از مکتب توده نیاموخته است، به "آموزگار" توده تبدیل میشود. در چارچوب این بینش، بجای اینکه تمام سیاست انقلابیون بر این اساس استوار کرد که "بین عناصر پیشرو و توده های وسیع پیوندی نزدیک برقرارشود" و "انقلابیون" با دل و جان خود را بمیان مبارزه انقلابی توده ها بیفکنند و به منافع توده ها خدمت نمایند ( ۱ ) و با حرکت از برانگیختن مبارزه طبقاتی فوق، راه حل ها، برنامه ها، شعارها، تبلیغات، افشاگری های خود را تدوین نمایند... در عمل پیوند انقلابیون با توده و خط مشی سیاسی - توده ای با توجیبهات گوناگون بدون اساسی - نفی میگردد، در چارچوب این بینش، در واقع این توده ها هستند که باید از "پیشرو" ای که از مواضع ماورای توده عمل میکند و مبارزه خاص او "حمایت" نمایند، بر حول "مبارزه" او متشکل شوند، در خدمت او قرار گیرند، "راه حل ها"، "برنامه ها" "شعارها"، "تبلیغات" و "افشاگری" هائی را که توسط این "پیشرو" در خارج از مدار مبارزه طبقاتی زحمتکشان تدوین شده است، بپذیرند .

حال با یادآوری مضمون اساسی نقطه نظرهای جنبش چریکی در زمینه استنتاجات فلسفی و رهنمودهای عملی از شما که مخالفت خود را با مشی چریکی در موضع گیری های مختلفی بیان داشته اید و حتی بیش از آن، طرح "دستگاه افشاگری خود را بنحسوی بعنوان یک آلترناتیو در مقابل مشی های غیرمارکسیستی، چریکی و غیره قرار داد اید، می پرسیم که آیا بین "مشی دستگاه افشاگری جدا از توده" خودتان و "مشی عملیات مسلحانه" منفرد از توده "ی چریکها تفارن و تشابهات زیادی نمی بینید؟ بنظر ما، (۱) مائوتسده و نقش حزب کمونیست چین در جنگ ملی" و "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"

نظریه شما در مورد "دستگاه افشاگری" حداقل در موارد زیر با بینش ایدئلیستی و غیرمارکسیستی مشی چریکی وجه اشتراك دارد :

۱- وجه اشتراك در زمینه "درك انحرافی و متافیزیکی از رابطه بین "پیشرو" و توده . اگر در نظریه چریکی، این "اعمال" عمل مسلحانه منفرد از توده است که معیار "پیشرو" و یا "پیشاهنگ" خلق بودن قرار میگیرد، در طرح شما رفا، نه تنها پیشا-هنگان انقلاب و یا "گادرها و اعضای حزب کمونیست آینده" ایران" در "جریان" همکاری چند گروه جدا از توده و بر زمینه "برپاساختن" یک "روزنامه سراسری" پرورش خواهند یافت، بلکه حتی "تنها در این بوتهی آزمایش (یعنی در کار "ایجاد یک نشریه سراسری") است که افراد میتوانند لیاقت خود را برای شرکت در تشکیلات رهبری کننده انقلاب به اثبات رسانند (به نقل از "حقیقت"، شماره ۱ همانجا) . بطوریکه می بینیم، هم در مشی چریکی و هم در "مشی دستگاه افشاگری" شما، "پیشرو" و "پیشاهنگان" انقلاب ایران نه در جریان بکاربرد مشی توده ای، نه در جریان آمیزش فعالیت انقلابی خود با زندگی و مبارزات توده ها و "اثبات لیاقت" خود در امر رهبری و هدایت سیاسی مبارزات روزمره زحمتکشان بلکه در فعالیت هائی جدا از توده های زحمتکش و جدا از شرایط زیست کار و مبارزات آنها (یکی از طریق عملیات مسلحانه چریکی و دیگری با ایجاد یک نشریه) است که ساخته میشوند .

۲- وجه اشتراك در زمینه "درك انحرافی و غیرمارکسیستی از مفهوم واقعی تبلیغ، ترویج، افشاگری و ایجاد آگاهی سیاسی در کارگران و نادیده گرفتن عوامل و قوانین برانگیزنده حرکت توده . اگر مشی چریکی همانطور که نشان دادیم کار تبلیغ، ترویج، افشاگری و "آگاه سازی" توده ها و بویژه کارگران را در رابطه با عمل مسلحانه منفرد از توده و "تبلیغ" بر حول آن میدانند، شما میخواهید این وظیفه را از طریق "دستگاه افشاگری" مورد نظرتان، بوسیله "یک فعالیت محدود (انتشاراتی) و در یک کلام بوسیله روزنامه ای که بعلمت شرایط جدائی انتشار دهندگان آن از توده بهیچوجه قادر نیست مسائل، معضلات و نیازمندی های واقعی توده های زحمتکش و مبارزات آنها را در یابد و پیرامون آن افشاگری نماید، بوسیله نشریه ای که در بهترین حالتش همانطور که نشان دادیم، میتواند نیازمندی های دمکراتیک محیط اجتماعی - طبقاتی خرد بورژوازی را منعکس سازد و بازگو نماید، انجام دهید و توده های کارگر و سایر زحمتکشان را از این طریق آگاه ساخته، به "مبارزه بکشانید" و بدین ترتیب، در شرایطی که توده ها خود به اشکال گوناگون و بطور روزافزونی به مبارزه روی آورند، شما ابتدائی ترین عوامل و قوانینی که توده ها را به آگاهی سیاسی، حرکت اجتماعی،



مقاومت و مبارزه سوق میدهد، نادیده میگیرید. طرح شما هم مانند "ثوری" های چریکی این حکم اساسی مارکسیستی را که تبلیغ، ترویج، افشاکاری و بردن آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک به درون طبقه کارگر با فعالیت سیاسی - تشکیلاتی و توده‌های مارکسیستها در میان کارگران ارتباط ناگسستگی دارد، نفی میکند. بر اساس این طرح میتوان جدا از طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، "نیازمند بها" و مسائل واقعی توده‌ها را دریافت و توده‌ها را بسیج نمود و این آموزش مارکسیسم فراموش میشود که "بردن آگاهی سیاسی طبقاتی" به میان کارگران و بسط و گسترش مبارزات توده‌ها، یعنی پیوند فشرده و سیاسی - تشکیلاتی با توده‌ها، جمع‌آوری نظرات پراکنده غیرمنظم و تجارب مبارزات آنها به اتکال این پیوند، بررسی این نظرات و تجارب پراکنده و غیرمنظم و جمع‌بندی از آنها و تعمیم آنها بر مبنای نقطه نظرها و اسلوب مارکسیستی لنینیستی و سپس بردن دوباره این نظرات فشرده و جمع‌بندی شده بصورت سیاست‌ها و شعارهای معین به میان توده‌ها، تبلیغ و توضیح آنها در بین توده‌ها بمنظور اجرای فعال این سیاست‌ها و نظرات و آزمایش صحت آنها در عمل.

۳- وجه اشتراک در زمینه حفظ و تثبیت شرایط جدائی از توده و منحرف کردن مارکسیست لنینیست‌ها از وظیفه مبرم و فوری آنها در اوضاع کنونی. اگر مشی چریکی با نفی کار سیاسی - توده‌ای، با جان‌نشین ساختن "پیشاهنگ" منفرد از توده بجای توده و با توسل به توجیهات اپورتونیستی و غیرمارکسیستی، به حفظ و تثبیت شرایط جدائی جنبش انقلابی و مارکسیستی از توده‌ها خدمت میکند و جنبش را از وظائف عمده‌ای که برعهده دارد منحرف میسازد... طرح "برپاساختن" دستگاه افشاکاری جدائز توده به مثابه شعار "مبم" و "محور" تمام فعالیتهای کمونیستهای ایران نیز، همان نقش منحرف کننده مشی چریکی را ایفا میکند. در شرایطی که شعار "مبم" و "محور" تمام فعالیتهای کمونیستها باید برقراری پیوند سیاسی - تشکیلاتی با زحمتکشان و بویژه با طبقه کارگر باشد، در شرایطی که وظیفه ابتدائی گروهها و سازمانهای مارکسیستی لنینیستی طی نمودن پیرویه "پرولتری شدن" و تبدیل به نیروهای واقعا کمونیستی است، در شرایطی که بدون پیوند با جنبش طبقه کارگر و بدون طی چنین پیرویه‌ای، جنبش انقلابی میهن ما معنی و مفهوم واقعی خود را به مثابه جنبشی پویا و انقلابی از دست خواهد داد، در شرایطی که هرچقدر این جدائی جنبش مارکسیستی از توده و مبارزاتش بیشتر باشد، رشد و نفوذ افکار و نظرات خرده بورژوازی ویند ارگرایانه در درون صفوف آن شدت خواهد یافت و خطر غلبه نه‌نی گری، سکتاریسم، گروهی گری و در یک کلام نام خصائل غیرمارکسیستی، غیرپرولتری، عقب‌گرایانه و حتی ارتجاعی بر جنبش بیشتر خواهد شد... بلی در چنین شرایطی، شما رفقا، بجای ارائه رهنمود مشخص مبتنی بر رفتن عناصر، گروهها و سازمانهای مختلف مارکسیستی و انقلابی بدرون توده و برقراری پیوند

سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، طرحی را پیشنهاد میکنید که عملاً هیچ چیز نیست جز ادامه کاری در مبارزه منفرد جدا از مبارزه توده‌ها و طفره رفتن از اصلی ترین وظائف مارکسیست - لنینیستها در شرائط کنونی، بمعبارت دیگر، پیشنهاد "دستگاه افشاکاری" شما راه گزیری است برای عدم انجام اصلی ترین و فوری ترین (و در عین حال دشوارترین) وظائف جنبش مارکسیستی (برقراری پیوند با توده و بویژه با طبقه کارگر)، هیچ چیز نیست جز فرار از مسئولیت خطیری که برعهده انقلابی و مارکسیست لنینیست‌های ایران در شرایط کنونی نهفته است، چیزی نیست جز سر فرود آوردن در مقابل همان دشواریهای برقراری ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر که انقلابیون چریک با آن روبرو بودند. با این تفاوت که اگر هواداران مشی چریکی صریحاً کار سیاسی - توده‌ای را با توجیهات غیرمارکسیستی نفی میکنند، شما در پوشش "انتقاد" بر مشی چریکی و به نام "مشی سیاسی - توده‌ای" و برخی توجیهات غیر - مارکسیستی دیگر، رهنمود و برنامه‌ای را ارائه میدهید که اساساً از همان بینش متافیزیکی و ایدئالیستی در زمینه رابطه بین "پیشرو" و توده و در زمینه "آگاه سازی" توده‌ها سرچشمه میگیرد.

د دستگاه افشاکاری سیاسی و . . .

#### وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست برای ایجاد حزب طبقه کارگر

قبل از بررسی راه حل پیشنهادی "اتحاد به کمونیستها" برای وحدت مارکسیست - لنینیست‌های ایران، لازم است به تهیه ایسکرا در زمینه ایجاد حزب مارکسیستی نگاهی بیاندازیم.

در بین سالهای ۳ - ۱۹۰۱، روزنامه "ایسکرا"، علاوه بر وظائف تبلیغ و ترویج و افشاکاری در میان توده‌های زحمتکش، وظیفه مهم دیگری نیز برعهده داشت و آن متحد ساختن نیروهای سوسیال دمکرات انقلابی و تدارک کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دمکرات روسیه بود. در آن زمان، از کنگره اول حزب سوسیال دمکرات روسیه (که در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد) فقط یک بیانیه (مانیفست) سیاسی - ایدئولوژیک بجای مانده بود. حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه نه برنامه‌ای داشت و نه حداقل انسجام تشکیلاتی. در واقع، پس از کنگره اول، عوامل مختلفی موجب پراکندگی و عدم انتظام سازمانی حزب گردیدند. علاوه بر عوامل سرکوب و توقیف اعضای کمیته مرکزی حزب توسط پلیس تزاری، تشتت و پیریشانی در زمینه ایدئولوژی (رجوع شود به تاریخ مختصر



حزب کمونیست بلشویک" ، ص ۵۲) و پدید آید و رشد مشی‌ها و نظرات ضد مارکسیستی و غیر مارکسیستی مانند "مارکسیسم علنی" ، "اکنونیسم" و "تروریسم" مهمترین عوامل تفرقه و چند پارچگی در درون جنبش سوسیال د مکرسی روسیه را تشکیل میدادند . دامنه نفوذ نسبتا قابل ملاحظه این نظرات و بخصوص "اکنونیسم" در جنبش مارکسیستی و کارگری روسیه (که پشتوانه آن رشد رویونیسم برنشتاین در سوسیال د مکرسی بین المللی از یکطرف و ضعف جنبش آگاه مارکسیستی از طرف دیگر بود) سهم خود تفرقه ، پراکندگی و خرد کاری در حزب را تشدید میکرد . "تروریسم" سوسیال رولوسیونیستها علاوه بر تقویت تشنت سیاسی و آیدئولوژیک در جنبش جوان مارکسیستی روسیه ، بخش مهمی از روشنفکران انقلابی را به راه حل های انحرافی کشانید هیود .

در شرایطی که سوسیال د مکرسی روس در چار بحران سیاسی - آیدئولوژیک و تشکیلاتی بود و هر گروه و محفل مارکسیستی فعالیت مستقلی داشت و روزنامه خود را منتشر میکرد ، مارکسیستهای انقلابی و در رأس آنها لنین نقشه ایجاد یک روزنامه مشترک سیاسی - تبلیغاتی را برای ایجاد وحدت مجسود سوسیال - د مکرسی و تاسیس حزب متحد سیاسی طبقه کارگر روسیه طرح و پیاده کردند . در زیر پرچم وحدت این محافظ و گروهها ، چگونگی آن و نقش ایسکرا را مورد بررسی قرار میدهم :

۱- انتشار ایسکرا بیان خارجی وحدت چندین هسته و گروه انقلابی سوسیال - د مکرسی روسیه بود ( اگرچه این اتحاد در ابتدا بخش کوچکی از سوسیال د مکرسی روس را در بر میگرفت) . همانطور که قبلا نیز اشاره کردیم روزنامه ایسکرا محصول توافق و همکاری مشترک "گروه آزادی کار" (گروه پلخانف) با چندین گروه و کمیته های مارکسیستی کارگری در نقاط مختلف روسیه بود که هرکدام ( البته نه بطور وسیع و همه جانبه) اما بهرحال بطور قابل ملاحظه ای با جنبش کارگری روس در تماس ارگانیک بوده و در مبارزات طبقاتی طبقه کارگر شرکت داشتند . بنا بر این وحدت گروهها و هسته های سوسیال د مکرسی فوق و کار تبلیغاتی خارجی آنها به شکل یک ارگان سیاسی - تبلیغی ( ایسکرا) در جریان یک پراتیک مبارزاتی مارکسیستی در جنبش کارگری و مبارزات توده ای تحقق یافت.

۲- وحدت هسته ها و گروههایی که به انتشار ایسکرا مبادرت ورزیدند بر اساس یک پلاتفرم سیاسی آیدئولوژیک و خط مشی معینی صورت پذیرفت. نتیجتا ایسکرا نیز یک "سمتگیری" مشخص سیاسی - آیدئولوژیک داشت. لنین در جواب به این سوال که روزنامه ایسکرا چه خط مشی ای را تعقیب میکند می نویسد که ارکان سیاسی متشکل کننده سوسیال د مکرسی روس ( ایسکرا) باید دارای "سمتگیری خاص" و "آتشکارا مشخصی" باشد . " پررزه اعلامیه هیئت تحریریه ایسکرا و زاریا" ، کلیات آثار لنین جلد ۴ ، ص ۳۳۸ ) .

با حرکت از مبانی و اصول سیاسی آیدئولوژیک و وظائف اساسی مصرحه در خط مشی و پلاتفرم ایسکرا بود که گروهها و سازمانهای طرفدار آن ( " ایسکریست ها") " تمام مسائل تئوریک و عملی جنبش را طرح و بررسی میکنند و در جنبش کارگری و در اعتراضات عمومی د مکرسیک" بخاطر پیوند آن با مارکسیسم انقلابی شرکت می نمودند ( لنین ، همانجا ، ص ۳۳۹ ) .

۳- روزنامه ایسکرا در عین داشتن یک "سمتگیری مشخص" سیاسی آیدئولوژیک ، محطی بود برای بحث و تبادل نظر گروهها و جریانات مختلف سوسیال د مکرسی در چارچوب اصول راهنما و پلاتفرم ایسکرا . لنین معتقد بود که : مسائل و مباحث "تئوریک" ( چه تئوریک عام و چه تئوریک خاص ، مربوط به تلفیق عملی مارکسیسم با شرایط روسیه - تئوری انقلاب روسیه ) " جای بزرگی" را باید در روزنامه اشغال نمایند ( همانجا ، ص ۳۳۵ ) . در جریان چنین برخوردهای نظری ، از یکطرف مواضع سوسیال - د مکرسی انقلابی دقیق تر میشد و از طرف دیگر وحدت " ایسکریستها" انسجام و استحکام می یافت.

۴- مدت بیش از دو سال ، " ایسکریست" ها فعالیت سیاسی - تبلیغاتی و تشکیلاتی خود را بر حول روزنامه ایسکرا در جنبش کارگری و توده های روسیه بسط و گسترش دادند . مبارزه پر دامنه ، اصولی و همه جانبه آنها علیه نظریات انحرافی " اکنونیسم" ها در طول این دو سال ، باعث انفراد هرچه بیشتر و طرد تقریبا کامل آنها از جنبش کارگری و مارکسیستی روسیه ( در اواخر ۱۹۰۲ ) گردید . در پرتو فعالیت مستمر طبقاتی بر حول روزنامه سیاسی - تئوریک - تبلیغی ایسکرا ، در درون جنبش توده های و بویژه کارگری و در جریان مبارزه علیه بیشترها ، نقطه نظرات و سبک کار " اکنونیستها" ( و سپس سوسیال رولوسیونیستها) بود که مارکسیستهای انقلابی برهبری لنین موفق شدند از طرفی وحدت ایسکریستها را در سرتاسر روسیه تحکیم و گسترش دهند و بخش های مهمی از سوسیال د مکرسی روس را بسوی مواضع و پلاتفرم خود جلب نمایند و از طرف دیگر تئوری و برنامه انقلاب روسیه و اصول و موازین یک تشکیلات انقلابی را تدوین نمایند ( ۱ ) و راه را برای ایجاد و استحکام " حزب حقیقی" کارگری سوسیال د مکرسی روسیه ، که کنگره دوم آن در ژوئیه ۱۹۰۳ تشکیل شد ( ۲) هموار سازند .

( ۱ ) " مهمترین کار ایسکرا تنظیم و طرح برنامه حزب بود" . طرح برنامه حزب از طرف ایسکرا به کنگره دوم حزب پیشنهاد شد و به تصویب رسید . ( " تاریخ مختصر ... " ، ص ۹ - ۱۰ )  
 ( ۲ ) در کنگره دوم حزب ، ۲۶ گروه و سازمان سوسیال د مکرسی از روسیه شرکت داشتند که از جانب آنان ۶ نماینده به کنگره آمدند . ایسکریستها در مجموع ۴ / ۳ آرا کنگره را در اختیار داشتند . وظیفه عمده کنگره عبارت بود از : " ایجاد حزب حقیقی مبتنی بر پایه ها اصولی و تشکیلاتی که از طرف ایسکرا طرح گردید بود" . ( لنین ، جلد ۶ کلیات آثار ) .



× × ×

حال با توجه به تجربه تاریخی روسیه و وحدت جنبش مارکسیستی روسیه در اوایل قرن بیست و نقش ایسکرای لنین در آن زمان، به طرح پیشنهادی "اتحاد به کونیستها" برای وحدت کونیستهای ایران نظری بیفکیم.

همانطور که در ابتدای این مقاله مشاهده کردیم، رفقای "اتحاد به کونیستها" بر این باورند که "سیستم افشارگری سیاسی" (و یا بهتر بگوییم روزنامه "آرتاسیون سیاسی سراسری) آنان "وسيله" ای است "برای ارتباط هسته‌های کونیستی" ایران و چوب بستنی برای وحدت نهایی تماشان" ("کونیست"، ص ۱۰۵). منظور از این هم چیزی نیست بجز "وحدت کونیستها جهت رسیدن به حزب طبقه" ("گر" همانجا، ص ۱۷). چگونگی عملی شدن این "وحدت" و "راه رسیدن به حزب کونیست" را هم رفقا در سرمقاله "حقیقت"، شماره ۱ ("میرمترین وظیفه کونی") در چند جمله بیان میکنند:

"حزب طبقه کارگر ایران حاصل وحدت مارکسیست لنینیستهای ایران است (۱۰۰) برای ساختمان چنین حزبی روشن است که باید نقشه روشن داشت، باید برنامه‌ای داشت که در آن گام بگام مسیر وحدت کونیستها روشن شده و در پایانش دستیابی به هدف بمان امری حتمی دیده شود (۱۰۰) بدیده ما راه ایجاد یک حزب راستین در اوضاع و احوال کونسی با ایجاد یک نشریه سراسری آغاز میشود... (تأکید از ما است).

این نشریه، علاوه بر وظایف "افشارگری" و کار "تبلیغ و ترویج در بین کارگران" (وظایفی که همانطور که نشان دادیم بهیچوجه از عهد "ستگاه افشارگری" رفقا بر نمی آید) باید:

"یک جریان مبارزه ایدئولوژیک را در بین نقطه نظرهای گوناگون به انجام رساند" "تئوری انقلاب ایران را از میان نظرات گوناگون و در رابطه با مبارزات روزمره مردم و شرایط خاص جامعه بیاید".

"رشته پیوندی شود بین تمام سازمانها، گروهها، هسته‌ها و عناصر مارکسیست لنینیستی که در سرتاسر این کشور پهنور پراکند هاند و فاشیسم خونخوار پهلوی ارتبا-طشان را با همدیگر شدیداً دسوار ساخته است". (تأکید از ما است).

این بود تمام آنچه که رفقا تحت عنوان "نقشه و برنامه" برای وحدت کونیستها و ایجاد حزب طبقه کارگر ایران بیان کرده اند. همانطور که مشاهده میکنیم طرح آنان در ظاهر (و فقط در ظاهر) شباهت زیادی با نقشه ایسکرای لنین برای وحدت سوسیال دمکراسی و احیای حزب طبقه کارگر روسیه دارد، اما در ماهیت امر

بین این دو طرح اختلافات ماهوی و اساسی موجود است که مهمترین آنها را در زیر بررسی میکنیم:

۱- رفقا صحبت از "پیوند سازمانها، گروهها، هسته‌ها و عناصر مارکسیست لنینیستی که در سرتاسر کشور پهنور ایران پراکند هاند" میکنند ولی هیچگاه نه در این مقاله و نه در جای دیگر مشخص نمیکند که باخلافه کدام سازمانها و گروهها... با چه نوع فعالیت، مشی و سبک کار و با کدام درک از مبانی سیاسی-ایدئولوژیک از وظائف مردم مارکسیست-لنینیستی مورد نظرشان می باشد. برای پدید آمدن راه عملی وحدت کونیستهای ایران و ایجاد حزب طبقه کارگر، فقط کافی نیست که به وجود "گروهها و سازمانها... در سرتاسر ایران" واقف باشیم و لزوم اتحاد آنان و خاتمه دادن به پراکندگی در جنبش را احساس نمائیم. از همه مهمتر، برای اینکه بتوانیم برنامه مشخصی در زمینه "وحدت نیروهای کونیست و ایجاد حزب طبقه" کارگر ارائه دهیم لازم است که تیل از هر چیز شناخت معین و حداقلی از خود "این گروهها و سازمانها"، فعالیت آنان در ارتباط با طبقه کارگر و با سایر اقشار توده‌ای، مواضع، نقطه نظرات و سبک کار آنان در محیط مبارزاتشان و بالاخره از درک آنان نسبت به مبانی و وظائف مارکسیست‌ها داشته باشیم. لنین، بر خلاف روشن رفقا، بر پایه "چنین شناخت و آگاهی بود که توانست احتجاجات جنبش مارکسیستی روسیه را ارزیابی نموده و نتنها شطر وحدت سوسیال دمکراسی روس را مطرح سازد، بلکه بر اساس یک ارزیابی و تحلیل مشخص و واقعی از وضعیت کم و کیف گروهها و سازمانهای سوسیال دمکرات روسیه "نقشه" و "برنامه" وحدت مارکسیستهای روسیه را تنظیم نماید. در حالیکه در "نقشه" رفقا برای وحدت گروهها و سازمانهای مارکسیستی آنچه مطرح نیست همین اصول و مبانی اساسی سیاسی-ایدئولوژیک و مشی و مواضع این گروهها و سازمانهاست و این نیز بهیچوجه تصادفی نیست، چه در غیر اینصورت رفقا دیگر نمی توانستند همه گروهها سازمانها و عناصر مارکسیست را که در سرتاسر کشور پهنور ایران پراکند هاند" به وحدت دعوت کنند، بلکه ناگزیر این دعوت به گروههایی محدود میگردد که حداقل از بدگاه آنها دارای مشی و مواضع سیاسی-ایدئولوژیک مارکسیستی باشند. و این چه بسا نقشه "روزنامه" سراسری و رساندن آن به "هر شهر و شهرک" را نقش بر آب میساخت. همانطور که نشان دادیم، در سال ۱۹۰۰ در روسیه، گروهها و محافل مختلفی در بین زحمتکشان و عمدتاً کارگران فعالیت میکردند و بیان خارجی داشتند. کار انتشاراتی این گروهها (روزنامه، حلی، نشریات مختلف، شب نامه‌ها و غیره) به نحوی مواضع، نوع فعالیت، سیاست، مشی و برنامه آنها را روشن می نمود. علیرغم شرایط اختناق، پراکندگی و خرده کاری... ارتباطات بین این گروهها در مجموع تأحدی وجود دارد، چنانچه برخی از آنان به همت کوشش لنین در روسیه، موفق



میشوند بر اساس يك پلاتفرم و درك مشترك همكاری مشتركی را برای انتشار يك ارگان مرکزی آغاز کنند و متحد گردند و در پیرویه فعالیت های همجانیه خود و تماس های بعدی گروه های دیگری را هم با خود متحد سازند .

۲- در طرح "اتحادیه" کمونیستها" معلوم نیست آن "چند گروه کمونیستی" که باید روزنامه "سراسری" را منتشر کنند بر پایه "کدام پلاتفرم سیاسی - ایدئولوژیک و کدام شی و سیاستی دست به "همکاری مشترك" میزنند . معیار دیگر، اگر روزنامه "سراسری شما" حاصل کار مشترك چند گروه کمونیستی است" معیارهای سیاسی - ایدئولوژیک و عقلی چنین همکاری کدامند؟ مگر گروه هایی که ایسکرا را بیرون دادند و بر سر يك سلسله اصول و مبانی اساسی توافق نکردند؟ حال شما صحبت از همکاری گروه های کمونیستی میکنید بدون اینکه حداقل شروط و مبانی سیاسی - ایدئولوژیک یکجنین "همکاری مشتركی" را روشن سازید؟ باز بی دلیل نیست که روزنامه "شما" نه سمت گیری مشخصی دارد و نه پلاتفرم مشخصی . سمت گیری مشخص ندارد زیرا همانقدر برای کارگران است که برای اهالی "دورافتاده ترین" دهات "کشور پهناور ایران" ! پلاتفرمی ندارد زیرا کوچکترین سخنی در این مورد از جانب شما گفته نشده است. روزنامه "شما" بعلاوه و ویژگی فوق اسان با ایسکرای لنین فرق دارد، زیرا ایسکرا اولاً سمت گیری مشخص در جهت طبقه کارگر داشت، در محیط ها و محله های کارگری و کارگر نشین پخش میشد و در واقع عمدتاً يك "روزنامه" کارگری" بود (لنن) و ثانیاً يك پلاتفرم حداقلی داشت که خطوط کلی آنرا در بالا نشان دادیم. اما "روزنامه" سراسری شما که وظیفه اش "افشاگری"، "تبلیغ و ترویج" آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک و از همه مهمتر "هموار ساختن" راه وحدت نیروهای کمونیست و ایجاد ستاد سیاسی طبقه کارگر است، در شرائط "جدائی" مارکسیست لنینیست ها از طبقه کارگر و مبارزات آن"، نه سمت گیری مشخص در ارتباط با طبقه کارگر و نه پلاتفرم سیاسی - ایدئولوژیک معینی دارد. بدین ترتیب چگونه، بدون داشتن يك خط مشی حداقل و هدایت کننده "مبارزات عملی و ایدئولوژیک"، "روزنامه" سراسری "شما" میتواند "یکجانبان مبارزه" ایدئولوژیک را در بین نقطه نظر های گوناگون به انجام رساند و تئوری انقلاب ایران را از میان این نظرات گوناگون... بیاید؟ شاید شما فکر میکنید چنین امری بطور "خود بخودی" انجام خواهد پذیرفت؟

۳- معلوم نیست چرا این "روزنامه" سراسری" باید "رشته" پیوندی شود بین تمام سازمانها، گروهها، هستهها و عناصر مارکسیست لنینیست؟ و اصولاً چرا فعالیتهای دیگر مبارزاتی و سیاسی - تشکیلاتی، همکاری های مختلف بین گروهها و هستهها در ارتباط با سازماندهی مبارزات کارگری و توده های، برپا ساختن اعتصابات، تظاهرات، و اعتراضات کارگری یا عمومی... که طبعاً با فعالیت های تبلیغی - آژیتاسیونی

همراه است نمیتوانند نقش "رشته" پیوند" را بین گروه های مختلف ایفانمایند؟ در روسیه نیز اگرچه روزنامه "ایسکرا" برای مدتی نقش محوری در فعالیتهای سوسیالیست د مکرسی روسیه را بعهده داشت (۱)، تنها رشته" پیوند بین سازمانها نبوده و نمی توانست باشد .

\*\*\*

بطوریکه نشان دادیم، طرح و برنامه عملی که لنین در شرایط روسیه ۱۹۰۰ برای وحدت مارکسیست های روس و ایجاد و استحکام حزب کارگری سوسیالیست مکرسی روسیه پیشنهاد نمود و با موفقیت بمورد اجرا گذاشت با طرح "ستگاه افشاکاری" مورد نظر "اتحادیه کمونیستها" در همه زمینهها تفاوت و مغایرت اصولی دارد. این "ستگاه" همانطور که مشاهده کردیم، گذشته از اینکه کار "افشاکاری" و "تبلیغ و ترویج" بمعنی واقعی آنرا (بمعنی مارکسیستی آن) نمیتواند انجام دهد، در شرایط کنونی جنبش در ایران (جدائی) مارکسیست ها از طبقه کارگر و مبارزات آن) و به دلایل مختلفی که در بالا شمرده ایم (از جمله این مسئله که بدون هیچ شناخت و ارزیابی مشخصی از کم و کیف گروهها و سازمانهای کمونیستی ایران "برنامه" پیوند آنها ارائه میشود، "روزنامه" سراسری" بدون مخاطب معین، بدون پلاتفرم حداقلی، سمت گیری روشن و نقش "رشته" پیوند" آن پیشنهاد میشود) نه میتواند "وحدتی" بوجود آورد و نه "راهی" را برای ایجاد حزب کمونیست "هموار" سازد. بدین سان، بر اساس همه این دلایل "نقشه ای" که الگوسازی کرده ایم، علیرغم خواست و آرزوی آنان مبنی بر "داشتن" يك "نقشه" و "برنامه ای... که در آن گام به گام مسیر وحدت کمونیستها روشن شود"، نه تنها يك "نقشه" روشن نیست (برعکس نقشه ای است پر از مجهولات) نه تنها "کار معینی" برای "ایجاد وحدت" نیست، بلکه طرحی کاملاً اوتوپیک و غیر عملی می باشد .

علاوه بر همه مسائل فوق، معلوم نیست چرا پیرویه "وحدت جنبش مارکسیستی - لنینیستی و ایجاد حزب طبقه کارگر ایران" تصادفاً باید طبق الگو و شکل خاص روزند و وحدت جنبش سوسیالیست مکرسی روسیه انجام پذیرد؟ مگر در چین، در آلبانی، در ویتنام... و یا در کشورهای اروپای غربی (در قرن ۱۹ و ۲۰) وحدت گروهها و

(۱) از دسامبر ۱۹۰۰ (ماه انتشار اولین شماره "روزنامه" ایسکرا) تا کنگره دوم حزب در ژوئیه ۱۹۰۳، ۴ شماره ایسکرا منتشر شد. یعنی تقریباً کمی بیش از يك شماره در ماه (یا ۱۶ شماره در سال).



محافظ مارکسیستی - کارگری و ایجاد حزب طبقه کارگر، از طریق ایجاد یک شریسه سراسری و بر محور آن انجام پذیرفت؟ مارکسیسم لنینیسم و تجربه جنبش کارگری و کونیستی در زمینه وحدت کونیستها برای ایجاد حزب طبقه کارگر به ما می آموزد که وحدت جنبش کونیستی و کارگری بصورت تشکیلات واحد سیاسی رهبری کننده جنبش پرولتاریا و توده های زحمتکش - بصورت حزب کونیست - در جریان پروسه امتزاج جنبش مارکسیستی با جنبش عملی طبقه کارگر و در مرحله معینی از رشد این امتزاج بوجود میاید و سپس در طول دوران سازماندهی و رهبری سیاسی مبارزات انقلابی کارگران و سایر اقشار و طبقات توده های رشد و استحکام می یابد. این اصل عام مارکسیستی در همه جا - چه در ایران و چه در سایر کشورها - و در هر شرایطی تخطی ناپذیر است. لیکن شکل ویژه و شخصی که پروسه وحدت کونیستها برای ایجاد حزب طبقه کارگر بخود میگیرد در همه جا و در هر شرایطی یکسان نیست. بعنوان مثال، در روسیه، این همکاری مشترک سازمانها و گروه های مارکسیستی (با خصوصیتی که نکرشد) در زمینه یک روزنامه آنتی سبوتی و سیاسی - تئوریک بود که نقش محوری و محرک (کاتالیزوری) برای وحدت سوسیال دموکراتی انقلابی روسیه (در شرایط تاریخی سالهای ۱۹۰۰ جنبش مارکسیستی و کارگری روسیه) ایفا نمود. در صورتی که در چین و آلبانی و ویتنام وحدت کونیستها و تشکلات آنان بصورت حزب کونیست در جریان فعالیتها و همکاری های مشترک در زمینه بسیج سازماندهی مبارزات کارگری و توده های (بدون وجود یک روزنامه مشترک سراسری) و در پرتو ارتباطات و نزدیکی های سیاسی - تشکیلاتی انجام پذیرفت.

و حال این سوال مطرح میشود که در ایران، پروسه وحدت گروه های کونیستی مرتبط با طبقه کارگر و تشکلات و هسته های مارکسیستی - کارگری، برای تاسیس و ایجاد حزب طبقه کارگر، چه شکل شخصی خواهد داشت. آیا مانند روسیه یک "روزنامه" سراسری محور این پروسه خواهد بود و یا سایر فعالیت های سیاسی - تشکیلاتی و عملی نقش "رسمان اساسی" را ایفا خواهد نمود. پاسخ صحیح به این سوالها در شرایط کونی جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران و عدم ارتباط آن با جنبش کارگری، از عهد هر نیروی خارج است و تنها با رشد جنبش براساس داده های مشخص آن میتوان بدان پاسخ واقعی داد. مارکسیست لنینیست ها هیچگاه برای شرایط ناشناخته، الگوهای از پیش ساخته معین نمیکنند. روح مارکسیسم تبدیل مشخص از شرایط مشخص و پاسخ مشخص به مسائل مشخص است.

\* \* \*

برخورد مارکسیست - لنینیست ها به مساله وحدت و چگونگی آن در شرایط کشورهای نوستعمره بطور لاینفکی با مساله ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر و در نتیجه با پیروزی انقلاب در این کشورها ارتباط پیدا میکند.

در ایران، مبارزه بخاطر سرنگونی سلطه حکومت مطلقه پهلوی بعنوان نماینده امپریالیسم، سرمایه داران کهنوار و زمین داران بزرگ، قطع کامل نفوذ امپریالیسم و انجام امر انقلاب دموکراتیک نوین - استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا - و بالاخره انجام وظائف مرحله انقلاب سوسیالیستی، بدون همزیستی و رهبری پرولتاریای متشکل و انقلابی ایران، بدون رهبری حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران که ابزار تائید همزستی و رهبری پرولتاریا در انقلاب ایران است، غیر ممکن می باشد. بنابراین، اگر پیروزی انقلاب مستلزم وجود حزب سیاسی طبقه کارگر است، وظیفه شخصی که در برابر مارکسیست های ایران قرار خواهد داشت، مبارزه برپا ایجاد چنین حزبی می باشد، حزبی که محصول تلفیق مارکسیسم با جنبش عملی طبقه کارگر (جنبش خود بخود) است. اما اگر ایجاد حزب کونیست محصول آمیزش جنبش مارکسیستی با نهضت کارگری است، بنابراین ایجاد آن نمیتواند چیز دیگری جز پروسه وحدت و تشکل نیروهای مارکسیست لنینیست باشد.

بدین ترتیب، بدون وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست و مبارزه بخاطر این وحدت نه از ایجاد حزب کونیست ایران میتوان سخن در میان داشت و نه از پیروزی انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی و ادامه و تکامل آن بسوی سوسیالیسم.

امروز جنبش مارکسیستی لنینیستی میهن ما در شرایط پراکندگی کامل بسر میبرد. علت اصلی این پراکندگی را باید در جوانی جنبش نوین کونیستی ایران، در پایگاه طبقاتی غیر پرولتاری، خود بورژوازی آن و بالنتیجه در نفوذ گرایش های ایدئولوژیکی غیر پرولتاری و خود بورژوازی در آن جستجو کرد. بعبارت دیگر، اساسی ترین علت پراکندگی و رخنه نظرات و گرایش های انحرافی و نادرست در رده جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران، محروم بودن آن از پیوند نزدیک و فشرده با طبقه کارگر و جدائی تقریباً کامل آن از مبارزات طبقاتی کارگران و سایر زحمتکشان است. بهمین جهت، برای اینکه سازمانها و گروه های مارکسیستی ایران خصلت واقعاً کونیستی پیدا کنند و حرکت سیاسی آنان با مسائل و مصالح عمومی طبقه کارگر بطور واقعی مزوج گردد و در نتیجه برای اینکه به فرقه گرائی و سکتاریسم که ناشی از دوری این سازمانها و گروهها از طبقه کارگر و از حرکت مستقل و تاریخی این طبقه است خاتمه داده شود، باید قبل از هر چیز به این دوری و جدائی پایان داده شود (۱). بعبارت

(۱) مارکس در توضیح این ارتباط میان فرقه گرائی و رشد جنبش کارگری مینویسد: "تکامل فرقه گرائی سوسیالیستی و جنبش واقعی کارگری همیشه دارای نسبت معکوس اند" (از نامه به بولت).



دیگر، باید امر برقراری ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با زحمتکشان و بویژه با طبقه کارگر بمثابة عمده ترین وظیفه جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران، بمثابة يك وظیفه حیاتی و مبرم در مرکز فعالیت و وظائف گروه ها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی قرارگیرد و همه نیروها در راه انجام این وظیفه بسیج شوند .

طبیعی است که چنین درکی از وظائف فوری و مبرم جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران بهیچ روی بمعنای مشروط کردن هرگونه ائتلاف و وحدت بین گروهها و محافل مارکسیستی لنینیستی به يك دوره فعالیت و کار سازماندهی سیاسی مبارزات پرولتاریا نیست، بلکه بعکس در شرائط کنونی پراکندگی و خردی کاری اسف بار جنبش مارکسیستی ایران، آن نیروها و محافل مارکسیستی لنینیستی که در زمینه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و عملی و در مورد وظائف جنبش مارکسیستی در مرحله کنونی درک و برداشت مشترک و یا حتی نزدیک بهم دارند، میتوانند و موظفند (حتی در شرائط حد اثنی از طبقه کارگر و مبارزات آن، شرائطی که امروز ویژگی اساسی جنبش مارکسیستی مارا تشکیل میدهد) متحد شده و بطور متحد و یکپارچه در راه انجام وظائف خطیر خود گام بردارند و کوشش برای وحدت با سایر گروههای مارکسیستی لنینیستی (در صورت وجود نزدیک و توافق نظر بر روی مسائل سیاسی - ایدئولوژیک و وظائف عملی) همواره و در تمام مراحل مبارزه يك وظیفه جدی و تخطی ناپذیر بر هر گروه مارکسیستی را تشکیل میدهد. هرگونه اجتناب و یا حتی کم توجهی به این مهم هیچ چیز نیست جز یک تظاهر آشکار ترجیح منافع محدود و تنگ نظرانه گروهی بر منافع و مصالح کل جنبش مارکسیستی لنینیستی واقعی نه تنها در تمام مراحل مبارزه، بلکه بویژه در شرایط کنونی - دشوار جنبش کارگری باید کلیه مساعی لازم را در راه طرف سکتاریسم و فرقه گرائی بکاربرند و این آموزش مارکس را پیوسته بخاطر داشته باشند که :

" تا زمانی فرقه ها (از لحاظ تاریخی) قابل توجیه اند که طبقه کارگر برای يك جنبش تاریخی مستقل رسیده نیست، بجز اینکه به چنین پختگی دست می یابد، تمام فرقه ها اساسا ارتجاعی اند. " (مارکس نامه به بولت) .

در چارچوب کوشش و مبارزه در راه وحدت، هر گروه مارکسیستی میتواند و باید در هر زمینه ای که امکان آن موجود باشد به همکاری و فعالیت مشترک با سایر گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی اقدام نماید. این همکاری و فعالیت مشترک در پاره ای از مسائل و وظائف مشترک بسم خود میتواند به افزایش توان جنبش مارکسیستی به هماهنگی و پیشبرد موثر فعالیت در زمینه های مشترک، به پیشبرد اصولی مبارزه ایدئولوژیک و به هموار ساختن زمینه وحدت گروههای نامبرده کمک کند. بنظر ما این همکاریها

مشترک نه تنها میان گروه های مارکسیستی، بلکه حتی بطور کلی میان گروههای انقلابی مختلف نیز میتواند انجام گیرد (۱). این وظیفه کوشش و مبارزه مستمر در ابعاد

(۱) بر همین اساس بود که ما به طرح "جبهه واحد توده ای" سازمان مجاهدین خلق بمثابة يك امکان همکاری و هماهنگی میان نیروهای انقلابی و کک به تمرکز فعالیتها پراکنده آنان و بمثابة يك کوشش در راه غلبه بر سکتاریسم (بویژه در شرائط برخورد سکتاریستی سازمان چوبکهای فدائی خلق به گروهها و سازمانهای مارکسیستی مخالف مشی چوبکی) برخورد کردیم.

لازم به یاد آوری است که ما با این طرح بعنوان يك "پایه بحث" برخورد کردیم (مراجعه شود به اعلامیه گروه درباره تحول سازمان مجاهدین خلق) و این بدان سبب بود که طرح کلی منعکس در "بیانیه" اعلام مواضع ایدئولوژیک... جای برداشتها و استنتاجات گوناگون را باز میکند، برداشتهایی که از تلقی چنین جبهه ای بمثابة يك امکان همکاریهای مشترک تا قرارداد آن بجای وحدت مارکسیست لنینیستها و حتی مترادف دانستن آن با جبهه متحد ملی را شامل میگردد. روشن است که از دیدگاه مارکسیست لنینیست ها :

۱- چنین جبهه ای نمیتواند "پیش شرط" وحدت مارکسیست لنینیست ها و آلترناتیوی در برابر این وحدت باشد و جانشین وحدت سازمانها و گروههای مارکسیست لنینیست (که شرط ضروری ایجاد حزب کونیست است) گردد.

۲- این جبهه بطور اولی نمیتواند بمثابة آلترناتیوی در برابر ایجاد حزب کونیست قرار گیرد و یا جانشین آن گردد. همچنین حزب کونیست نه از درون این همکاری، بلکه از بطن مبارزه و وحدت مارکسیست لنینیستها در ارتباط با مبارزات طبقاتی پرولتاریا و خلق زاده میشود.

۳- این جبهه نمیتواند با "جبهه متحد ملی" اقشار و طبقات خلقی (کاساسا چیز دیگری است) مترادف قرار داده شود. ما در گذشته (در جزوه "برافراشته" با پرچم اندیشه مائوتسه دون...) بطور مفصل درباره "جبهه متحد ملی"، مبانی طبقاتی این جبهه، چگونگی ایجاد و نقش آن... سخن گفته ایم و خاطر نشان ساخته ایم که "جبهه متحد ملی"

"جبهه ای است مرکب از اقشار و طبقات خلقی استخوان بندی و اساس چنین جبهه ای را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل میدهد و رهبری آن در دست پرولتاریا و حزب کونیست است. این جبهه زمانی بوجود می آید که پرولتاریا و حزب آن توانسته باشند توده های وسیع مردم را بسیج و متشکل سازند و به امر اتحاد کارگران و دهقانان تحقق بخشند. اعمال



واحد های پراکنده جنبش مارکسیستی، اما همانطور که گفتیم با دعوت نیروهای مارکسیست لنینیست به وحدت منظور ایجاد حزب طبقه کارگر و یا مطرح ساختن شعار

هژمونی پرولتاریا نیز در این جبهه تنها از این طریق میسر میگردد. فقط جبهه‌ای که بر این اساس بوجوبانده باشد قادر خواهد بود بمثابة یکی از سلاحهای اصلی انقلاب، وظایف جبهه متحد خلق را انجام دهد و تنها در چنین جبهه‌ای اعمال هژمونی پرولتاریا و حزب آن میتواند تحقق یابد. به بیان دیگر، این جبهه زمانی بوجود خواهد آمد که پرولتاریا نه تنها توانسته باشد حزب خود را (آنهم بطور واقعی و نه صوری) ایجاد کرده باشد، بلکه همچنین توانسته باشد امر بزرگ اتحاد کارگران و دهقانان را عملی سازد. . . . بنابراین برای پرولتاریا و حزب آن ایجاد رهبری چنین جبهه‌ای قبل از هر چیز بمعنای عملی ساختن اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است. ( نقل از جزوه "برافراشته‌باد پرچم‌اندیشه" مائوتسهدون . . . " ص ۳۶ )

اما تحلیل‌های سازمان مجاهدین خلق در زمینه مشخص کردن طرح نامیرده (مراجعه شود به جزوه "مسائل حاد جنبش ما - دومین نشریه ویژه" بحث در روی از انتشارات سازمان مزبور) نشان میدهد که آنچه را سازمان تحت عنوان "جبهه واحد توده‌های" مورد نظر داشته‌است به انجام یک سلسله همکاری‌های مشترک میان نیروهای انقلابی محدود نمیگردد، بلکه آمیزه‌ای است از التقاط‌هایی که در آن نکات اساسی فوق‌نا دیده گرفته میشود و "جبهه واحد توده‌های" بعنوان پیش-شرط وحدت مارکسیست لنینیستها و آلترنا تیبوی در برابر این وحدت و عملاً بعنوان آلترنا تیبوی در برابر ایجاد حزب کمونیست و کاربگاتوری از "جبهه متحد ملی" عرضه میگردد. سازمان مجاهدین خلق تشکیل این جبهه را "مهمترین مساله این مرحله جنبش" ( "مسائل حاد جنبش ما" ، ص ۹ ) ارزیابی کرده و در ارتباط با کوشش‌های خود در این زمینه می‌نویسد :

" در این مدت سازمان ما برای رسیدن به چنین هدفی (وحدت نیروهای انقلابی خلق) کلیه نیرو و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی خود را در این جهت، علی‌الخصوص وحدت کامل با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سمت داد. فعالیتهای آموزشی، تئوریک و عملی خود را حول محور "وحدت" متمرکز نمود، خط مشی تبلیغاتی خود را در سطح جنبش بر این اساس پایه‌گذاری کرد. . . . ( همانجا )

بطوریکه ملاحظه میشود، هدف سازمان مجاهدین خلق از تشکیل "جبهه واحد

وحدت مارکسیست‌ها بعنوان وظیفه عمده و مهم جنبش مارکسیستی لنینیستی امروز ایران ماهیتاً تفاوت دارد. شعار وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست ( بدون شناخت از

توده‌های "، تحقق وحدت نیروهای انقلابی خلق" است که بنظر سازمان "مهمترین مساله" این مرحله جنبش را تشکیل میدهد. درحالیکه: "وحدت نیروهای انقلابی خلق" بدون وحدت مارکسیست لنینیست‌ها، بدون ایجاد حزب کمونیست و بدون رهبری این جبهه نیروهای انقلابی توسط پرولتاریا و حزب آن ممکن نیست و طرح "وحدت نیروهای انقلابی" بمثابة "مهمترین مساله" این مرحله جنبش در شرایط عدم وحدت مارکسیست لنینیستها و عدم وجود سازمان سیاسی پرولتاریا، نه تنها قرارداد آن بجای وحدت مارکسیست لنینیست‌ها و ایجاد حزب کمونیست‌است، بلکه اصولاً بمعنای نقی رسالت و هژمونی پرولتاریا و حزب آنست.

در حاشیه نظرات سازمان مجاهدین خلق پیرامون "جبهه واحد توده‌های" (جزوه "مسائل حاد جنبش ما") ما نه تنها با موارد انحراف اساسی فوق (که به بحث ما درباره وحدت مارکسیست لنینیستها مربوط میگردد) مواجه نیستیم، بلکه بسیاری از انحرافات مهم سیاسی - ایدئولوژیک دیگر نیز روبرو می‌باشیم که از آنجمله‌اند: برخورد به مبارزه ایدئولوژیک، برخورد به سازمانهای مخالف با مشی چریکی، برخورد به سازمانهای خارج طرح "پشت جبهه"، برخورد به مساله وحدت با سازمان چریکهای فدائی خلق . . . آنچه به مورد اخیر مربوط میگردد، همانطور که میدانیم طرح مساله "وحدت کامل" با یک سازمان مستلزم وجود وحدت نظر سیاسی - ایدئولوژیک و وحدت نظر بر روی وظایف عملی و مشی و برنامه‌است (در غیر اینصورت، چنین وحدتی غیراصولی و اپورتونیستی خواهد بود) درحالیکه "مسائل حاد جنبش ما" علیرغم همه تصریح‌های مربوط به در دستور کار قرار دادن این "وحدت کامل"، در هیچ کجا روشن نمی‌سازد که از دیدگاه سازمان مجاهدین خلق آیا این شرایط لازم و مبانی اصولی وحدت وجود دارد یا نه؟ و آیا سازمان مجاهدین خلق هنگامی که مساله "وحدت کامل" با سازمان چریکهای فدائی خلق را در "دستور کار" خود قرار میدهد با این سازمان (حداقل در اساسی - ترین نکات) دارای وحدت نظر سیاسی - ایدئولوژیک و وحدت نظر بر روی وظایف عملی و مشی و برنامه می‌باشد یا نه؟

بهرحال، همانطور که گفتیم، مسائل طرح شده پیرامون این "طرح" حاوی موارد ابهام و انحرافات اساسی متعددی است که از بحث ما درباره وحدت مارکسیست لنینیستها فراتر میروند و پرداختن به آنها نیازمند بررسی جداگانه‌ای است.



این نیروها و از مواضع ایدئولوژیک و مشی سیاسی آنها) بمثابة "وظیفه" عمده جنبش مارکسیستی در شرائط کنونی (که از طرف برخی نیروها مطرح میگردد) فاقد معنا و مضمون واقعی يك شعار مشخص و درعین حال عامل ایجاد انحراف در تعیین و تحقق وظیفه عمده است. همچنین شعار وحدت نیروهای مارکسیست لنینیست بمنظور ایجاد حزب طبقه کارگر بدون توجه به شرط اساسی نفوذ و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی این نیروها در درون جنبش توده‌ای، بویژه جنبش کارگری، و خارج از مدار مبارزات طبقاتی پرولتاریا، شعاری است غیراصولی، غیرمارکسیستی و حزبی که بر این اساس بوجود آید به همه چیز میتواند شبیه باشد جز به يك حزب واقعی طبقه کارگر. همانطور که در کتاب دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" نوشتیم:

"اتحاد سیاسی طبقه کارگر بمثابة يك طبقه آگاه و ایجاد حزب کونیست تنها در ارتباط با سازمانها و گروههای کونیستی که در بین کارگران نفوذ دارند و مبارزه آنان را رهبری میکنند و در رابطه با وحدت این سازمانهاست که مفهوم واقعی خود را پیدا میکند."

در چنین صورتی فقط در چنین صورتی است که اتحاد سازمانها و گروههای مارکسیستی لنینیستی معنای اتحاد بخش پیشرو و آگاه طبقه کارگر را می یابد و با آن مترادف میشود.



تورم

در اقتصاد امپریالیستی  
و در ایران



بحران سیاسی / اقتصادی فزاینده سالهای اخیر ایران امروز آنچنان عمیق و دامنه‌ای یافته‌است که به یک اختلال عمومی در زمینه‌های مختلف حیات جامعه منتهی شده است. این شرایط که بنوبه خود تشدید تضاد خلق و طبقات ارتجاعی حاکم و تشدید تضاد در صفوف هیات حاکمه را به همراه داشته و دارد، امپریالیسم و رژیم مزدور شاه را به تکلیف برای درگگون نشان دادن ریشه‌های واقعی آن و درعین‌حال "چاره جویی" معین جهت جلوگیری از گسیختگی کامل وادار ساخته‌است. رژیم فاشیستی و دست‌نشانده شاه به عبت تلاش دارد ریشه‌های بحران اقتصادی و بویژه تورم را که بطور گریز ناپذیری در وابستگی کشور به امپریالیسم نهفته است، پنهان سازد و آنرا ظاهراً در عوامل دیگری جستجو نماید. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم، کارگزاران مزدور و "کارشناسان" اقتصادی آن مزورانه میکوشند علل تورم را در اختلالات پولی و یا حتی در افزایش تقاضا و "حیف و میل مردم" (۴۱) ارزیابی کنند. درحالیکه علت تورم بطوریکه خواهیم دید نه رشد تقاضا بلکه کاهش سقوط تولید مواد اولیه و اساسی زندگی زحمت‌کشان است که نتیجه منطقی وابستگی عمیق اقتصاد کشور ما به امپریالیسم و محصول حاکمیت رژیم دست‌نشانده شاه و سیاست‌های اقتصادی خائنانه آن است. آنچه نیز به تاثیر "حیف و میل" مربوط میگردد، این حیف و میل چیزی نیست جز حیف و میل بی‌بندوبار بورژوازی نوکیسه ایران و وابستگه ارتجاعی بوروکرات، نظامی و بویژه حیف و میل‌های دیوانه وار خاندان ننگین سلطنت و دربار پهلوی.

اقتصاد دانان مرتجع و خود فروخته بورژوازی انحصاری امپریالیستی نیز تلاش دارند چنین وانمود سازند که گویا علل تورم را افزایش مستمر زحمتکشان تشکیل میدهند. ج. هابرسر، مشاور اقتصادی نیکسون در این باره می‌نویسد که: "علت عمیق تورم خزنده عصر ما اینست که دستمزدها بیش از میزان رشد تدریجی بارآوری متوسط افزایش یافته‌اند." (مجله "اقتصادی و آمار"، ماه مه ۱۹۵۹) درحالیکه بررسی افزایش دستمزدها نشان میدهد که تقریباً در تمام موارد اگر افزایش ظاهری دستمزدها انجام گرفته است، همواره بعد از افزایش و صعود بهای کالاها و آنها در مقیاسی غیرمتناسب با آن بوده است. سخنگویان و کارشناسان خود فروخته رژیم شاه نیز در تلاش برای درگگون نشان دادن ریشه‌های بحران و تورم در ایران با بی‌شرمی تمام سفسطه‌هایی از همین مایه را همراه با تبلیغات کینه توزانه ضد کارگری بعنوان "تحلیل اقتصادی" ارائه میدهند. "تهرانی اکونومیست" در شماره ۱۵ آبان ۱۳۵۵ در بررسی علل بحران و تورم چنین می‌نویسد: "یکی از مسائلی که علاج بحران‌های امروزی را مشکل‌تر ساخته است شرایط قوانین کارگری در کشورهای صنعتی است (۴۰۰). سیاست اقتصاد نوین روزولت در آمریکا که توانست رکود



خطرناک کشور را از میان بردارد. وقتی تجزیه و تحلیل کردیم به این موضوع می‌رسد که این سیاست توانست دستمزدها را کارگران را تقلیل دهد و این تقلیل دستمزدها از یکسو به دولت و کلیه کارفرمایان امکان شروع کار را داد و کمک بیکاری از میان رفت و از طرف دیگر خود کارگران را که مصرف‌کننده بودند قادر ساخت که قدرت خرید داشته باشند و در نتیجه سطح مصرف ولو به مقیاس کم یا متعادل (نه به مقیاس خیلی بالا) رونق پیدا کرد و آثار تدریجی آن همان است که بر رکود غلبه یافت. اما امروز اوضاع کارگری در سراسر دنیا چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. امروز کارگران در هر گوشه‌ای از دنیا که بیکار می‌شوند در حدود ۲/۳ دستمزدها را دریافت می‌کنند (۱) و خود و اقربا خانواده‌شان مجابا معالجه میشوند (۲) دیگر چه بهتر که کار نکنند (۳). امروز کشوری مانند ایتالیا را می‌بینید که چندین سال است قسمت عمده مراکز صنعتی اش در حال اعتصاب و تعطیل است و کارگران هم گکشان نمی‌گرد (۴) چون زندگی برای آنها دشوار بوده است. (تهران اکتومبست، ۱۵ آبان ۱۳۵۵)

بدون تردید، این تلاش‌های مذبحانه و تبلیغات کینه توزانه ضد کارگری نه می‌تواند واقعیات روشن زندگی را پنهان سازند و نه قادر است از رشد مبارزات توده‌ها علیه عوامل و مسببین واقعی نابسامانی‌ها و فقر و تیره روزی زحمتکشان جلوگیری کند. تورم بطوریکه در زیر نشان خواهیم داد یک بیماری مزمن و علاج ناپذیر سیستم سرمایه داری است. تورم در ماهیت طبقاتی سیستم سرمایه داری و روابط استثمارگری آن ریشه دارد و تنها با محور این سیستم می‌توان بر آن غلبه کرد و به آن پایان داد. بحران و تورم در ایران و نابسامانی‌های اجتماعی مولود آن نیز که نتیجه اجتناب ناپذیر وابستگی کشور ما به امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا و حاکمیت رژیم دست‌نشانده پهلوی است تنها از طریق پایان دادن به سلطه امپریالیسم و سرنگونی طبقات ارتجاعی وابسته به آن می‌تواند التیام پذیرد و بطور ریشه‌ای از میان برداشته شود.

### گردش پول و تورم

تضاد میان خصلت اجتماعی پروسه تولید و شکل خصوصی مالکیت و تصرف محصولات تولیدی، تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل می‌دهد. این تضاد بوسیله هرج و مرج رشد یابنده در تولید سرمایه داری و تشدید تضادهای طبقاتی میان پرولتاریا و تمام اقشار زحمتکشان از یکسو و بورژوازی از سوی دیگر بروز میکند و با تکامل سیستم سرمایه داری حدت می‌یابد.

تمام بحران‌های این سیستم، از جمله بحران‌های اقتصادی آن، از تضاد فوق ریشه گرفته و حل نهایی آنها در گرو حل این تضاد می‌باشد. تورم بمثابة یکسوی از بازتاب‌های این تضاد اساسی و یکی از بحران‌های ذاتی سرمایه داری است که با بحران عمومی این سیستم پیوند دارد.

تورم یک بیماری مزمن سرمایه داری است. این پدیده یک مقوله اقتصادی وابسته به سیستم سرمایه داری است که تضاد منافع اقتصادی طبقات و اقشار درون این سیستم مربوط بوده و بنابراین، برای درک عمیق‌تر چگونگی و ماهیت آن، نمیتوان مطالعه آن را به عملکردهای خارجی و تظاهرات بیرونی این پدیده یعنی در چارچوب اشکال پولی و مالی این مقوله محدود ساخت، بلکه باید آن روابط اقتصادی ریشه‌ای‌تر را که خود علت این اختلافات است بازشناخته و به کمک آنها این پدیده را درک نمود.

یکی از شگردهای همیشگی اقتصاد بورژوازی یکسان نمودن این پدیده با رشد قیمت‌ها است. بدیهی است که تورم با رشد قیمت‌ها ملازمه دارد، اما رشد قیمت‌ها به هیچ وجه نه ماهیت و نه علت تورم را توضیح می‌دهد. می‌توان در حالتی شاهد رشد قیمت کالاها بود اما با پدیده تورم سروکار نداشت. در زمانی که معیار واقعی پولی یعنی طلا (یا معیاری قابل تبدیل پذیری به طلا) بعنوان وسیله گردش مورد استفاده واقع میشود، افزایش قیمت‌ها با پدیده تورم همراه نیست. میدانیم که مجموع قیمت کالاها متناسب است با مقدار کالاهای مورد معامله  $\times$  سطح قیمت آنها (بفرض اینکه در اینجا قیمت بیان ارزش باشد). مقدار پول لازم در گردش



بعنوان وسیله مبادله در هر پروید زمانی معین ( پول بعنوان وسیله گردش ) از یکطرف با مجموع قیمت تمام کالا های در گردش نسبت مستقیم و از طرف دیگر با سرعت گردش پول نسبت معکوس دارد . مثلا اگر در پل پروید زمانی مشخص مقداری کالا به ارزش ۱۰۰ میلیارد تومان بیکار دست بدست شود ، برای مبادله آن ۱۰۰ میلیارد تومان بعنوان وسیله گردش لازم است . اما اگر در همین زمان ، این کالا ده بار سریعتر مبادله نشود ، مقدار پول لازم در گردش متناسب خواهد بود با ده میلیارد تومان . (  $10 = 100 : 10$  ) یعنی مقدار پولی ده برابر کمتر با سرعت ده برابر بیشتر همان نقش را در مبادله ایفا می نماید . بنابراین حجم کالاهای در گردش به ۱۰ میلیارد تومان پول ، با سرعت گردش معین نکرده ، برای مبادله احتیاج دارد .

حان در زمانی که معیار پولی ، طلا یا پولی قابل تبدیل به طلا باشد ، در این شرایط ، اگر بر اثر عوامل مختلفی حجم کالای زیاد شود ، خود بخود پول بیشتری باید وارد گردش شود تا بصورت معادل آن قرارگیرد ، بالعکس ، اگر حجم کالا کم شود ، پول کمتری بعنوان معادل گردش آن لازم است و بنابراین مقداری از پول باید از مدار مبادله خارج گردد . در این حالت ، افزایش یا کاهش قیمت کالاهای موجود ( بر اثر عوامل مختلف مثل تغییر بارآوری کار ... ) نیز بطور طبیعی سبب ورود پول بیشتری از خزانه به مدار گردش یا خروج مقداری از پول در گردش به داخل خزانه خواهد گردید . در چنین مواردی ، با وجود سرو کار داشتن مثلا با افزایش قیمت کالاهای ، به هیچ وجه با کاهش ارزش پول ( طلا یا پول تبدیل پذیر به طلا ) روبرو نیستیم ، زیرا زمان کار اجتماعا لازم برای تولید طلا تغییر نکرده است .

کاهش قیمت نیز ، بخودی خود ، تاثیری در تغییر ارزش پول ( طلا ) ندارد . یعنی اگر فرض کنیم قیمت ۱۰۰ میلیارد کالای فوق الذکر بر اثر عوامل مختلف ( مثلا کاهش زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آن ) ۱۰٪ کاهش یابد ، در اینصورت حجم پول ( طلای ) نماینده آن هم باید به همین نسبت کاهش یابد ( درحالیکه ارزش پول ، یعنی طلا ، که وابسته به زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آنست ، ثابت می ماند ) . بنابراین ، در این حالت ، مقدار پول واقعی لازم برای معادل قرارگرفتن با این ارزش کاهش یافته جدید کالا عبارت خواهد بود با ۹ میلیارد تومان :  $9 = 10 : 10$  . (  $10 - 10$  ) یعنی یک میلیارد تومان از ۱۰ میلیارد تومان سابق از پول اضافه است و باید به خزانه برگشت داده شود .

در صورتی که بعکس ، به ارزش کالا مثلا ۱۰٪ اضافه شود ، ما شاهد جریان معکوس هستیم . یعنی چون ارزش کالا زیاد تر شده است ، بدون اینکه ارزش پول ( طلا ) تغییری کرده باشد ، باید مقدار بیشتری از پول وارد مبادله نمود تا تعادل برقرارشود :

$$( 10 : 10 = 110 : 10 )$$

در اینجا بجای ۱۰ میلیارد تومان ، ۱۱ میلیارد تومان پول مورد نیاز است ، یعنی باید یک میلیارد تومان از خزانه به ۱۰ میلیارد تومان پول موجود در گردش افزوده کرد . جریان فوق در حالتی هم که ارزش کالاهای در گردش ثابت مانده و لیس ارزش پول ( طلا ) کم یا زیاد شود صادق است . در صورتیکه ارزش پول ( طلا ) بر اثر کشتن زمان کار اجتماعا لازم برای تهیه آن کاهش یابد ، حجم بیشتری از آن باید وارد گردش شود تا معادل کالاهای موجود در گردش با قیمت ثابت مانده باشد . و در صورتی که نیز ارزش آن افزایش یابد ( زیاد شدن زمان کار اجتماعا لازم برای تهیه آن ) در اینصورت حجم کمتری از آن در مدار مبادله در مقابل همان مقدار کالا لازم است .

علاوه بر تغییرات فوق ، تغییر فاکتور سرعت مبادله هم می تواند مقدار پول لازم در گردش را تغییر دهد . اگر سرعت گردش پول زیاد شود ( در صورت ثابت بودن حجم کالا ) مقدار پول لازم کاهش می یابد و در صورتی که سرعت گردش پول کم شود ، مقدار پول لازم برای نمایندگی همان مقدار ثابت کالا افزایش می یابد .

بنابراین ، در کلیه حالات فوق ، بشرطی که معیار پولی طلا یا پولی قابل تبدیل به طلا باشد ( یعنی پولی که خود دارای ارزش ویژه خود و واقعی باشد ) مقدار پول در گردش بطور اتوماتیک بوسیله خروج پول از خزانه یا ورود به آن تنظیم شد ملاحظه یا افزایش ارزش پول یا کالا تغییری در میزان ارزش دیگری ندارد . در این حالت ، می توانیم شاهد افزایش قیمت کالاهای باشیم درحالیکه با کاهش ارزش پول ( طلا ) که متناسب است با زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آن سرو کار نداشته و در نتیجه با تورم روبرو نباشیم .

اما بتدریج بر اثر تشدید تضادهای درونی سیستم اقتصادی سرمایه داری ، پخشور احتساب ناپذیری رابطه تبدیل پذیری میان پول واقعی ( طلا ) و سبیل های آن ، یعنی رابطه تبدیل پذیری میان طلا و پول کاغذی از میان رفته است و پول کاغذی یعنی اسکناس دیگر ارزش معادل خود را از طلا ندارد ( ۱ ) . مثلا امروزه یک دلار کاغذی ارزش به مراتب کمتر از یک دلار طلا دارد . امروزه دیگر در هیچ کشوری پول کاغذی قابل تبدیل به طلا نیست و سیستم تبدیل پذیری پول به طلا در سطح بین المللی نیز از میان رفته است . بدین ترتیب ، اگر مثلا مدار مبادله به ۱۰ میلیارد دلار طلا احتیاج داشته باشد و این مقدار بوسیله ۱۰ میلیارد دلار کاغذی که قابل تبدیل به همان مقدار طلا باشد تامین شود ، ما شاهد پدیده تورم نیستیم . اما بمحض اینکه دلار

( ۱ ) روند از میان رفتن تبدیل پذیری ناشی از عملکرد تضادهای درونی سیستم سرمایه داری ، خود مبحث مهمی را در مطالعه پدیده تورم و علل مشخص تاریخی آن تشکیل میدهد که پرداختن به آن از چارچوب و امکانات این مقاله خارج است .



کافدی دیگر قابل تبدیل به پول واقعی یعنی دلار طلا نباشد و در شرایطی که مدار مبادله به پولی معادل ۱۰ میلیارد دلار طلا داشته باشد و دولت بجای ۱۰ میلیارد دلار طلا ۲۰ میلیارد دلار کافدی وارد مدار گردش نماید، در چنین حالتی یک دلار کافدی نقش نیم دلار طلا را ایفا میکند، یعنی ارزش اسمی پول، یعنی پول کافدی یا اسکناس به نصف تقلیل یافته است. زیرا در این حالت، ارزش آن معادل نصف طلائی است که قبلا نمایندگی میکرد و بنابراین، قیمت کالاها برحسب این معادل دو برابر شده است. در اینجا ما با پدیده "تورم سرو کار داریم".

در یک اقتصاد سرمایه داری که گردش پول در آن بر پایه "پول کافدی غیر قابل تبدیل به طلا ترازد، به علل گوناگون و اجتناب ناپذیر، دولت یا موسسات دیگر مقداری پول کافدی مازاد بر احتیاج واقعی گردش پولی وارد این مدار می نمایند. در نتیجه، هر واحد پول کافدی در این مدار مبادله معرف مقدار طرای کمتری از قبل میگردد و از ارزش این پول کافدی در مقابل طلا کاسته شده و تورم ناگزیر میشود.

**علل تورم**

چرا مقداری پول کافدی بیشتر از میزان احتیاج وارد گردش میشود که سبب کاهش ارزش پول کافدی و رشد قیمت ها گردد؟ به زبان دیگر، صرف نظر از شکل های مختلف و مکانیسم های متنوع ایجاد تورم، علل واقعی آن در زمینه تولید چیست؟ حرکت و نوسان قیمت های کالاها و مختلف بر اثر این کاهش ارزش پول و رشد قیمت ها چگونه بوده و تاثیر آن بر طبقات مختلف چگونه است. در سطور آینده کوشش میکنیم که مسائل فوق را ابتدا در زمینه سیستم اقتصادی سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) بطور کلی و آنگاه در ایران بطور اجمال مورد بررسی قرار دهیم.

مارکس در اثر برجسته خود "کاپیتال" (سرمایه) می نویسد:

"نیروی محرکه تولید سرمایه داری نرخ سود است، و در آن فقط چیزی که بتواند همراه سود باشد و فقط تا جایی که همراه سود باشد، تولید میشود." ("کاپیتال"، کتاب سوم).

در زمانی که مونیو پولها بر اقتصاد تسلط دارند (در عصر امپریالیسم) این ولع سود آفرینی و چپاول ذاتی مکانیسم حرکت سرمایه انحصاری برای افزایش مداوم میزان سود خود، ایجاب بسیار عظیمی می یابد، و مونیو پولها از طریق تهیه کالاها با قیمتها بسیار بالاتر از میزان ارزش، یکی از ریشه های اساسی ایجاد تورم مداوم را تشکیل

میدهند. انحصارات می کوشند تا مرتبا فاصله میان دستمز و مخارج تمامند کالا از یکطرف و قیمت فروش و سود حاصله از طرف دیگر را افزایش دهند، یعنی مرتبا بر قیمت های کالاها تولیدی خود بیفزایند (۱). اما آنها برای تهیه این کالاها که باید با قیمت سرسام آور به بازار عرضه گرد، اعتبار لازم و پول ضروری برای تهیه آنها و سرمایه گذاری در این جهت را از طریق بانکها و موسسات مالی و دولتی تامین می نمایند. بنابراین، انحصارات از یکطرف با کلیه امکانات و روش های ممکن دستمز واقعی کارگران را کاهش میدهند - مانند ارتش ذخیره بیکاران، سیستم تابلور (مبتنی بر انتخاب کارگران ماهر و اخراج کارگران غیر ماهر، تقطیع و تجزیه کار برحسب مهارت، تخصصی کردن کار، استفاده حداکثر از زمان کار) و از طرف دیگر پول یا اعتبارات کلانی که بانکهای امپریالیستی به این انحصارات میدهند بر اثر ورود به مدار مبادله حجم پول موجود را افزایش داده و به تورم دامن میزنند. در صفحات بعد چگونگی این مساله را بیشتر مطالعه خواهیم کرد.

شرایط جهانی موجود و سیاست های امپریالیستی و در ارتباط با آن رشد دستگاه های اداری، هزینه سرسام آور مخارج نظامی، میلیتاریزه شدن هر چه شدیدیتر اقتصاد در کشورهای امپریالیستی و مسابقه تسلیحاتی قدرت های بزرگ امپریالیستی بویژه و در بر قدرت برای تدارک جنگهای امپریالیستی که خود از ماهیت امپریالیسم ناشی میگردد، یکی دیگر از علل و سرچشمه های اصلی تورم را بطور کلی و بویژه در دوران معاصر تشکیل میدهد. دولت های امپریالیستی و ارتجاعی برای تامین مخارج زائد فوق یا باید بطور مداوم مستقیم مالیات های افشار زحمتکش را افزایش دهند که این فشار مستقیم طبعاً سبب برانگیختن و تشدید مبارزه این طبقات شده و خالصی از خطرات جدی برای امپریالیست ها و دولت های ارتجاعی نمی باشد و یا باید از طریق افزایش قرضه های عمومی و بویژه بوسیله وارد کردن مقدار زیادی پول کافدی به مدار گردش از طسرق گوناگون، این مخارج را تامین نمایند.

توضیح این نکته ضروری است که نباید تصور نمود که تنها شکل ایجاد تورم وارد کردن مقدار زیادی پول کافدی (۲) در مدار گردش است. در حالت عدم تبدیل پذیری

(۱) فاصله میان دستمز و ارزش اضافی تولید شده در سیستم سرمایه داری غیر-انحصاری (و در حالت مجرد از کلیه عوامل دیگر که در ایجاد تغییر در سود دخالت دارند) در زمان اقتصاد انحصاری باید بصورت رابطه عام تر میان مخارج تمام شده کالا و قیمت فروش آن بررسی گردد.

(۲) در مطالعه تورم نه تنها باید به نقش افزایش پول کافدی در دامن زدن به تورم بلکه به نقش افزایش صدور اوراق بانکی، اعتبارات، چک ها و قرضه های دولتی، یعنی وسیله گردش که تا حد ویدی نقش مشابهی را در تورم (در اقتصاد امپریالیستی) ایفا میکند توجه نمود.



پول به پول واقعی (طلا) هر عامل دیگری که منجر به ایجاد عدم تعادل در مقداری پول لازم در گردش و افزایش غیرلازم آن گردد منجر به ایجاد تورم میشود. مثلا کاهش تولیدات ضروری بر اثر اختصاص دادن بخشهایی از اقتصاد به زمینههای غیرتولیدی و زائد نیز می تواند تورم ایجاد کند. افزایش تولیدات غیرضروری و نظامی و کاهش کالاهای ضروری ناشی از آن می تواند سبب از یاد تفاضا و کمبود عرضه آنها شده، تورم ایجاد نماید. افزایش قدرت خرید یک طبقه معین حاکمه نیز می تواند سبب افزایش قیمت ها شود.

دبیم که بر اثر ورود اسکناس (غیرقابل تبدیل به طلا) مازاد بر احتیاج به مدار گردش و مبادله، ارزش پول کاهش می یابد و در مقابل، قیمت کالاها صعود می نماید. اما این صعود قیمت ها به شکل متناسبی همه کالاها را در بر نمی گیرد. مارکس کالاها را به دو گروه تقسیم می نماید: کالاهای معمولی که متعلق به سرمایه دار هستند و کالای ویژه یعنی نیروی کار که تنها کالا و دارائی کارگر در سیستم سرمایه داری می باشد. صعود قیمت ناشی از ورود حجم اسکناس های اضافی شامل گروه اول کالاها میگرد و قیمت اینها می تواند به بالاتر از حد ارزش خود افزایش یابد. اما بهای نیروی کار یعنی دستمز کارگران علیرغم مبارزه بسیار شدید آنها برای اضافه دستمز با نسبتی بمراتب کمتر افزایش می یابد. در چنین حالتی، کارگر با دستمزدی مساوی یا اندکی بیش از گذشته بایستد کالاهای لازم برای خود و خانواده اش را با قیمت هایی که به سبب بسیار زیادتری از دستمز افزایش یافته اند بابتی بکند. بنابراین، تورم سبب میشود که کارگر علاوه بر استشار در پروسه تولید کالا (از طریق ایجاد ارزش اضافی برای سرمایه دار) در هنگام خرید آن نیز به دلیل کاهش دستمز حقیقی خود از قدرت خرید کمتری برخوردار شود، عاملی که روز بروز وضعیت اقتصادی او را پیریشان تر میکند.

بدین ترتیب، تورم سبب توزیع بیش از پیش نامساوی درآمدها و ثروت در میان طبقات مختلف میشود. باید دانست از نظر افزایش قیمت، بیشترین رشد و صعود در بخش های منوبولیزه شده، تولید صورت میگیرد و قیمت ها در بخش های متوسط و کوچک تولید امکان افزایش بمراتب کمتری دارند. بنابراین بورژوازی مونوپولیست به کمک تسورم اسباب هرچه فریب تر شدن خود را به ضرر تولید کنندگان کوچک و متوسط و دهقانان فراهم میسازد. در این میان، طبقه کارگر، از آنجا که فقط صاحب نیروی کار خویش است و افزایش بهای این نیروی کار هم صرفا تابع خواست کارگر نیست، سخت ترین فشار تورم را تحمل میکند. تقسیم ثروت بیش از پیش غیرعادلانه میشود و اقشار حاکمه مونوپولیست نمئی تر و غنی تر میشوند و اقشار میانی و فرودست جامعه بیش از پیش به فقر و فلاکت می افتند. لازم به توضیح است که تورم توزیع نامساوی در آمد را در درون

خود اقشار مختلف بورژوازی نیز تشدید کرده و تضادهای درونی آنها را از این جهت دامن زده، موجبات تضعیف آنها را فراهم می آورد.

**تورم در سیستم امپریالیستی**

رشد و توسعه و الحاق مونوپول ها و جپاول خارق العاده آنان در اوایل قرن بیستم منجر به تمرکز مبالغ هنگفتی از "سرمایه" اضافی " گردید. لنین میگوید:

" در آستانه قرن بیستم، ما به شکل دیگری از انحصار برخوردار می نمایم. اول اتحادیه های انحصاری سرمایه داران در تمام کشورهای که سرمایه داری در آنها تکامل یافته است. ثانيا موقعیت انحصاری معدودی از غنی ترین کشورها که تجمع سرمایه در آنها به میزان عظیمی رسیده بود. در کشورهای پیشرو " سرمایه اضافی " عظیمی بوجود آمد. " ( لنین، " امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری، منتخب آثار، چاپ یک جلدی فارسی، ص ۱۴۱ - تکیه از ما است ).

بدیهی است که این سرمایه اضافی می تواند صرف بهبود اوضاع توده های مردم گردد زیرا هدف و انگیزه و نیروی محرکه شیوه تولید سرمایه داری نه بهبود اوضاع توده های مردم بلکه اخذ ارزش اضافی هرچه بیشتر است. و در غیر این صورت، بقول لنین:

"... سرمایه داری دیگر سرمایه داری نبود. زیرا هم ناموزونی تکامل ( مثلا عقب ماندن کشاورزی نسبت به صنعت - از ما ) و هم زندگی نیمه گرسنه توده ها از شرایط اساسی و ناگزیر و از موجبات این طرز تولید است. مادام که سرمایه داری بجالت سرمایه داری باقی است، سرمایه اضافی به مصرف ارتقای سطح زندگی توده های کشور معین نرسیده ( زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه داران میشود ) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارج یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده، سطح سود معمولا بالا است، زیرا سرمایه اندک است، بهای زمین نسبتا نازل است و سطح دستمز پائین است و مواد خام ارزان است. " ( لنین، همانجا، ص ۱۴۱، تکیه از ما است ).

بدین رو، رشد عظیم سرمایه اضافی مونوپول ها ضرورت صدور آنها پیش می آورد و این ضرورت ناشی از کاهش نرخ سود در همان کشورهای متروپول است:



" آنچه ضرورت صدور سرمایه را بوجود می آورد اینست که سرمایه داری در معدودی از کشورهای پیش از حد نضج یافته و عرصه بکار انداختن سرمایه "سود آور" ( در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر تو ده ها) تنگ شده است. " ( لنین ، همانجا ، ص ۴۱۴ )

بطور کلی، مونوپول ها برای مقابله با کاهش تدریجی نرخ سود سرمایه های خود به طرق مختلفی از جمله صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه و تهیه کالا با قیمت ارزان و فروش آن به قیمت گران، حیف و میل مازاد محصول یا ارزش اضافی از طریق رشد دادن مسخارج زائسند عمومی ویا ایجاد تورم و بالا بردن مداوم قیمتها دست میزنند . این امر به ما نشان میدهد که چگونه در اقتصاد امپریالیستی و تسلط مونوپول ها بر کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته ، پدید های مانند تورم ناگزیر و یا مکانیسم کاهش تدریجی نرخ سود در اقتصاد امپریالیستی و عکس العمل اجتناب ناپذیر مونوپول ها در غلبه بر آن از جمله از طریق بالا بردن بهای کالا های خود و ایجاد تورم برای اخذ سود هرچه بیشتر بطرز فشرده ای پیوند دارد . در عصر سرمایه داری انحصاری و بحران عمومی نظام سرمایه داری ، خصلت تورم اینست که نه تنها در یک کشور منفرد بلکه در تمام کشورهای عمده سرمایه داری ظاهر میشود و شدت و حدت و پریود آن ابعاد بسیار وسیع تری بخود گرفته و چه در زمان " صلح " و چه در زمان جنگ با شدت تمام موجود می باشد . جدول های زیر این واقعیت را روشن میسازد .

جدول شماره ۲ نشان دهنده میزان افزایش پول کاغذی در سال ۱۹۴۵ نسبت به سال ۱۹۳۸ و میزان افزایش قیمت ها است . بطوری که می بینیم ، علیرغم کنترل شدیدی در قیمت ها و جیره بندی در این دوران ، یک عدم تعادل بسیار بارز میان حجم پول و رشد قیمت ها موجود بوده است .

جدول شماره ۱ - تغییرات در میزان پول کاغذی و قیمت ها

کشور	رشد حجم پول کاغذی در گردش ( در سال ۱۹۴۵ نسبت به سال ۱۹۳۸ )	افزایش قیمت کلو ( در سال ۱۹۴۵ نسبت به سال ۱۹۳۸ )
انگلیستان	۲۶۱	۱۶۷
آمریک	۳۱۱	۱۳۵
فرانسه	۵۳	۳۷۵
آلمان	۵۶	۱۱۱
ایتالی	۱۴۵	۲۰۶۰
ژاپن	۱۱۵	۲۶۴

معهدا رشد تورم هیچگاه مثل سالهای اخیر ابعاد تهدید کننده هایند اشتهاست . جدول زیر نشان میدهد که تورم در سالهای " صلح " امپریالیستی، مثلا در سالهای اخیر، برتاب از دوران جنگ شدیدی تر می باشد . آهنگ متوسط سالانه افزایش قیمت کالا های مصرفی در کشورهای عمده سرمایه داری را در طول سالهای ۱۹۵۵-۲۲ با سال ۱۹۲۴ مقایسه کنیم :

جدول شماره ۲ - آهنگ متوسط سالانه افزایش قیمت کالا های مصرفی

کشور	رشد متوسط سالانه در پریود زمانی ۱۹۵۵-۱۹۲۲	رشد متوسط سالانه در سال ۱۹۲۴	نمودار رشد سال ۱۹۲۴ نسبت به پریود زمانی ۱۹۵۵-۱۹۲۲
آمریک	۲۶٪	۱۱۵٪	۴۲ بار
ژاپن	۴۵٪	۲۴٪	۵۳ بار
آلمان غربی	۲۸٪	۲٪	۲۵ بار
فرانسه	۴۸٪	۱۴٪	۳ بار
انگلیستان	۴۱٪	۱۲٪	۴۱ بار
ایتالی	۳۵٪	۱۹٪	۵۴ بار

( نقل از مجله " اقتصاد انان " ، دسامبر ۷۳ و اکتبر ۷۴ ) .

مشاهده میکنیم که در این کشورهای عمده سرمایه داری این آهنگ در سال ۱۹۲۴ بین ۳ تا ۵ بار بالاتر از آهنگ متوسط رشد قیمت ها در تمام دوره ۱۹۵۵-۲۲ بوده است . یعنی ارتقل عمده تورم ، همانطور که ذکر نمودیم ، حدت بی سابقه مسابقه تسلیحاتی دولت های امپریالیستی و رقابت بیوانه وار آنها در ساختن سلاح های مرگ زا است . نگاهی کوتاه به مخارج تسلیحاتی این کشورها بسیار گویا تاثیر مخرب این مخارج نظامی را بر اقتصاد و نقش آنها در ایجاد یک تورم عظیم نشان میدهد .

جدول شماره ۳ - آهنگ متوسط سالانه افزایش مخارج نظامی

کشور	۱۹۵۵-۶۰	۱۹۲۲-۱۹۶۵	( ۱ ) در پریود چه سال ۱۹۲۴/۷۵
آمریک (۱)	۲۳٪	۵۳٪	مخارج نظامی مستقیم آمریکا به ۸۷٫۸ میلیارد دلار و مخارج نظامی آن به ۵۴٫۶ ( میلیارد دلار بالغ میگردد .
فرانسه	۱۳٫۷٪	۶۱٪	در مورد سوئیس امپریالیسم شوروی ، مخارج نظامی آن نزد یک به آمریکا ، یعنی حدود ۸ میلیارد روپل بوده است ، در حالیکه ارزش کل درآمد ملی آن نصف ایالات متحده است . ( مراجع شود به " امپریالیسم امروز " ) .
آلمان غربی	۹٫۴٪	۶۱٪	
ایتالی	۵٫۲٪	۸۸٪	
انگلیستان	۱٫۱٪	۲۲٪	
ژاپن	۵٫۷٪	۱۴٫۷٪	



یکی دیگر از علل تورم کسری موازنه، پرداخت های کشورهای امپریالیستی و کوشش آنها برای جبران آنست. این دولت ها قسمت اعظم کسری فوق را از طریق وارد کردن پول های کاذبی جدید در گردش جبران میکنند و به تورم دامن میزنند. طبیعی است که بخشی از حجم پول وارد در گردش میتواند در ارتباط با افزایش تولیدات باشد، اما مطالعه حجم تولیدات ناخالص ملی در کشورهای عمده سرمایه دار در فاصله ۷۳-۱۹۶۶ نشان میدهد که نسبت پول کاذبی وارد شده به مدار گردش در مقایسه با رشد تولید ناخالص ملی به مراتب بیشتر بوده است.

جدول شماره ۴ - افزایش حجم پول در رابطه با افزایش تولید در سال ۱۹۷۳ نسبت به سال ۱۹۶۶

کشور	افزایش حجم پول کاذبی	افزایش تولید ناخالص ملی
آمریکا	٪ ۱۵۵	٪ ۱۲۷
ژاپن	٪ ۳۴۴	٪ ۲۰۷
آلمان غربی	٪ ۱۷۹	٪ ۱۳۶
فرانسه	٪ ۱۴۱	٪ ۱۱۷
انگلستان	٪ ۱۷۰	٪ ۱۲۰
ایتالیا	٪ ۳۳۱	٪ ۱۳۸

(ماخذ: مجله ماهانه آمار، سازمان ملل، سپتامبر ۷۴)

همانطور که گفتیم، علت اساسی تورم همان حرص و آز فزاینده مونوپول ها در گران کردن بهای کالاها و خویشتن می باشد. مونوپول ها از یکطرف بهای کالاها را خود را منظور کسب سود هرچه بیشتر افزایش میدهند و از طرف دیگر، دامنه تولید و تسلط خویش را به زمینهای تولیدی و اقتصادی جدید تر و گستردهتری میکشاند. برای اینکه مونوپول ها بتوانند نرخ سود خود را دائما افزایش دهند باید بطور مداوم فاصله میان دستمزدها و سود را افزایش دهند و کالا را با قیمت بسیار سرسام آوری که هیچگونه تناسبی با بهای تمام شده آن ندارد به فروش برسانند. سرمایه گذاری در تولید چنین کالاهایی با قیمت گران تر محتاج تامین پول و اعتبار و وارد کردن مداوم آنها از کانال های مختلف به درون اقتصاد می باشد. این امر دائما تورم را تشدید کرده و آنرا بصورت خصلت پیوسته و همیشگی اقتصاد امپریالیستی در آورده است. نگاهی کوتاه به میزان سرمایه گذاری مونوپول ها و رقم ونرخ سودی که نصیب خود می نمایند بطور آشکار نقش آنها را در ایجاد تورم نشان میدهد. از سال ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۴۹ سود سالانه متوسط کمپانی های آمریکائی بالغ بر ۲۴٫۳۵۶ میلیارد

دلار بوده است، در حالیکه از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۶۹ این رقم بسرعت به ۶۷٫۴۷ میلیارد دلار یعنی تقریباً دو برابر بالغ گشته است. رجوع شود به "آمارهای تاریخی ایالات متحده ۱۹۶۱"، ماهانه، تاخیر فدرال، مارس ۶۴، اوت ۷۱.

همانطور که آمار نشان میدهد، انحطرات امپریالیستی هم در زمینه تولید کالاها و مصرفی و هم در زمینه تولید کالاها و تولیدی بر اکثر عرصه های اقتصاد تسلط دارند. سلطه انحصارات بر تولید کالاها و مصرفی و افزایش مداوم قیمت کالاها به میزان بسیار شده است، به نحو روزافزونی از قدرت خرید دستمزدها زحمتکشان بویژه کارگران می کاهد. طبق آمار خود وزارت کشاورزی آمریکا، تقریباً در تمامی رشته های صنعتی و کشاورزی، میزان دستمزدها حقیقی کارگران در ژانویه ۱۹۷۱ از ژانویه ۱۹۷۰ کمتر بوده است (بین ۱۱٫۱۲ تا ۳۳٪). در اکثر موارد میزان دستمزدها حتی به زیر مقدار حداقل لازم یعنی به زیر سطح "آستانه فقر" رسیده است (رجوع شود به: "اخبار ایالات متحده و گزارش از جهان"، ۱۵ مه ۱۹۷۱).

**تورم در ایران**

بطوریکه دیدیم، مکانیسم سرمایه داری و ولع آزمندانه انحصارات برای کسب سود هرچه بیشتر عامل اساسی تورم است که موسسات مالی، بانکها و دولت نماینده آنها بمثابة عاملین چپاول و استثمار زحمتکشان با سیاستهای تامین اعتبارات مصنوعی برای انحصارات جهت گسترش زمینه چپاول، با رشد هزینه های زائد غیرتولیدی و با افزایش سرسام آور مخارج نظامی بطور گریزناپذیری وسائل ایجاد و تعمیق آنها فراهم میآورند.

بدین ترتیب، ما در قالب تورم با یک بیماری مزمن و دردناک اقتصاد سرمایه داری مواجه هستیم. رشد غول آسای موسسات سرمایه داری امپریالیستی و جنگ انداختن آنها بر کلیه مناطق جهان سبب میشود که اختلالات و بحران های درونی این سیستم به دورترین نقاط سرایت نماید و بحران هایی که در یک کشور امپریالیستی ایجاد میشود (بویژه اگر این کشور از موقعیتی ممتاز در اقتصاد جهانی برخوردار باشد) از طریق پیوند های اقتصادی و بازار جهانی سرمایه داری نه تنها به دیگر کشورهای امپریالیستی بلکه به کشورهای تحت سلطه نیز انتقال یافته و تاثیر کم شکن خود را بر این کشورها برجای نهد. تاثیر این بحران ها و شدت و نیروی تخریبی آن در صورت گسترش روابط سرمایه داری وابسته در کشورهای نامبرده، بعد و دامنه بیشتری یافته و انتقال آنها با سهولت بیشتری انجام میگردد.

نگاهی کوتاه به اوضاع اقتصادی ایران بویژه در دهه اخیر نشان میدهد که بجز آنجا که وابستگی کشور ما به اقتصاد امپریالیستی و گسترش روابط سرمایه داری وابسته



در خدمت امپریالیسم، بحران‌های اقتصادی امپریالیسم نیز در کشور ما بازتاب بیشتری داشته و اقتصاد کشور که هر روز بیشتر به تابعی از متغیر اقتصاد امپریالیسم درمی‌آید بحران زده تر میشود.

بعبارت دیگر، تورم و بحران اولاً در ماهیت سیستم سرمایه‌داری وابسته که بوسیله امپریالیسم در ایران استقرار یافته نهفته است و محصول اجتناب‌ناپذیر و جزء لاینفک آنست، ثانیاً امپریالیسم و انحصارات ترجیح میدهند بحرانها و تورم را به کشورهای تحت سلطه و وابسته منتقل سازند تا از این طریق امکانات سلب مالکیت از خلق‌ها را افزایش دهند، ثالثاً تورم دائمی مونوپول‌ها بطور مداوم در این کشورها تأثیر می‌نهد و علاوه بر این بحران‌های شدید و ناگهانی کشورهای امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه که امکان مقاومت اقتصادی بسیار کمتری دارند انتقال داده میشود.

چنین وابستگی فزاینده‌ای به اقتصاد امپریالیستی، یعنی شرایطی که اجازه میدهد تقریباً کلیه بحران‌های سیستم امپریالیستی در کشوری مثل کشور ما انعکاس مخوب خود را به شدت‌ترین وجهی داشته باشد، عملاً و اساساً امکان هرگونه حرکت مستقل اقتصاد جامعه را بسوی رشد اقتصادی و یا بسوی انباشت سرمایه داخلی که نخستین شرط رشد اقتصادی سرمایه‌داری است - سلب و فقط زمینه چپاول سرمایه امپریالیستی و سرمایه وابسته به آنها را فراهم می‌نماید.

\* \* \*

همانطور که قبلاً دیدیم، در شرایط عدم تبدیلی پیری پول به طلا، عوامل مختلفی که سبب ایجاد عدم تعادل در مقدار پول لازم در گردش میشوند و آنرا به بیشتر از میزان لازم برای گردش کالای موجود افزایش میدهند سبب کاهش ارزش پول و در نتیجه موجب افزایش قیمت کالا و به زبان دیگر موجب ایجاد تورم میگردد. این عوامل می‌توانست و روند حجم پول زیاد بر احتیاج بطور مستقیم در مدار مبادله، کاهش نسبی تولیدات لازم، افزایش مخارج زاید غیرتولیدی مثل مخارج دولتی و حیف و میل طبقات ثروتمند، افزایش سرعت در گردش پول به دلیل رشد ربا، افزایش حقوق و مزایای برخی طبقات ممتاز، رشد تقاضا و کمبود عرضه... و بالاخره بویژه مخارج سرسام‌آور غیرتولیدی نظامی باشد.

در شرایط وابستگی کشوری مانند ایران به اقتصاد امپریالیستی، علل اساسی دیگر نیز به عوامل فوق‌گفته میخورند که همانطور که گفتیم می‌تواند به ایجاد یا تشدید تورم حدتبی سابقه‌ای بخشد. این عوامل همان بندها و مکانیسم‌هایی هستند که اقتصاد کشور تحت سلطه را به سیستم متروپول مرتب می‌سازند: امتزاج سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌های داخلی وابسته زمینه استثمار مونوپول‌ها را از کلیه امکانات کشور فراهم

میکند و عملکرد مونوپول‌ها در کشور وابسته، که هدفشان مداوم افزایش قیمت کالاها و سود ببری حد اکثر است، بصورت مکانیسی تورم را درمی‌آید. صدور سرمایه‌های امپریالیستی که در جستجوی سودهای هرچه کلان‌تر هستند به کشور تحت سلطه، وابسته - بودن ارزش پول کشور تحت سلطه به پول‌های مسلط امپریالیستی و بطور کلی وابستگی ارزی و مالی به سیستم مالی جهانی امپریالیسم که سبب انتقال نوسانات و تورم آن به کشور تحت سلطه میشود، وام‌های امپریالیستی و غیره، از جمله این عوامل بشمار میروند.

در زیر کوشش میکنیم به برخی از این عوامل و چگونگی پیوند آنها با یکدیگر نظری اجمالی بقیسیم: قبل از هرچیز، نگاهی کلی به میزان رشد تولیدات کشور و رشد حجم اسکناس در گردش نشان میدهد که چه تفاوت فاحشی این دو را از هم جدا میکند (۱) "تهران اکونومیست" مورخه ۲۷ آذر ۵۵ میزان رشد تولید ناخالص ملی را در سال ۱۳۵۴ معادل ۱۰۵٪ اعلام میدارد و مطابق شماره اول آبان ماه همین نشریه حجم پول در گردش در همین سال به میزان ۳۶٪ و حجم اعتبارات به میزان ۴۴٫۸٪ افزایش یافته‌است (با جدول شماره ۴ مربوط به کشورهای امپریالیستی مقایسه کنید). بطوریکه به بینیم، تفاوت بمراتب عظیم‌تر از تفاوت موجود میان این دو فاکتور در کشورهای امپریالیستی است. طبیعی است که این افزایش سرسام‌آور حجم پول به هیچ وجه با رشد تولیدات لازم تناسب نداشته و به شکلی بی‌مبارک صورت گرفته‌است و دارای عطل مختلف می‌باشد. این افزایش حجم پول و اعتبارات به شکل کلان نتیجه‌ای جز گران‌تر شدن هرچه بیشتر کالاها که همه شاهد آن هستیم بیار نخواهد آورد. یکی از علل مهم تورم در کشور ما وارد شدن بخشی از درآمد نفت از کانال‌های مختلف از جمله از طریق تقسیم بخشی از آن میان اقشار ارتجاعی حاکم و بوروکرات وابسته به رژیم به اشکال مختلف می‌باشد. تزریق این پول به درون اقتصاد بدون مابازای تولیدی برای آن قدرت خرید این اقشار را به میزان فوق‌العاده‌ای افزایش داده و ریخت و پاش و اسراف بی‌حد و حصر اینان و رشد تقاضایشان برای کالاهای مختلف با هر قیمت موجب بالا رفتن بهای کالاها شده و فشار این تورم قیمت‌ها به شانه‌های تهیدستان منتقل میگردد.

معمولاً در اغلب کشورهای وابسته‌ای که در آنها یک طبقه بورژوازی وابسته و یک دستگا بوروکراتیک آغاز به رشد و توسعه میکنند، ما همیشه با پدیده "تورم روبرو بوده‌ایم.

کاهش نسبی حجم تولیدات لازم و رشد سرسام‌آور مخارج غیرتولیدی در کشورها، ابعاد عظیم بخود گرفته‌است. دستگاه بوروکراتیک - نظامی رژیم وابسته شاه به شکل

(۱) تمام آمارهایی که در طول مقاله از مطبوعات رژیم منعکس میشود، علیرغم روغین بودن و کوششهای مذبحانه رژیم در قلب واقعیت و تنظیم آمار بسود خود، بازهم بیانگر اوضاع وخیم اقتصادی کشور است.



قارچی و هیولاوری بزرگ میشود و بورژوازی کمبراد ورا بران بعنوان غلام امپریالیسم به چماق‌های بازهم بزرگ تری برای سرکوب خلق و ایفای نقش خود نیازمند است. رشد دستگاه‌ها و مخارج فوق‌فقط در کادر وابستگی رژیم به امپریالیسم و نقش آن بمثابة پایگاه اقتصادی، سیاسی، نظامی امپریالیسم قابل درک است. برای ایفای چنین نقشی لازم است که مقدار روزافزونی از امکانات اقتصادی کشور در زمینه‌های غیرتولیدی فوق به هدر روند و کاهش‌عرضه کالاها و وسایل ضروری، کاهش نسبی و گاه مطلق تولید آن در مقابل رشد تقاضا برای این کالاها روز بروز تشدید یابد و عدم تعادل میان عرضه کم کالا و تقاضای زیاد برای آن به عامل مهمی در بالا رفتن قیمت‌ها به شکل تورمی تبدیل گردد.

مخارج سرسام‌آوری که رژیم وابسته ایران صرف امور نظامی میکند عظیم‌ترین بخش بودجه مملکت را دربرمیگیرد و اقتصاد کشور بار چنین هزینه‌های بیهوده‌ای را سالیانه است تحمل میکند و این امری نیست که نیازمند ذکر آمار و ارقام و یا توصیف و تشریح زیاد باشد، معیناً بی‌مناسبت نیست که کاهش نسبی سرمایه‌گذاری و اعتبارات در زمینه‌های ضروری تولیدی را در کنار مطالعه افزایش مخارج غیرتولیدی نیز مورد بررسی قرار دهیم:

مطابق نوشته "تهران‌اکنونیست" (بتاریخ ۱۴ اسفند ۵۵) میزان اعتبارات دولت برای کشاورزی در سال ۱۳۵۴ در حدود فقط ۹٪ کل اعتبارات را تشکیل میدهد، در حالیکه میزان اعتبارات برای رشته‌هایی مثل برق ۲۴٪، صنایع ۱۲٪، نفت ۱۲٪ و حمل و نقل و ارتباطات ۱۵٪ می‌باشد. یک مقایسه ساده و اولیه به ما نشان میدهد که اعتباراً داده شده از طرف دولت عمدتاً درجهت بخش‌هایی جهت یابی میشود که باید زمینه لازم برای عملکرد سرمایه‌های خارجی را فراهم آورد و کشاورزی بعنوان زمینه اساسی زندگی مردم و مهمترین عامل خودکفائی اقتصادی عملاً به بوته فراموشی سپرده میشود و فقط از ۹٪ کل اعتبارات دولت برخوردار میشود.

سهم سرمایه‌گذاری‌های داخلی نیز در سال ۱۳۵۴ در رشته کشاورزی نسبت به کل تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی فقط ۶٫۵٪ بوده است. جالب توجه است که سهم آن در سال قبل یعنی ۱۳۵۳ به میزان ۹٫۶٪ بوده یعنی حدود ۳٪ کاهش یافته است. (مطابق آمار همان "تهران‌اکنونیست")

باید یادآوری کرد که این کاهش تولیدات کالاها ی مورد نیاز اولاً از یک طرف خود باعث افزایش قیمت‌ها میشود (با برهم زدن رابطه عرضه و تقاضا) و تورم ایجاد می‌نماید و از طرف دیگر برای جبران کمبود کالاها ی فوق باید کالاها ی مذکور را از خارج بازم با قیمت‌های توری وارد نمود.

همپای این کاهش و یا عبارات بهتر همپای این فراموشی سپردن و سقوط سرمایه—

گذاری و تولید در این بخش‌های حیاتی تولید، سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیرتولیدی مثل ساختمان بشدت افزایش یافته است. رشد فعالیت‌های ساختمانی در بخش خصوصی در سال ۱۳۵۳ بنا بر محاسبات بانک مرکزی نسبت به سال ۱۳۵۲ به قیمت‌ها جاری ۲۳۸٪ و در سال ۱۳۵۴ نسبت به سال ۱۳۵۳ به ۸۰٪ افزایش یافته است. بد نیست اضافه کنیم که مطابق همین آمار بزرگترین میزان افزایش تعداد شاغلان در رشته ساختمانی بوده و از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ یعنی در عرض ۶ سال از ۷۸٪ کل نیروی شاغل به ۹۲٫۴٪ رسیده، در حالیکه بعکس در رشته کشاورزی این نسبت از ۴۰٫۱٪ به ۳۳٫۱٪ کاهش یافته است.

در زمینه‌های غیرتولیدی دیگری چون خدمات نیز ما شاهد افزایش سرسام‌آور سهم آن در مجموعه فعالیت‌های اقتصادی می‌باشیم. مقایسه آن مثلاً با بخش حیاتی کشاورزی بازهم نشان میدهد که چگونه تخریب زیربنای خودکفائی اقتصادی کشور کوچکترین اهمیتی برای رژیم سرسپرده و خائن شاه ندارد. مطابق آمار "تهران‌اکنونیست"، ۲۷ آذر ۱۳۵۵ (که در روئین بودن آن بسادگی قابل مشاهده است) سهم کشاورزی در تولید ملی کشور در سال ۱۳۵۴ معادل ۱۰٪، در حالیکه سهم خدمات ۳۳٫۹٪ بوده است و یا رشد کشاورزی در سال ۱۳۵۴ نسبت به تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی ۱۷٫۹٪ ولی رشد خدمات ۶۴٫۷٪ بوده است. البته باید تاکید نمود که علیرغم این سهم عظیم خدمات بازهم توده مردم ما از حداقل وسایل رفاهی زندگی محروم بوده و عمده این مخارج هنگفت درجهت ایجاد وسایل زندگی انگلی و رفاه طبقات ارجاعی حاکم و دم و دستگاه رژیم و وابستگان منفور آن و ایجاد زمینه لازم برای تسهیل عملکرد سرمایه‌های امپریالیستی مصرف میشود.

رکود در بخش‌های اساسی تولیدی با خود رواج بورس‌بازی، رباخواری، سوداگری را بدنبال می‌آورد که بطور مصنوعی سبب تشدید سرعت گردش پول (بدون ایجاد رشد تولید) و در نتیجه تشدید تورم میگردد. باید اضافه نمود که خاندان جنایتکار پهلوی خود بزرگترین باند بورس‌بازی و دلالی و رباخواری را تشکیل میدهد و در اغلب بازارهای خرید و فروش زمین، خانه، و اغلب معاملات مهم و کلان بعنوان عامل فعال شرکت دارند و اساساً اینان با اتکاء به قدرت خود و به اتکاء دستگاه‌های دولتی یکی از بزرگترین عوامل دامن زدن به رشد مصنوعی بهای زمین و خانه و سایر معاملات دلالی را ایجاد نمود هاند. رژیم خائن شاه مدام با بی‌شرمی تمام‌اعلام میکند که علت گرانی سطح بالا رفتن سطح مصرف و تقاضا و پرخوری و اسراف مردم است (!؟)، و این در شرایطی است که همین مردم باید برای خرید اولین مایحتاج زندگی خود از نان و گوشت گرفته تا شیر و تخم مرغ ساعت‌ها در صف‌های طولیل به انتظار بایستند و اغلب نیز باید دست‌خالی به خانه برگردند. رژیم شاه پرخوری و اسراف و ریخت و پاش خود و بانسد



جنايتكار و جنايت پيشه خود را به مردم نسبت ميدهد و توده های تهيدست و ستم ديدۀ ما را به "پرخورى" متهم مي نمايد!

از طرف ديگر، رژيم ميكوشد كميابى مايحتاج اوليه يا حتى نايابى آنها را كه ناشى از ركود توليد در اين زمينه ها و بيمارت ديگر كاهش عرضه است بعنوان افزايش تقاضا و مصرف جلوه دهد. واقعيت اينست كه گراني كوفى نه ناشى از افزايش بي بند و بسار مصرف توده هاى خلق بلكه ناشى از كمبود عرضه اين كالاها است. وگرنهحتى افزايش عاды تقاضا بمراتب كتر از نقصان توليد اين محصولات مي باشد و نسبت سهم رشد سرمايه گدارى در اين بخش ها بحد ريج نسبت به رشد بخش هاى غيرتوليدى كاهشى يابد.

وجود تورم مد اوم در متروپول هاى امپرياليستى و انتقال آن به انحاى مختلف به كشور هاى تحت سلطه و وابسته يك وسيله اساسى براى هرجه بيشتر نابرابر كسردن مبادله اقتصادى و تشديد كاهش موازنه تجارى و مالي كشور هاى تحت سلطه مي باشد. فروش كالاهاى مونوپول ها در كشورى وابسته مثل كشور ما كه يكي از بازارهاى فروش كالاهاى آنها را تشكيل ميدهد، رشد عمومي قيمت ها را در كشور هاى امپرياليستى به كشور ما منتقل مي نمايد و با وابستگى اقتصادى هرجه بيشتر اين پدیده ابعساد وسيع ترى كسب مي نمايد. در عين حال، پول كلانتي كه بابت قيمت كالاهاى مونوپولى كه ارزش واقعى بسيار كمترى دارند پرداخته ميشود هميشه موازنه پرداخت ها را به ضرر كشور وابسته برهم مي زند. رابطه اقتصادى مبادله نابرابر موجود ميان متروپول ها و كشور هاى وابسته مرتب شدت مي يابد (۱).

رشد سرماه آور واردات كالا و سقوط صادرات كه نتيجه فرارگرفتن اقتصاد ما در خدمت امپرياليسم و دفاع شدن بخش هاى پايه اى توليد است با نتايج بسيار مخرب چند جانبه اى در اقتصاد كشور ما همراه است. اولاً ورود كالاهاى با قيمت هاى تورمى هر روز بيشتر به تورم داخلى دامن ميزند. ثانياً مبادله نابرابر كه بد بين طريق تشديد مي يابد خود عامل ديگرى را در استعمار اقتصادى تشكيل ميدهد وثالثاً اين امر نتيجه اى جز تشديد تخریب بخش هاى پايه اى توليد كالا (كه اينك فقط عمدتاً وارد ميشود) و تحكيم موقعيت يك فشر دلال وارد كننده و وابسته به امپرياليسم، در بر ندارد.

مطابق آمار "تهران اكونوميست" (۲۴ مهر ۱۳۵۵) قيمت واردات انواع كالاهاى صنعتى وارداتى در دو سه سال اخير از ۱۰۰ تا ۳۰۰ درصد ترقى داشته است.

(۱) در سال ۱۹۵۲ تا نيمۀ ۱۹۶۴ امپرياليسم آمريكا فقط از طريق مبادله نابرابر فوق مبلغ ۲۰ تا ۳۰ ميليارد دلار به جيب زده است. در سال ۱۹۵۴، با ۱۴ كميته قهوه يك جيب آمريكائى خوريدارى ميشد، در حالتيكه در سال ۱۹۶۹ يك جيب آمريكائى با ۴۳ كيسه قهوه مبادله ميگردد.

در صورتيكه قيمت محصولات سنتى كشاورزى صادراتى ما يا درجازه يا كاهش يافته است. طبق اعتراف انصارى وزير اقتصاد شاه قيمت واردات ما از اروپا فقط در سال ۱۳۵۴ بيش از ۲۶٪ بالا رفته است. به اين ترتيب، وجود تورم در متروپول هاى امپرياليستى مد اوم موجب چپاول ارزش هاى اقتصادى كشور هاى وابسته شده و بيشتر از پيش آنها را استثماري كند.

### تورم و صدور سرمايه

تورم در شرايط كوفى اقتصادى امپرياليستى بوسيله يك عامل بسيار اساسى ديگر يعنى تشديد صدور سرمايه از كشور هاى متروپول به كشور هاى وابسته و فعاليت اقتصادى انحصارات امپرياليستى در كشور هاى وابسته نيز دامن زده ميشود.

براى مطالعه چگونگى اين عطر كرفل قبلاً بد نيست به اين امر اشاره نماييم كه در دوره اعتلاى سيستم سرمايه دارى و شكوفائى آن (يعنى در زمانى كه رقابت توليد كندگان منفرد يك قاعده و انحصار توليد بوسيله مونوپول ها استثناء بشمار ميرفت) يك توليد كننده منفرد نمى توانست به دلخواه خود قيمت كالاهاى خود را افزايش دهد زيرا در ميدان رقابت آزاد، مشتريان كالاهاى خود را از دست مي داد. اما در عصر امپرياليسم، بويژه در سالهاى اخير، مونوپول ها كه بر مهمترين رشته هاى توليدى و مالي اقتصاد حاكميت يافته اند و بصورت كتر كنندگان غول پيكر اقتصاد درآند هاند، مى توانند قيمت ها را نيز كتر كنترل نمايند و هيچ مانع مهمى در سر راه آنها براى فروش كالاهاى خود به بهائى بسيار فراتر از ارزش آن با نرخ سود و منفعت فوق العاده وجود ندارد:

"كارنل ها درباره شرايط فروش و موعده پرداخت وغيره با بيگ بگر سازش کرده و مناطق فروش را بين خود تقسيم مي نمايند. مقدار محصولى را كه بايد توليد شود و نيز قيمت ها را معين ميكنند. سود حاصله را بيسن بنگاه هاى جفاگانه تقسيم مي كند وغيره وغيره." (لننن: "امپرياليسم بئتابه" بالاترين مرحله سرمايه دارى، آثار منتخب، فارس يجلدى، ص ۳۳۷)

بيمارت ديگر، اگر در گذشته سرمايه دار كالا را تهيه مي نمود و چگونگى رقابت و نوسانات بازار قيمت آنرا مستقل از اراده سرمايه دار تعيين مي نمود و از طرف ديگر دستمزدها كارگران نيز يك ميزان نسبتاً مشخص و معلومى را در هر شرايط معين تشكيل ميداد و در نتيجه فاصله ميان دستمزدها كارگران تا بهائى فروش كالا يا بطور كلّى تر مقدار



سودی که به جیب سرمایه‌دار میرفت (بوسیله تعیین دستمزدها و کارگر و بهای کالا در رقابت بازار) مستقل از خواست سرمایه‌دار تعیین می‌شد، در شرایط کنونی که مونوپول‌ها انحصار تولید کالاها را در اختیار دارند، هم بر تعیین دستمزدها و هم بر تعیین قیمت‌های کالا و در نتیجه بر میزان سود خود کنترل دارند و می‌توانند به میل خود تا حدی سود بسیار زیادی فاصله این دو را افزایش دهند و این عمل را بویژه از طریق افزودن بیش از پیش بهای کالاها خود انجام می‌دهند (۱). ریشه اساسی ثروت مونوپول‌ها همان سود فوق‌العاده و کنترل آنها در افزایش مداوم آنست.

سرمایه مونوپول‌های امپریالیستی همراه با سرمایه‌ها و اعتبارات داخلی وابسته که در تمام زمین‌های اساسی اقتصادی کشور مشغول فعالیت هستند ارقام سرسام‌آوری از سود را چپاول می‌کنند. بدیهی است که تهیه کالایی در کشور ما با استفاده از امکانات آن برای مونوپول‌ها و وابستگان نسبت به تهیه کالاهای مشابه در کشورهای امپریالیستی مخارج بسیار کمتر و سود بسیار بالاتری در بر دارد (۲).

"اگر سرمایه‌ها وجود دارد که به خارج فرستاده شده‌اند، به این دلیل نیست که این سرمایه‌ها مطلقاً نمی‌توانستند در کشورهای خود به کار افتند. بلکه به این دلیل است که این سرمایه‌ها در خارج با نرخ بهره بسیار بالاتری می‌توانند به کار افتند." (مارکس: "کاپیتال"، جلد سوم، ص ۲۴۹)

در چنین شرایطی، مونوپول‌ها بسادگی بیشتری می‌توانند فاصله میان دستمزدها و سود، یا بطور کلی تر فاصله میان مخارج تمام شده و قیمت فروش را افزایش دهند (۱) بعبارت دیگر، در شرایط تسلط مونوپول بر یک بخش تولید، قیمت کالای مونوپول‌ها می‌تواند معادل کمیت زیر باشد

(سود فوق‌العاده + سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت) در حالیکه در شرایط تولید سرمایه‌داری غیرانحصاری قیمت معادل (سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت) بود.

(۲) بعلاوه وجود مواد اولیه ارزان و مناسب که در معرض چپاول این شرکت قرار دارند، حمل و نقل ارزان، استفاده از نیروی کار بمراتب ارزانتر از متروپول و امکان سرکوب خشن و بیرحمانه و خونین حرکات اعتراضی و مبارزات مردمی، برای جلوگیری از بی‌نظمی در تولید و یا فلج شدن تولید، یعنی امکاناتی که در کشورهای اروپا و آمریکا بسادگی موجود نیست، نرخ سود سرمایه‌های آمریکایی در داخل آمریکا، مطابق آمارهای وزارت بازرگانی معادل ۱۱٪ تا ۱۴٪ بوده، ولسی در خارج از این کشور، به ۱۰٪ و در کشورهای سفارحه محدود ۲۱٪ تا ۲۲٪ میرسد (مراجعه شود به کتاب "امپریالیسم امروز"، چاپ جمهوری توده‌ای چین).

(همانطور که در بررسی نقش سیستم مالی و بانکی خواهیم دید، اعتبار لازم برای برگردان این فاصله یعنی برای سرمایه‌داری جهت تهیه کالاهای گرانتر نیز از جیب گنسیور وابسته پرداخت می‌شود). بدیهی است که خریداران کالا یا بعبارت دیگر بازار فروش عمده این کالاها را هم خود کشور وابسته تشکیل می‌دهند. یعنی اقتصاد کشور از یک طرف از طریق چپاول امکانات خود در ساختن کالاها، تحت‌فارت و استثمار قرار می‌گیرد، و از طرف دیگر، از طریق خرید همان کالاها با بهای توری. بدین ترتیب در ایران ما از یک طرف شاهد ورود و عطف سرمایه‌های خارجی مونوپول‌ها به درون کشور و از طرف دیگر شاهد جریان سریع خروج سودهای کلان هستیم. امری که موازنه پرداخت‌های کشور را از طریق چپاول ثروت آن بشدت برهم می‌زند (۱).

جریان خروج سریع سود از کشوری وابسته مثل ایران به سوی خارج امکان هرگونه رشد اقتصادی مستقل از امپریالیسم و امکان هر نوع حرکت و انباشت مستقل و سرمایه را در شرایط وابستگی ارگانیک به امپریالیسم و اقتصاد آن غیرممکن می‌سازد. چنین استثمار و خشکی‌های از کشور، بوسیله امپریالیسم و مونوپول‌های چپاولگر آن فقط در شرایط حاکمیت یک دولت وابسته و ارتجاعی مثل دولت شاه خائن که حافظ روابط ارگانیک وابستگی و فراهم‌کننده زمینه لازم در مجموعه جهات برای سودبری و غارت سرمایه‌های امپریالیسم است ممکن و تحقق پذیر می‌باشد.

(۱) از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۶ افزایش کل ارزش تولید ملی کشورهای "در حال توسعه" (به استثنای چند کشور کوچک) معادل ۱۱ میلیارد دلار بطور متوسط در سال بوده است. اما در همین زمان، سودهای برگشتی ناشی از سرمایه‌داری و وام‌ها که از این کشورها بوسیله کشورهای امپریالیستی بیرون کشیده شده هر سال معادل ۶ میلیارد دلار بود. داشت که معادل است با بیش از ۵۰٪ افزایش کل اندیس تولید ملی این کشورها! (منبع: آمار سازمان ملل). در سال ۱۹۷۰، سرمایه‌داری‌های مستقیم آمریکا در آسیا، آفریقا، آمریکا لاتین به ۲۱٫۲۹ میلیارد دلار رسیده که نصف آن در صنایع نفتی و سایر زمینه‌های استخراجی بود. در سال ۱۹۷۰، نرخ سود متوسط سرمایه‌داری‌های آمریکا در خارج مطابق آمارهای وزارت بازرگانی آمریکا ۱۳٫۱٪ بوده، اما این نرخ در کشورهای سه قاره فوق به ۲۱٪ بالغ شده است! (مراجعه شود به کتاب "امپریالیسم امروز...")



برای اینکه مونیپول‌ها بتوانند در کشور وابسته‌ای مانند ایران فعالیت نمایند لازم است که سیستم بانکی و مالی کشورهای تحت سلطه در خدمت برآوردن هکران اهدا آنها قرارگیرد. چنین خدمتی همانطور که اکنون خواهیم دید بصورت یک مکانیسم تورم‌زا درمی‌آید. لنین در سالها قبل به نقش و اهمیت بانکهای امپریالیستی مستعمراتی در چهارل کشورهای تحت سلطه برخورد کرده‌است:

"بدین طریق میتوان گفت که سرمایه‌های مالی دام خود را به تمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان می‌گستراند. در این مورد بانکهای که در مستعمرات تاسیس میشوند و شعب آنها نقش بزرگی را ایفا می‌نمایند." (لنین: "امپریالیسم بئتابه" . . . ، همانجا، ص ۱۵۰)

در شرایطی که تبدیل پذیری پول به طلا امکان‌پذیر بود، بانک‌ها نمی‌توانستند زیاده از حد اعتبار صادر نمایند زیرا حفظ قابلیت تبدیل پذیری فوق‌صورت اعتبار بدون پشتوانه را تا حدی مانع میشد (دولتها و بانکها تقریباً فقط در زمان جنگ اقدام به این کار می‌نمودند). اما در دوران حاکمیت انحصارات امپریالیستی، تبدیل‌پذیری پول از میان رفته‌است و بانک‌ها در دادن اعتبار آزادی عمل بیشتری یافته‌اند. در این شرایط، مونیپول‌ها برای کسب سود بیشتر از طریق افزایش قیمت کالاها یخسود ناچارند که به تهیه کالاهائی با قیمت‌گران‌تر دست‌بزنند. تامین اعتبار هنگفت تولید این کالاها باید بوسیله بانک‌ها بویژه بانک مرکزی صورت‌بپذیرد. بانکها می‌توانند به این خواست پاسخ مثبت یا منفی بدهند و به موسسات فوق‌مقداری پول کافندی یا اعتبار واگذار نمایند. بنابراین در این حالت یعنی در حالت عدم تبدیل‌پذیری پول، در مقابل خواست مدام مونیپول‌ها در سرمایه‌گذاری از طریق وارد کردن پول کافندی بدون پشتوانه، امر کنترل مالی بوسیله بانک‌ها بویژه برای کنترل تورم اهمیت حیاتی یافته‌است. اما در شرایط وابستگی اقتصادی - سیاسی عمیق‌کنوری نظیر ایران، بانک مرکزی نه تنها نمیتواند در مقابل این تمایل و حرص روزافزون مونیپول‌ها برای اخذ اعتبار و پول و افزایش بهای کالا مقاومت کند، بلکه اساساً وظیفه آن‌هاست که باید زمینه‌چاپ‌ها را حد اکثر این مونیپول‌های امپریالیستی و وابستگان داخلی آنها را حتی با ورود مقدار هنگفتی اسکناس اعتبار بدون پشتوانه تولیدی یعنی به قیمت دامن‌زدن سرسام‌آور تورم فراهم نماید. (نمونه‌ای از آنرا در افزایش اسکناس و اعتبار در سال ۱۳۵۴ دیدیم). این اعتبارات از محل درآمد هائی مثل نفت و وام‌های امپریالیستی یا سپرده‌های خرد تولید کنندگان و . . . تامین‌گردد. و با استفاده از این

کوتاه اعتبارات غیرتولیدی با بهره بسیار نازل است که مونیپول‌ها همیشه میتوانستند سودهای کلان‌تری به جیب‌بزنند و فاصله میان مخارج و قیمت را بیش از پیش افزایش دهند. اساساً برخورداری مونیپول‌ها از اعتبارات با بهره ناچیز یکی دیگر از ریشه‌های مهم سود فوق‌العاده می‌باشد. مکانیسم فوق‌گوشه‌ای از نقش بانک‌های وابسته را در دامن‌زدن به بحران و تورم آشکار میسازد.

اعتبارات کلانی نیز که در زمینه‌های غیرتولیدی مثل ساختمان، خدمات و . . . داده میشود خرد به رشد تورم کمک می‌نمایند. نگاهي به میزان اعتبارات بانکها به سرمایه‌داران وابسته نشان میدهد که توسعه اعتبارات بانکها به بخش خصوصی (و عبارت درست‌تر به سرمایه‌داران وابسته، به انحصارات امپریالیستی) در سال ۱۳۵۴ چه از لحاظ مبلغ مطلق و چه از نظر میزان رشد، بنا بر آمار خود بانک مرکزی، در تاریخ ۱۵ ساله بانک مرکزی ایران ابعاد بی‌سابقه‌ای یافته‌است (۱). هنگامی هم که بعلاوت و خامت اوضاع مساله کنترل اعتبارات ضرورت می‌یابد، بانک بمتابه حافظ منافع انحصارات امپریالیستی، این کنترل را از طریق کاهش میزان اعتبارات تولید کند - گان کوچک و متوسط (یعنی از اعتباراتی که فقط میزان بسیار اندکی از کل اعتبارات را دربرمیگیرد) انجام میدهد. و با ایفای این نقش خائنانه اقتصادی، در واقع زمینه و فضای رشد تولید داخلی را هرچه بیشتر تنگ ساخته به روند تهاجم سرمایه‌امپریالیستی و سلب مالکیت از خلق بیش از پیش خدمت میکند.

**نقش وابستگی سیستم مالی و پولی ایران به امپریالیسم در دامن‌زدن به تورم**

وابستگی سیستم پولی و مالی ایران به کشورهای امپریالیستی و سیستم مالی جهانی موجب میشود که کلیه اختلالات سیستم موجود از جمله تورم بالا جبار در درون کشور ما منعکس‌گردد و نوسانات ارزش‌ارزهای خارجی حتی در شرایطی که ارزش‌های اقتصادی مورد مبادله میان طرفین نیز بدون تغییر مانده باشند رابطه مبادله‌نا برابر را تشدید نمایند. زیرا از آنجا که ارزش پولی مثل ریال به پشتوانه پولی مسلط چون دلار وابسته است، هرگونه کاهش ارزش دلار خود بخود منجر به کاهش ارزش ریال خواهد شد و از قدرت خرید آن در مقابل کالاها کاسته خواهد کرد. زیرا ارزش ریال وابسته به اعتماد است که در بازار ارزی بین‌المللی به دلار موجود است. در سالهای اخیر ما شاهد سقوط (۱) جالب توجه است که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران یعنی یکی از محورهای اساسی نفوذ و برنامهریزی اقتصادی امپریالیسم در ایران، توسط اعتبارات همین بانک مرکزی تاسیس گردید.



مرتب ارزش ارزهای خارجی بر اثر تورم موجود در سیستم امپریالیستی هتیم و ارزش پول هائی مثل دلار، لیره و فرانک بارها رسماً پائین آمده است. اخیراً دستگامسای تبلیغاتی رژیم با سرو صدا اعلام نمودند که ریال دیگر به دلار وابسته نبوده و ارزش آن متناسب با حق برداشت ویژه (۱) می باشد که مخلوطی از چند ارز مسلط امپریالیستی است. این امر حتی در صورت صحت آن هیچگونه تغییر کیفی جدیدی در وابستگی ریال به پول های امپریالیستی (که ناشی از یک واقعت عمیق تر یعنی وابستگی اقتصاد ما به اقتصاد امپریالیستی است) نمی دهد و نهایت اینکه ریال را نه به یک ارز بلکه به چندین ارز امپریالیستی وابسته می نماید و موقعیت آن بصورت ارزی که ارزش آن عدد تا وابسته به نوسان ارزهای خارجی است همچنان پابرجا می ماند.

تمام تاسیسات مالی جهانی که بوسیله امپریالیست ها ایجاد شده اند مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول... در واقع چیزی نیستند جز ابزارهای مالی که از یک طرف تورم پولهای امپریالیستی را به جانب کشورهای تحت سلطه هدایت میکنند و از سوی دیگر سودها و بهره های کلان حاصل از سرمایه های امپریالیستی، قرضه ها، وام ها و سپرده ها را به جیب مونوپول های این کشورهای امپریالیست جهت بایی میکنند. باید یادآوری کنیم که پول و روابط پولی در واقع روابط واقعی مبادله را از نظر مخفی میکنند و خود را ظاهراً جاننشین آنها می نمایند. پول صورت ظاهر یک رابطه استثمارگر را بخود میگیرد اما خود آنرا بوجود نمی آورد. ماهیت و جوهر "مساله مالی و پولی" و نقش و عملکرد آن در کشورهای تحت سلطه جدا از وابستگی اقتصادی این کشورها به سیستم امپریالیستی معنی ندارد و در حقیقت تسلط مالی این کشورها بر کشورهای تحت سلطه نمایش وابستگی عمیق اقتصادی این کشورها به سیستم امپریالیستی است و سیستم مالی جهانی بگونه ای عمل میکند که منافع اقتصادی را از کشورهای تحت سلطه به کشورهای متروپول و بحران ها را از متروپول به کشورهای تحت سلطه هدایت نماید.

**تورم و سلب مالکیت از اقشار خلایق**

اینک این مساله اساسی را مورد بررسی قرار دهیم که تورم چگونه و از چه اقشار و طبقاتی سلب مالکیت بعمل میآورد و چه تاثیر اقتصادی و سیاسی بر جامعه باقی میگذارد؟ همانطور که دیدیم تورم به طرق مختلفی بوسیله دولت و مونوپول ها ایجاد میگردد و نقش اصلی آن اینست که فاصله میان دستمزدهای طبقات زحمتکش و میزان سود حاصله براسای

(۱) DROIT DE TIRAGE SPECIAL (D.T.S.)

مونوپول ها و دولت را بیش از پیش افزایش دهد و از این طریق مقدار برهنگت نوری از دستمزدهای طبقات زحمتکش جامعه را برباید. اما قابل توجه اینست که تاثیر تورم بر همه اقشار خلایق یکسان نیست و شدت و ضعف آن تفاوت دارد.

گفتیم که افزایش بهای کالا قبل از همه در بخش هائی صورت می پذیرد و ادامه می یابد که تولید بدست مونوپول ها باشد. با رشد قیمت ها میزان دستمزدهای زحمتکش دیگر کفاف تامین حداقل مایحتاج اولیه لازم برای بازسازی نیروی کار آنها را نداد و فشار حاصل از این امر سبب میشود که آنها در مقابل چنین شرایطی دست به اعتراض زده و از طریق مقاومت ها و مبارزات بسیار شدید سرمایه داران را به افزایش دستمزدها وادار سازند. ولی معمولاً این اضافه دستمزد نسبت به رشد سرسام آور قیمت ها و هزینه زندگی کمیت بسیار ناچیز و نامتناسبی را تشکیل میدهد. یعنی علیرغم بالا رفتن دستمزد اسمی یا ظاهری عملاً از میزان دستمزد حقیقی آنها یعنی از قدرت خریدشان عدم کاسته میشود. در این میان طبقه کارگر از آنجا که برای تامین معاش خود هیچ امکانی جز فروش نیروی کار خود ندارد و افزایش بهای آن همانطور که دیدیم نسبت به افزایش بهای کارهای دیگر بسیار ناچیز است، بیشترین فشار را متحمل میشود و مجبور است با همان دستمزدهای قبلی یا اندکی از یاد یافته، کالاهائی را اکتیاج کند که اینک بمراتب گران تر شده اند. عاقلی که به این استثمار در کشور تحت سلطه نظیر ایران ابعاد وسیع تری می دهد اینست که برخلاف کشورهای امپریالیستی که افزایش میزان دستمزد کارگران بعلمت وجود سندیکاهای کارگری و عوامل مختلف دیگر (از جمله چپاول ثروت کشورهای تحت سلطه) هرچند به شکل نامتناسب و با دشواری اما بهر حال تا حدودی معین افزایش قیمت کالاها را تعقیب می نماید، در کشورهای تحت سلطه، میان افزایش بهای کالاها و افزایش بهای نیروی کار هیچگونه هماهنگی و تناسبی موجود نیست و فاصله ای بزرگ این دو را از یکدیگر جدا میکند. بدین ترتیب، کارگران بیش از هر طبقه و قشر دیگری بار سنگین تورم را بردوش میکنند.

تولید کنندگان متوسط و کوچک نیز از سنگینی تورم (هرچند با فشار کمتر) در امان نیستند. اینان از یکطرف باید فشار تورمی افزایش بهای کالاها و مونوپول ها و سرمایه های انحصاری و وابستگان آنها را تحمل کنند و از طرف دیگر بنویسند خود در شرایطی میتوانند بهای کالاها را افزایش دهند. معیناً با وجود این، فاصله موجود میان افزایش قیمت کالاها و مونوپولی و کالاهای این تولید کنندگان بسیار نامتناسب می باشد و اینان بهیچ عنوان از پشتوانه سیاسی - اقتصادی مونوپول و تسلط آنها بسو شبکه ها و موسسات مالی دولت برای تامین اعتبار در جهت تولید کالا با بهای گرانتر برخوردار نمی باشند. این اقشار علیرغم حاشیه عمل بسیار نازک و نامطمئن، که بوسیله امکان افزایش قیمت کالاها ایشان در مقابل مونوپول ها دارند، فشار منگنه تورم را (هرچند



ند به اندازه کارگران) احساس کرده و از طرف مونوپول‌ها تحت فشار، ستم و احجاف قرار دارند.

سیاست افزایش قیمت مونوپول‌ها بویژه در زمینه تولید وسایل تولید و صنایع کلیدی تشدید می‌یابد و در صورتیکه خریداران وسایل تولید، تولید کنندگان کوچک و متوسط باشند بهیچ وجه قادر نخواهند بود تناسبی میان بهای پرداختی برای خرید وسایل تولیدی و کالاهای ساخته شده خود برقرار کنند و این تناسب مدام بسود مونوپول‌ها برهم میخورد. از این طریق، انتقال ارزش از موسسات کوچک و متوسط به جیب مونوپول‌ها از یکطرف موجب عدم امکان انباشت و ایجاد سلب مالکیت و ورشکستگی اینسان گردیده و از سوی دیگر به رشد عمومی قیمت‌ها دامن میزند.

در مورد اقتضای چون خرد مالکان دهقان یا دهقانان متوسط، در صورتیکه خود مستقلاً تولید کنند، مواد زراعی باشند، از آنجا که رشد قیمت تولیدات کشاورزی و سنتی بسیار کمتر از رشد کارهای مورد احتیاج آنها و تهیه شده بوسیله مونوپول‌ها است، دائماً با فروش کالاهای خود به قیمت ارزان و خرید کالاهای مونوپول‌ها و تولید کنندگان بزرگ به قیمت گران بتدریج بخش مهمی از دسترنج خود را که در شرایط مناسب می‌توانست در جهت تولید مجدد بکار افتد از دست داده به مونوپول‌ها نقد می‌کند. از طرف دیگر، چون اغلب تولیدات اینان پایه مصرفی و کالاهای اساسی مسود احتیاج مردم را تشکیل می‌دهد و گران شدن آن متناسب با گران شدن کالاهای مونوپول‌ها سبب اعتراض و عکس‌العمل عمومی مردم را فراهم میسازد، از این جهت رژیم وابسته و خائن شاه با خرید این کالاها از خارج به قیمت گران تر و فروش آن در بازار به قیمت ارزان تر بهای این کالاها را بطور مصنوعی پائین تر نگاه می‌دارد و در نتیجه، تولید این کالاها در مقابل رشد سرسام آور بهای کالاهای دیگر برای تولید کنندگانشان سودی در بر ندارد و آنها را بسوی افلاس و ورشکستگی سوق می‌دهد. مثلاً بهائی که دولت به تولید کنندگان گندم برای خرید کالاهای آنها پیشنهاد می‌کند کمتر از ۷۰٪ بهائی است که برای گندم وارداتی آمریکا پرداخت می‌نماید. ( «اکنونیست» لندن - آگوست ۱۹۶۶ ). این عمل بخودی خود نتیجه‌ای جز کساره گیری تولید کنندگان کالاهای مورد مصرف مردم از زمینه‌های تولیدی فوق نداشته و از آنجا که بهای تمام شده محصول تولید شده آنها در شرایط تورم قیمت دیگر کالاها اغلب از بهای فروش کالاهای مشابه وارد شده بوسیله دولت بالاتر است، تولید آن مقرون به صرفه نبوده و سبب کسود زمینه‌های تولیدی فوق میگردد. حکومت خائن و دست‌نشانده شاه با انحصار واردات این کالاها از خارج بصورت بزرگترین رقیب ورشکست کننده تولید کنندگان کوچک داخلی درمی‌آید و همچنین با حفظ موقعیت انحصاری خرید کالاهائی این تولید کنندگان کوچک داخلی و مجبور کردن آنها به فروش کالاهای خود به دولت از طریق تنامی‌ها و غیره

هیچگونه آزادی عملی برای آنها باقی نمی‌گذارد. این جریان در واقع یکی از علل کاهش و سقوط تولید را در زمینه‌های کشاورزی و مصرفی مردم تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، مونوپول‌ها در صورتیکه خریدار مواد اولیه و مواد کشاورزی باشند، آنها را به بهای نازل ابتیاع میکنند و در صورتیکه فروشنده باشند مدام بر قیمت آنها می‌افزایند. بهمین جهت است که می‌بینیم در سالهای اخیر بهای مواد مصرفی وارد شده از خارج بشدت سیر صعودی پیچیده ولی رشد بهای کالاهای سنتی بشدت کاهش یافته و یا در حازد، است. ( ۱ ) .

\* \* \*

همانطور که دیدیم، تورم بمثابة یکی از وجوه بحران امپریالیستی و جزو لاینفک این سیستم، بیش از پیش زمینه مادی تولید و زیست‌محتمل‌کنان را تنگ تر نموده و آنان را در تضاد آشتی‌ناپذیر با این سیستم قرار می‌دهد. وابستگی ایران به امپریالیسم آن زمینه و سرچشمه اساسی است که کلیه افشار و طبقات خلق، کارگران، دهقانان و اقشار وسیع خرد و بورژوازی را در معرض سلب مالکیت و استثمار مدام امپریالیستی قرار داده، فقر و تیره روزی تو دهای مردم ما و چپاول و غارت منابع و ثروت‌های سرشار میهن ما را سبب شده است. رژیم فاشیستی شاه، بمثابة سنگ زنجیری امپریالیسم آمریکا و نماینده طبقات ارتجاعی وابسته به آن، حافظ و نگهبان این منافع و وسیله حفظ و تحکیم این وابستگی و چپاول است. بنابراین، نازمانی که حاکمیت سرمایه‌های امپریالیستی بر کشور

( ۱ ) باید یادآوری کنیم که در کشورهای اروپا و آمریکا رشد سرمایه‌داری در یک شرایط ثبات پولی و وجود تبدیل پذیری پول و در حالت پائین بودن سطح قیمت‌ها انجام گرفت ( رشد بارآوری کار بتدریج در شرایط رقابت ناگزیر موجب نزول قیمت‌ها میشد و اساساً کاهش قیمت‌ها خوب نشانه رشد سرمایه داری بود، در حالیکه امروز، در شرایط تسلط مونوپول‌ها بر تولید، علیرغم افزایش بارآوری کار، مونوپول‌ها قیمت کالاهای خود را کاهش نداده بلکه آنها را مدام افزایش میدهند در حالیکه در کشورهای تحت سلطه رشد سرمایه‌داری باید در شرایط عدم تبدیل پذیری پول به طلا، یعنی رشد بی‌رویه حجم پول و اعتبارات را یعنی رشد رابطه کنترل واقعی پول بوسیله بانکها و ایجاد تورم و افزایش بهای مدام کالاها صورت گیرد، افزایش مدامی که ناشی از شرایط داخلی نبوده بلکه عمدتاً از خارج تاثیر گذارده و منتقل میشود. بدین ترتیب، هرگونه امکانی برای رشد روابط سرمایه‌داری مستقل از امپریالیسم را از بین می‌برد. درحقیقت، تورم دائمی عصر ما به مکانیسم انباشت سرمایه ( غارت ) مونوپول‌ها وابسته است که خود عامل جلوگیری از انباشت سرمایه‌های غیرانحصاری را فراهم میسازد.



ما وجود دارد، خلق ما هیچگونه امکانی برای بستن چشمه‌های بحران و عواقب آن، برآرشد واقعی، برای استقلال و مکراسی و یا بهبود شرایط اقتصادی/ اجتماعی حاکم‌ننداشته و تنها با درهم شکستن سیطرهٔ امپریالیسم و نوکران بورژوا/ کپرادور آن، بسا خشکاندن این سرچشمهٔ ناپسامانی و بیداد قادر خواهند بود شرایط شکوفائی واقعی ایران را فراهم آورند. راه نیل به این آرمان بزرگ خلق ما بسیج و سازماندهی وسیع مردم و بویژه طبقهٔ کارگر، تدارک پیکار عظیم جنگ خلق و مبارزهٔ قاطع و تا به آخر علیهٔ کلبهٔ دشمنان داخلی و خارجی است. سراب‌های رفرمیستی و تلقین‌های ضد انقلابی از نوع تبلیغات دار و دستهٔ خائن «کمیتهٔ مرکزی» حزب توده، این عمال مزدور سوسیال-امپریالیسم شوروی تنها می‌تواند به خلع سلاح توده‌ها، به کاهش برندگان مبارزات و گم‌کردن سمت آن منتهی گردد. بهمین جهت، پیشبرد مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم مزدور سسناه نمی‌تواند از مبارزه علیه این نمایندگان ضد انقلاب، از مبارزه علیه این میلیون ادا مه و تحکیم بردگی خلقهای میهن‌ما جدا باشد. امروز در شرایط حساس‌رشد جنبش مردم ما و تلاش امپریالیسم و رژیم شاه جهت «چاره جوئی» در برابر بحران فزایندهٔ گونی، تلاش‌های «کمیتهٔ مرکزی» در دامن‌زدن به توهمات رفرمیستی و طرح تئوری‌های ضد انقلابی از قبیل «جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری» در خدمت انحراف جنبش‌نویای مردم ما از سنگیری درست و کشاندن آن به بیراهه‌های سازشکارانه است. بپراکندن این امیدواری که گویا می‌توان در شرایط سلطهٔ امپریالیسم به آزادی و مکراسی (حتی از نوع بورژوائی آن) نائل آمد، هیچ چیز نیست جز تلاش برای سست‌کردن ارادهٔ پیکارجوی توده‌ها و ایجاد انحراف در سنگیری درست آن. مبارزه برای کسب مکراسی واقعی، مبارزه برای برهائی و شکوفائی میهن، ما هیچ چیز نیست جز مبارزهٔ لاینفک علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه. خلق ما تنها از طریق برانداختن سلطهٔ امپریالیسم و پایان‌دادن به حاکمیت طبقات ارتجاعی می‌تواند به استقلال و آزادی نائل آید. استثمار امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن از کلبهٔ افشار خلق زمینهٔ مادی و عینی وحدت آنها را بمنظور دست‌یابی به هدف‌ها و منافع مشترک این مرحله از مبارزه (یعنی مبارزهٔ ضد امپریالیستی و دیکراتیک) تشکیل می‌دهد. هژمونی پرولتاریا و حزب آن جهت تحقق این وحدت، شرط اصلسی هدایت این مبارزه و پیروزی، آنست. مارکسیست‌لنینیست‌های ایران در راه نیل به این هدف، در راه حل وظائف ضد امپریالیستی و دیکراتیک و انجام انقلاب دیکراتیک نویسن به حکم ضرورت‌های مبارزه و آموزش‌های مارکسیسم لنینیسم اندیشهٔ «ماوتسه‌ون» نه در جهت توهمات رفرمیستی، بلکه در راه بسیج و سازماندهی توده‌ها، در راه سازماندهی طبقهٔ کارگر و ارتقای آن به یک جنبش آگاه و متشکل انقلابی گام برمی‌دارند و از این طریق راه نیل به رهائی واقعی را هموار می‌سازند.



## آنگولا وسیادت طلبی دو ابقدرت



در دو سه سال اخیر، قاره آفریقا و بویژه آفریقای سیاه دستخوش دگرگونی‌ها و تلاطمات متعددی بوده است که هرکدام به سهم خود بر سرنوشت این قاره و خلقهای مبارز آن، بر سرنوشت کل جنبش‌رهای بخش‌های، اثرات مثبت و منفی مهم و گاه تعیین‌کننده بجای گذاشته است. این دگرگونی‌ها در دو زمینه قابل مشاهده و بررسی است:

الف - در زمینه تکامل و پیروزی مبارزات رهای بخش ملی در برخی کشورها (پیروزی جنگ خلق در موزامبیک و گینه بیسائو و تکامل مبارزه مسلحانه خلقهای زیباپوشه، نامیبی و آزانیا) و ب - در زمینه تشدید مداخلات و تجاوزات امپریالیستی و سوسیال-امپریالیستی که در شکل تشدید رقابت میان دو ابرقدرت (شوروی و آمریکا) و بویژه در ورود هرچه بیشتر سوسیال‌امپریالیسم بر روی صحنه - چه از طریق رخنه در جنبش‌های رهای بخش و چه از طریق یورش به فرقه‌های امپریالیسم آمریکا (در اشکال مختلف سیاسی، اقتصادی و تجاوز مستقیم نظامی) - متجلی گردیده است.

بی‌تردید، نیروهای انقلابی نمی‌وانند در برابر این تکامل بفرنج اوضاع در این قاره بی تفاوت بمانند، بویژه آنکه تلاقی دو مولفه فوق‌الذکر (مبارزات رهای بخش از طرفی و رقابت‌های امپریالیستی از طرف دیگر) گاه موجب شرایطی میگردد که درک درست و عمیق آن برای استراتژی جنبش‌گونیستی و جنبش‌رهای بخش‌ملی دارای اهمیت کلیدی است. در آنگولا ما شاهد یکی از این موارد بارز تلاقی دو مولفه هستیم. وقایعی که در آنگولا، از تاریخ امضای قرارداد "آلور" (ALVOR) (۱۵ ژانویه ۱۹۷۵) و بویژه از آغاز جنگ داخلی بعد روی می‌دهد پرتو نوینی بر روی ماهیت سوسیال‌امپریالیسم شوروی واهد اف و عملکرد آن می‌افکند. این امپریالیسم نوخاسته، از خلال این وقایع، گام جدیدی در تکامل امپریالیستی خود به جلو برمیدارد. اگر تاکنون، از زمان تجاوز به خاک چکسلواکی، سوسیال‌امپریالیسم شوروی در کشورهای جهان سوم از طریق بسط رخنه و نفوذ خود و عملکرد عمدتاً سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک به حفظ و گسترش منافع غارتگرانه و تجاوزگرانه خود اقدام می‌نمود، در آنگولا ما شاهد دخالت نظامی مستقیم و در مقیاس بسیار وسیع سوسیال‌امپریالیسم هستیم، مداخله‌ای که از هرنظر با شکل کلاسیک عملکرد امپریالیسم (امپریالیسم آمریکا) یگانگی دارد. با این تفاوت که اگر امپریالیسم آمریکا تجاوز خود را به ویتنام تحت‌الوای دفاع از "دمکراسی" توجیه می‌نمود، سوسیال‌امپریالیسم به بهانه "انترناسیونالیسم" همین کار را انجام می‌دهد. این مساله نشان می‌دهد که امروز دیگر پیکان تجاوز مستقیم



نظامی ترارهای نوین کرملین تنها کشورهای متعلق به فرنگه این ابرقدرت (کشورهای رویزیونیستی اروپای شرقی) را تهدید نمیکند، بلکه همچنین میتوانند، در صورت مساعدت شرایط رونی مناسب (نظیر آنچه در آنگولا موجود بوده، یعنی وجود یک جنبش‌رهای بخش‌خرده بورژوازی با پایه‌های ایدئولوژیک سست و متزلزل و فقدان یک حزب کمونیست انقلابی)، در قلب هر کشور دیگر، بویژه کشورهای جهان سوم، فروشنیند. بدین ترتیب، بر تعداد خلقهائی که سوسیال‌امپریالیسم شوروی را مستقیماً بمتابسته دشمن امپریالیستی عمده خود در برابر خویش دارند (مانند خلق آنگولا) پیوسته افزوده میگردد. این واقعیت بدون تردید تأثیرات معین خود را بر روی همبستگی بین‌المللی و انترناسیونالیسم پرولتری بجای میگذارد. بهمین سبب، پرولتاریا و خلق‌های ایران برای اینکه بتوانند نبرد رهای بخش‌خود را در عرصه انقلاب پرولتاری جبهائی به پیش برند، برای اینکه بتوانند در جبهه مشترک مبارزه انقلابی خلق‌های جهان نقش واقعی خویش را ایفا نمایند، امروز بیش از هر زمان دیگر ناگزیر باید مبارزه علیه سوسیال‌امپریالیسم شوروی را - بمثابه - یکی از دشمن عمده خلق‌های جهان - با مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا - بمثابه - دشمن امپریالیستی عمده خلق‌های ایران - تلفیق نمایند. در دست‌درهمین جا است که نتایج جبران‌ناپذیر انحراف آن نیروهای انقلابی که به امر مبارزه علیه سوسیال‌امپریالیسم بمثابه یک جدل تئوریک بر سر مساله "راه مسالمت‌آمیز" و "راه قهرآمیز" می‌نگرند، هویدا میشود. تجربه آنگولا نشان میدهد که چگونه انحراف، توهم و تزلزل در این زمینه (همراه با رخنه و نفوذ عناصر آزان‌های مستقیم سوسیال‌امپریالیسم) یعنی در زمینه شناخت و ارزیابی از ماهیت سوسیال‌امپریالیسم و عملکرد آن، می‌تواند به درافتادن کامل به دام این ابرقدرت منتهی گردد، و چگونه نیروهای مبارز خرد بورژوازی و ناسیونال - بورژوازی که در توده ریشه عمیق ندارند (مانند "امپلا" MPLA) می‌توانند در صورت در صورت فقدان رهبری حزب کمونیست به بهترین طعمه‌های رویزیونیسم مدرن و سوسیال‌امپریالیسم شوروی تبدیل شوند. تبدیل سریع "امپلا" (در مجموع خود) به یک مهره سوسیال‌امپریالیسم نمودار بارز این واقعیت است. این استحاله سریع در عین حال ماهیت واقعی "مارکسیسم‌گرائی" هائی از نوع "آگوستینو نتسو" و یارانش را برملا ساخته و بارزیکر نشان داد که مارکسیسم‌لنینیسم بمثابه دانش انقلاب، بمثابه یک آموزش علمی - طبقاتی، امروز بطور انفکاک‌ناپذیر با اندیشه و آموزش‌های رفیق مائوتسه دون آمیخته است و جدا از آن نمیتواند سخنی از مارکسیسم در میان باشد. و بهمین جهت "الگکیسیم" (التقاطی‌گری) که امروز از طرف بخشهائی از خرد بورژوازی "چپ" به نام "مارکسیسم" عرضه میشود سرنوشتی جز قتلگه رویزیونیسم ندارد - و این علی‌الخصوص در شرایطی صادق است که خرد بورژوازی، که از بسیج بی‌پروای توده‌های اصلی خلق ناتوان است،

در جستجوی تکیه‌گاه‌های کاذبی در سطح بین‌المللی روان میگردد. در شرایط بغرنج کنونی جهان، نیروهای رویزیونیستی (همچنین برخی محافظ‌سوسیال‌دمکرات اروپا) با تمام قوا میکوشند چنین "تکیه‌گاه"‌های کاذبی را به خلق‌های جهان عرضه نمایند تا آنان را از مسیر حقیقی پیکار انقلابی خود منحرف سازند. امروز زرادخانه سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی سوسیال‌امپریالیسم شوروی بیش از هر نیروی دیگری در این زمینه مجهز و متنوع است. یکی از "نوآوری"‌های این امپریالیسم نوخاسته گردان ضربتی "پیشتاز" آن یعنی ارتش مزدوران کوبائی به فرماندهی فیدل کاسترو است که با مداخله در آنگولا کار خود را آغاز کرده است و همچنان به نقش عمیقاً ضد انقلابی خود بمثابه پیاده نظام صفحه شطرنج سوسیال‌امپریالیسم ادامه میدهد. سوسیال‌امپریالیسم نه تنها از حیثیت تاریخی کشور شوراها، کشور لنین و استالین، بلکه همچنین از حیثیت تاریخی کوبای انقلابی و گذشته فیدل کاسترو برای فریب خلق‌های جهان سوءاستفاده کرده و بر این اساس مقاصد شوم خود را از طریق مزدوران فیدلی به بهترین وجهی انجام میدهد. این عملکرد سیاست‌زاند ارم‌سازی امپریالیسم آمریکا را بخاطر می‌آورد با این تفاوت که ما در اینجا با زاند ارهای سیاری سر و کار داریم که در چندین هزار کیلومتری مرزهای خود به فرمان سوسیال‌امپریالیسم عمل میکنند.

اینها همه وقایعی است که بررسی و تعقیب منظم آنها برای شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم و تضادها و تضاد مات‌گوناگون عصر ما دارای اهمیت عظیمی است. چه اگر سیمای بظاهر نوبرخی جوانب‌نظم‌هور عملکرد امپریالیسم و بویژه سوسیال‌امپریالیسم بدستی شناخته و افشا نگردد، به دامنهائی تبدیل خواهد شد که بسختی میتوان از خطر غلتیدن بدان رهای یافت. در این ارتباط، مطالعه و بررسی تجربه آنگولا بعنوان یک نمونه بارز سیاست و عملکرد سوسیال‌امپریالیسم و نیروهای متکی به آن متضمن درسهای آموزنده‌ای است که در زیر کوشش میکنیم به اختصار به آن بپردازیم. در این مقاله آنچه بویژه مورد توجه ما است نشان دادن این واقعیت است که چگونه رخنه سوسیال‌امپریالیسم شوروی در جنبش‌های ناسیونالیستی و خرد بورژوازی به جنایات فاجعه‌آمیز و سرکوب مسلحانه خلق منتهی میگردد و چگونه یک کشور در آستانه کسب استقلال به میدان جنگ داخلی، به کارزار خونین مبارزه دوا بر قدرت تبدیل میگردد و دست‌آورهای بزرگ مبارزات طولانی توده‌های خلق دستخوش حمله و تجاوز امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم قرار میگیرد و چگونه رهبری خرد بورژوازی جنبش به عامل استقرار سلطه امپریالیستی ابرقدرت شوروی در سرزمین آنگولا تبدیل میشود.

\* \* \*



آنگولا در قرن پانزدهم میلادی پس از سرکوب مقاومت مسلحانه مردم این سرزمین توسط نیروهای پرتغالی به مستعمره پرتغال تبدیل گردید. آنگولا با سرزمین وسیع حاصل خیز و با منابع طبیعی سرشار الماس، نفت، فسفات، سنگ آهن... برای استعمارگران آژمند که جهت غارت ثروت و تجارت برده بسوی قاره آفریقا روی آورده بودند یک کانون مهم تولید ثروت و یک منبع بزرگ غارت و چپاول بشمار میرفت. تاریخ پنج قرن سلطه استعمارگران بر این سرزمین، تاریخ غارت و چپاول بیرحمانه ثروت های این کشور، تاریخ جنایت و سرکوب علیه مردم این سرزمین و در عین حال تاریخ مبارزه و مقاومت مستمر مردم آن علیه این سلطه استعماری و تلاش خستگی ناپذیر برای رهایی از اسارت است. با استقرار فاشیسم در پرتغال، بهره برداری از ثروت های این کشور و استثمار مردم زحمتکش آن ابعاد گسترده ای یافت و آنگولا به یک وسیله مهم کاهش بحران اقتصادی پرتغال تبدیل گردید. از نیمه دوم سالهای پنجاه قرن اخیر صفحه جدیدی در تاریخ مبارزه و مقاومت خلق آنگولا گشوده میشود. این مبارزه که بتدریج بصورت نبرد مسلحانه و جنگ رهایی بخش شگم میگردد، بالاخره در سال ۱۹۷۵ به شکست قطعی استعمارگران پرتغالی در سال ۱۹۷۵ منتهی گردید. رشد مبارزه آزاد بیخش در این سالها دولت پرتغال انحصارات امپریالیستی را که منافع خود را در معرض خطر جدی میدیدند، به تلاش بیش از پیش برای حفظ سلطه خود بر این کشور که از اهمیت اقتصادی استراتژیکی معینی برخوردار بود (۱) وادار ساخت. رژیم فاشیستی پرتغال با آغاز مبارزه رهایی بخش در آنگولا، موزامبیک و گینه بیسائو جهت سرکوب این مبارزات، علاوه بر اختصاص بیش از نیمی از درآمد کشور برای مخارج نظامی، سز از پیش به امپریالیسم آمریکا که بطور مستقیم و غیرمستقیم در غارت ثروتها و منابع این کشور سهیم و نفع یاب بود توسل می جست، اما نه جنگ و سرکوب وحشیانه، نه افزایش مداوم هزینه های نظامی و نه کمکهای امپریالیسم آمریکا و انحصارات امپریالیستی، هیچ یک نتوانست از شکست مفتضحانه استعمارگران پرتغالی جلوگیری نماید و حتی به عکس، ادامه سیاست استعماری پرتغال، به تشدید بیش از پیش تضاد های گوناگون در این کشور، به تشدید بحران سیاسی و اقتصادی منجر گردید و شرایط مساعدی برای گسترش مبارزه توده ها در پرتغال و سقوط فاشیسم سالازار و کائانو فراهم آورد.

(۱) اهمیت استراتژیکی آنگولا از مجاورت آن با اقیانوس اطلس از طرفی و با کشورهای آفریقای جنوبی (نامیبیا و آرانیا) از طرف دیگر ناشی میشود. بطوریکه یکی از اهداف اصلی سوسال امپریالیسم نیز در تجاوز به آنگولا استفاد از همین موقعیت استراتژیکی بود و است.

مبارزه آزاد بیخش در آنگولا توسط سه سازمان: "جنبش توده های آزاد بیخش آنگولا" ("امپلا" MPLA)، "جبهه ملی برای آزادی آنگولا" ("افلا" FNLA) و "اتحادیه ملی برای آزادی کامل آنگولا" ("اونیتا" UNITA) رهبری میشود.

"جنبش توده های آزاد بیخش آنگولا" ("امپلا") در دسامبر ۱۹۵۶ در نتیجه وحدت چند گروه ناسیونالیستی و گروهی از روشنفکران هوادار حزب کمونیست آنگولا به وجود آمد که تکلیف گاه و پایه توده های آنرا بطور عمده اهالی قبیله "مبوندو" (MBUNDU) یکی از اقوام چهارگانه آنگولا، تشکیل میداد. اولین اقدام مسلحانه این سازمان در چهارم فوریه ۱۹۶۱ با حمله به زندان مرکزی شهر لواندا (LUANDA) آغاز گردید. این اقدام که حرکت مهمی در جنبش آزاد بیخش آنگولا بشمار می آید تاثیر قابل ملاحظه در گسترش مقاومت مسلحانه علیه استعمارگران پرتغالی بجای نهاد. از میان سه سازمان آزاد بیخش آنگولا، "امپلا" تنها سازمانی بود که مبارزه علیه استعمار پرتغال را با پیگیری و قاطعیت به پیش می برد و علاوه بر مبارزه مسلحانه، مبارزه و کار سیاسی (بویژه تبلیغ ایده های ناسیونالیستی) را سازمان میداد و به همین جهت از هواداری توده های مردم و همچنین از پشتیبانی اکثریت عظیم خرد بهوروزاری آفریقا برخوردار بود. رهبران این سازمان عمدتاً از میان خود بهوروزاری آفریقا، بویژه بخشهای روشنفکری آن برخاسته بودند و پایه آن عمدتاً از خرد بهوروزاری و دهقانان نواحی لواندا و اهالی مناطق مرکزی تشکیل میشود. این سازمان در واقع در جریان مبارزه رهایی بخش نماینده اصلی جنبش ناسیونالیستی بهوروزاری آنگولا بشمار می آید. در دوران مبارزه رهایی بخش همچنین عناصر مارکسیست - لنینیست، با استثنای دومور (۱)، غالباً در این سازمان فعالیت داشتند. "امپلا" علاوه بر کمک های بیدریغ جمهوری توده های چین، از کشورهای مختلف (از سوسیال دمکراتهای اروپا تا کشورهای رومیونیستی اروپای شرقی کمک میگرفت)، معهدا علیرغم دریافت کمک از بلوک امپریالیستی تا قبل از کودتای ۲۵ آوریل پرتغال، عدم وابستگی خود را به شوروی و بلوک امپریالیستی اروپای غربی حفظ کرده بود و تا این تاریخ با اینکه بارها با شانناز قطع کمک از جانب شوروی مواجه گردید، در برابر کلیه این مانورها و مقاصد مداخله گرانه سوسیال امپریالیسم شوروی مقاومت نمود.

(۱) این دومور عبارتند از: ۱- "وبریتا داکروز" بنیانگذار حزب کمونیست پرتغال و چند نفر دیگر که در سال ۱۹۶۳ بمنظور تغییر "افلا" از درون، از سازمان "امپلا" خارج گردید و به "افلا" پیوست (تجربه ای که هرگز موفق نگردید). ۲- "جنتیلویانا" که در سال ۷۴ همراه با چند مارکسیست دیگر تعداد نسبتاً زیادی از روشنفکران، سازمان "شورش فعال" را ایجاد نمود. این سازمان که همانند "امپلا" دارای یک ترکیب اجتماعی منحصر اخرد بهوروزاری و یک ترکیب سیاسی متمسک از عناصر کلیه بخشهای ضد استعماری بود، هیچگاه نتوانست در میان توده های مردم رشد کند.



"جبهه ملی برای آزادی آنگولا" ("افلا") در سال ۱۹۶۲ در ادامه فعالیت "اتحادیه" خلقهای آنگولا (UPA) و در نتیجه وحدت این سازمان با "حزب موم-کراتیک آنگولا" تشکیل شد و رهبری آن به هواداران "روبرتو هولدن"، رهبر "اتحادیه" خلقهای آنگولا واگذار گردید. هولدن در سال ۱۹۵۴ ابتدا "اتحادیه" خلقهای شمال آنگولا را با هدف احیای پادشاهی قدیم قوم "باکونگو" در شمال آنگولا تأسیس نمود. این سازمان پس از شرکت هولدن در اولین "کنفرانس سراسری خلق آفریقا" در سال ۱۹۵۸، در نتیجه توصیه و رهنمودهای پاتریس لومومبا و فرانتس فانون جهت شکستن چارچوب قبیله‌ای و انطباق آن با امر آزادی سراسر آنگولا و منافع مشترک خلق‌های آفریقا، به "اتحادیه" خلقهای آنگولا" تغییر نام داد. این سازمان در دوران کوتاه استقلال کنگو در اواسط سال ۱۹۶۰ نتوانست با برخورداری از تشویق و کمک‌های لومومبا، رهبر جنبش خلق کنگو، به فعالیت در میان مهاجرین باکونگو در این کشور دست زده و حتی از رادبوی کنگو نیز بمنظور تبلیغ در جهت آزادی خلق آنگولا استفاده نماید. اولین اقدام مسلحانه این سازمان در ۱۵ مارس ۱۹۶۱ بصورت برپاساختن یک جنبش وسیع عمدتاً دهقانی در شمال آنگولا و یورش به مزارع استعمارگران پرتغالی آغاز گردید که در کار مبارزه مسلحانه فوریه ۱۹۶۱ "امپلا" بیانگر آغاز مرحله جدیدی در جنبش رهایی بخش آنگولا بود. این شورش که تا سپتامبر همان سال ادامه داشت، در نتیجه سرکوب و حشویه نیروهای نظامی پرتغال درهم شکسته شد. در این شورش مسلحانه قریب به بیست هزار نفر از اهالی "باکونگو" توسط نیروهای پرتغالی قتل‌عام شدند و حدود دویست هزار نفر به خارج از آنگولا مهاجرت کردند. فعالیت این سازمان در کنگو پس از قتل لومومبا بتدریج محدود گردید و بالاخره در سال ۱۹۶۴ توسط دولت چومبسه غیرقانونی اعلام شد. "افلا" پس از کودتای موبوتو مجدداً امکان فعالیت در خاک کنگو (زئیر) برخوردار گردید و در آنجا به تشکیل یک ارتش منظم از آنگولایی‌های مهاجر در زئیر دست زد. یکی از خصوصیات بارز این سازمان دید قبیله‌ای و غلبه این دید بر رهبری سازمان بود. پایه اصلی سازمان را اهالی قبیله "باکونگو" در شمال آنگولا تشکیل میداد. سازمان هیچگونه توجهی به کار سیاسی نداشت و حتی در دوران خود به سرکوب عناصری که میکوشیدند در این زمینه گام بردارند می‌پرداخت. این سازمان بجز در میان قبیله نامبرده از پایگاه توده‌ای در آنگولا برخوردار نبود. "افلا" در دریافت کمک از خارج بطور قابل ملاحظه‌ای به دولت زئیر و امپریالیسم آمریکا متکی گردید. این "کمک"های امپریالیسم آمریکا که در اندیشه مستحکم کردن مواضع آینده خود در آنگولا بود با توجه به ماهیت "افلا" نمی‌توانست به ایجاد پیوند‌های مستقیم و غیرمستقیم آن با امپریالیسم آمریکا منتهی نگردد. این پیوندها بویژه در آستانه استقلال و در جریان جنگ داخلی بیش از پیش آشکار گردید و نتایج شوم خود را نشان داد.

"سازمان اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا" ("اونیتا") در سال ۱۹۶۶ توسط یک گروه از انشعابیان "افلا" به رهبری "ساویمبی" تشکیل گردید. "ساویمبی" و سایر رهبران جدا شده از "افلا" علت انشعاب خود را ناپیگیری سازمان در مبارزه، غلبه دید قبیله‌ای بر رهبری سازمان و فساد در درون آن اعلام کردند و بنابراین چنین بنظر میرسید که این سازمان فعالیت خود را بر مبنای کار سیاسی در میان خلق و بسیج مسلحانه توده‌ها برای رهایی کامل آنگولا بنا خواهد گذاشت. اما با اینکه در آغاز، کوشش‌هایی در زمینه بسیج دهقانان، پرورش کادرهای سیاسی و نظامی و وحدت سایر بخش‌های جنبش بعمل آورد و هدف‌های واقعا ناسیونالیستی و ترقی خواهانه‌ای در برابر خود قرار داد، پس از کودتای ۲۵ آوریل ۱۹۶۴ در پرتغال، در کار ادامه مبارزه در درون آنگولا، سیاست سازش با پرتغال را دنبال نمود. این سازمان نیز همانند در سازمان دیگر متکی بر نیروی قبیله‌ای بود و پایه اصلی آن را اهالی قبیله "اوبیاندو" تشکیل میدادند. "اونیتا" در ابتدا توانسته بود با برخورداری از حمایت زامبیا از این کشور بمشابه پشت جبهه استفاده نماید. پس از انفجار راه آهن "بنکوتلا" در نتیجه فشار و اعتراض دولت پرتغال، این امکان توسط دولت زامبیا سلب گردید. "اونیتا" در خارج از آنگولا بطور وسیع شناخته شده بود. این شناسائی بویژه مرهون فعالیت چند گروه مبارز آنگولایی خارج از کشور بود که توسط برخی روشنفکران مارکسیست تشکیل گردید و رهبری میشد. "اونیتا" مدتها نیز با "سازمان آزاد بیخشن نامیبیا" (SWAPO) همکاری داشته و اردوگاه‌های آن مورد استفاده پارتیزانهای سازمان آزاد بیخشن نامیبیا قرار داشته است.



### اوضاع آنگولا از سقوط فاشیسم در پرتغال تا قرارداد آلور

سقوط فاشیسم در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ در پرتغال یک جنبش نیرومند توده‌های خلق را با خود به‌مراه آورد و به مبارزه طبقاتی در آنگولا بیش‌ازپیش حدت بخشید. خصوصیت مبارزه در فاصله سقوط فاشیسم تا قرارداد "آلور" (ژانویه ۷۵) بطور اساسی عبارت بود از: (۱) ایجاد چندین سازمان متشکل از مهاجرین ارتجاعی استعمارگر ("گولون" های پرتغالی) و قتل‌عام مردم توسط ارتجاع استعماری بویژه در لواندا (بر ماههای ژوئن و فوریه)، ۲- شکل‌گیری وسیع مبارزه توده‌های و تشکل توده‌های مردم در "کمیسیون‌های دفاع از خود" و "کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها"، و از این طریق ایجاد مرحله جدیدی در مبارزه با تجاوز استعمارگران. این رشد جنبش توده‌های در عین حال همراه بود با براه افتادن یک جنبش نیرومند کارگری در سراسر کشور و گسترش مبارزات اقتصادی و سیاسی در "لواندا"، "لوبیتو"، "نوالیسوا"، "بنگوئلا" و همچنین با رشد جنبش مترقی پرامنه دانشجویان. کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها در پایان این دوره در شهر لواندا آغاز به شکل‌گیری و تشکل نمودند. این کمیسیون‌ها منتخب مجامع عمومی توده‌های بودند که در هر لحظه می‌توانستند بوسیله توده‌ها عزل شوند. در لواندا همچنین ارگان هماهنگی کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها با شرکت نمایندگان منتخب کمیسیون‌ها تشکیل گردید که نقش مهمی در هماهنگی و هدایت مبارزات توده‌های بمعهده داشت. علاوه بر این در کارخانه‌ها و دهکده‌های متعدد "کمیسیون‌های کارگری" و "جبهه‌های توده‌های دهکده" بوجود آمد. این جنبش‌های توده‌ای بطور قسمی توسط کمیته‌های انقلابی که غالباً مستقل و دارای پیوندهای ناچیزی با "امپلا" بودند سازماندهی و رهبری میشد. این کمیته‌ها با هدایت مبارزات توده‌های ابتکار سازماندهی و توسعه جنبش دفاع از خود در محله‌ها و ایجاد مجامع عمومی وسیع توده‌ای و رهبری "کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها" (از طریق ارگان هماهنگی) بمعهده گرفتند. و این نقش را تا انحلال ارگان هماهنگی در سپتامبر ۱۹۷۵ بطور فعال ایفا نمودند. فعالیت این کمیته‌ها تا ترتیب مجامع زحمتکشان، ایجاد "کمیسیون‌های زحمتکشان" در کارخانه‌ها و دامن زدن به هدایت مبارزات کارگری و ایجاد کارزار وسیع ترویج اندیشه‌های دموکراسی توده‌ای و مارکسیسم لنینیسم در کشور گسترش یافت. این کمیته‌ها در روند انجام وظائف گوناگون فوق‌مساله لزوم ایجاد یک جناح مارکسیست لنینیستی در درون "امپلا" را نیز مطرح نمودند. در این دوره بجز تعداد بسیار کمی از کمیته‌های مخفی "امپلا" که عمدتاً به کار تبلیغ برای سازمان و افشای استعمار پرتغال مشغول بودند (سازمانهای "افلا" و "امپلا" بطورکسی در

خارج از کشور بودند. "افلا" با اینکه آشکارا اسلحه را بر زمین ننهاده، اما در مدی کرات میان اسپینولا و موبوتو در جزیره "سال" که هدف آن یافتن یک استقلال‌نواستعمار به سود امپریالیسم آمریکا بود شریکیت جست. "اونیتا" نیز با امضای یک قرارداد صلح جداگانه با دولت پرتغال در ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۴ مبادرت ورزید و این در شرایطی بود که دولت پرتغال و در راس آن اسپینولا همچنان در موضع عدم قبول استقلال آنگولا و دفاع از تزه‌های "فدراتیوی" (که بموجب این تزه‌ها آنگولا می‌بایست در چارچوب یک فدراسیون با پرتغال از "خود مختاری" برخوردار باشد) پافشاری می‌نمود. امضای قرارداد صلح با پرتغال به سازمان "اونیتا" امکان داد از تسهیلات فعالیت‌طلبی و تبلیغاتی برخوردار گردد، در حالیکه مبارزه سایر واحد‌های آزاد بیخ‌و بمبارزه توده‌های مردم همچنان مورد سرکوب خونین استعمارگران پرتغالی قرار داشت.

### اوضاع آنگولا از قرارداد آلور تا آغاز جنگ داخلی

الف - بسط مبارزات توده‌ای و سیاست سرکوب "امپلا" علیه انقلابیون آنگولا

در ژانویه ۱۹۷۵ قرارداد ملی میان دولت پرتغال و سه سازمان رهائی‌بخش پرتغال در "آلور" (Alvor در Algarve) به امضا رسید که بموجب آن حکومت استعمار آنگولا جای خود را به دولت انتقالی متشکل از سه سازمان رهائی‌بخش میداد. بدین ترتیب، سه سازمان آزاد بیخ‌و آنگولا علاوه بر حضور در درون کشور به تشکیل یک دولت سه‌گانه اقدام میکنند. لکن این دولت به ندرت قادر میشد وظیفه خود را به سود زحمتکشان انجام دهد. دولت انتقالی از همان آغاز به یک سلسله اقدامات ضد خلقی متوسل میگردد که عبارتند از ممنوعیت دست‌یابی توده‌ها به اطلاعات، سرکوب سازمان‌های توده‌ای بویژه کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها و کمیسیون‌های زحمتکشان، تصویب قانون ضد اعضایی و قانونی نظامی کردن بنادر و راه آهن و برخی قوانین دیگر بمنظور ایجاد شرایط و محیط ضد مکرانیک در مدارس. خصوصیت این دوره عبارت بود از حملات "افلا" علیه سازمانهای توده‌ای و سرکوب مبارزات توده‌ای. در عوض توده‌های خلق برهبری ارگان‌های هماهنگی کمیسیون‌های توده‌های محله‌ها و سازمان‌های توده‌ای و کارگری نظیر "جبهه‌های دهکده‌ها" و "اجتماع عمومی کمیسیون‌های زحمتکشان"، به مبارزه علیه اختناق و سرکوب و افشای اقدامات دولت، بویژه سازمانهای "افلا" و "اونیتا" ادامه میدادند. مهم‌ترین مبارزات این دوره عبارت بود از "نخستین هفته مبارزه



برای قدرت توده‌های که در آخر ژانویه ۱۹۷۵ توسط "ارگان هماهنگی" و کمیته‌های انقلابی سازماندهی شد که نقطه اوج آن "نخستین مجمع توده‌های بزرگ لواندا" بود که در آن حدود چهار هزار نفر شرکت داشتند. این روز مهم تأثیر بزرگی در رشد جنبش در سراسر کشور بجای گذاشت. به همین جهت، سازمانهای "افلا" و "اونیتا" کوشش کردند با برگزاری تظاهرات دیگری با آن مقابله کنند. اما این کوشش‌ها تنها با شکست مواجه گردید. بلکه بی‌اعتباری این دو سازمان را در میان توده‌ها نیز سبب شد. از جمله مبارزات و حوادث پراهمیت دیگر در این دوره می‌توان از تظاهرات کارگری اول ماه مه در "گابلا"، "کاتویلا"، "لوسو" و غیره نام برد. در لواندا، در روز ۲۲ مه، تظاهرات علیه "افلا" و اقدامات سرکوب‌گرانه آن برپا گردید. همچنین در ۲۵ ژوئیه، تظاهرات وسیع دیگری در "بنگوئلا" سازمان داده شد. کمیته این مبارزات توسط سازمان‌های توده‌ای و کارگری که غالباً در آنها بخش‌های انقلابی "امپلا" نیز شرکت می‌جستند سازماندهی و رهبری میگردد. بدین ترتیب، دولت انتقالی مورد حمله آتش انقلابی توده‌ها قرار گرفت. توده‌هایی که علیه اعمال ضد دموکراتیک و ضد توده‌های این دولت مبارزه برمی‌خاستند. این دولت که در واقع وارث سنن استثمارگرانه و فساد درونی دولت پرتغال بود ضیعا نمی‌توانست مدتی طولانی دوام آورد. "امپلا" اگرچه برخلاف "افلا" به سرکوب شدن مبارزات توده‌ای و حتی به مخالفت ظاهری با آن هم متوسل نمی‌گردد و غالباً نیز به نبال این مبارزات روان بود، با استثنای یک مورد یعنی تظاهرات ۲۲ مه (که آنهم متوجه سازمان رقیب یعنی "افلا" بود) هیچگاه به پشتیبانی صریح از جنبش توده‌ای برخاست و گهگاه نیز که در صحنه ظاهر میشد این هدف را تعقیب می‌نمود که شاید بتواند از آن سود جوید و یا حتی آنرا در جهت خواسته‌های خود منحرف سازد. بعنوان مثال در مبارزه بزرگ "نخستین هفته مبارزه برای قدرت توده‌ای"، "امپلا" نه فقط نقشی نداشت بلکه تا آخرین لحظه نیز از پشتیبانی از آن خودداری می‌ورزید. با پیروزی بزرگ این مبارزه، در ششمین روز این هفته، یعنی زمانی که تظاهرات در محله‌های لواندا و در سراسر کشور بصورت یک بسیج عظیم توده‌ای همه‌گیر می‌شود، ناگهان "امپلا" در صحنه ظاهر میشود و از هواداران و اعضای خود دعوت میکند که در "نخستین مجمع بزرگ توده‌های لواندا" که فردای آن روز برگزار میگردد و آخرین برنامه این هفته مبارزه بود شرکت کنند. در مورد مساله سرکوب مبارزه مردم توسط "افلا" نیز "امپلا" که در تمام این مدت همواره موضعی سازشکارانه داشت، سرانجام نیز بطور تمام و کمال به موضع تسلیم درمی‌غلند. نمونه‌های آنرا می‌توان در امضای قرارداد‌های سازشکارانه در پشتیبانی از خلق سلاح توده‌ها، علیرغم مخالفت بسیاری از اعضای پایه "نیروهای مسلح توده‌ای آزاد بیخش آنگولا" و در ایجاد شرایط تسلیم برای کمیسیونهای توده‌ای، مشاهده نمود. بعبارت دیگر، می‌توان گفت که صرفنظر از چند کمیته، تنها

یک بخش از "امپلا" از مبارزات توده‌ای، مبارزات در کارخانه‌ها، محلات و روستاهای کشور پشتیبانی می‌نمود. این بخش عبارت بود از "بخش سمت دهمی سیاسی" "امپلا" و بویژه کمیته‌های سمت دهمی سیاسی "در" "گابلا"، "لوبیتو"، "لوسو" و "لواندا". بخش سمت دهمی سیاسی مسائل مربوط به برنامه مبارزه در راه دموکراسی توده‌ای، تدوین استراتژی جنگ توده‌ای علیه تجاوز امپریالیستی (بر اساس اصل اتکا به نیروی خود)، دفاع بی‌چون و چرا از استقلال ملی، برانگیختن مبارزات توده‌ای و پشتیبانی از آن و بالاخره مبارزه در راه دموکراتیزه کردن و تجدید ساختمان "امپلا" (از طریق تضمین اصل آزادی انتخاب از پایه تا راس و شکوفائی آزادانه مبارزه، ایدئولوژیک نقش مهمی ایفا نمود. جنبش تجدید ساختمان "امپلا" اگرچه بطور صوری از جانب کمیته مرکزی "امپلا" مورد پشتیبانی قرار گرفت، لکن همواره در آن اختلال گردید و هیچگاه به تحقق نپیوست. کمیته‌های سمت دهمی سیاسی نقش مهمی در زمینه بسیج و رهبری مبارزات خلق، تهیه و پخش ارگان‌های مطبوعاتی (در پیوند فشرده با ناراضی‌ها و مبارزات توده‌ای)، در زمینه پرورش گروه‌های سیاسی کارگری و توده‌ای، ایفا نمود. علاوه بر این، این کمیته‌ها به همراه چند سلول کوچک کارگری در لوبیتو، بنگوئلا و برخی روشنفکران "لوسو"، "نوا لیبسوا" و "گابلا" توانستند به گسترش مبارزه از لواندا به سراسر کشور بطور قابل ملاحظه‌ای کمک کنند.

در درون "نیروهای مسلح توده‌ای آزاد بیخش آنگولا" (FAPLA) نیز، یکجریان انقلابی سربرآورد که برای تبدیل این نیروها به یک ارتش توده‌ای واقعی و برای تسلیم توده‌ها و ایجاد میلیسرها مسلح واقعا توده‌ای مبارزه نمود (طرح مورد نظر این جریان مبتنی بود بر دموکراتیزه کردن نیروهای مسلح برپایه کمیته‌های مبارزین، کمیته‌هایی که اعضای آن آزادانه انتخاب شده باشند، سیاسی کردن سربازان برپایه مارکسیسم-لنینیسم و شرکت دادن آنها در تولید...)

این بخش‌های انقلابی با مخالفت رهبری "امپلا" و بخش‌های وسیع دیگری از سازمان که می‌کوشیدند موضع متردد و ضد دموکراتیک خود را تحمیل نمایند، روبرو شدند. در طول این دوره تردید و تزلزل "امپلا"، سمپاتی توده‌ها نسبت به آن نه تنها حفظ گردید، بلکه حتی افزایش یافت، و این بویژه در شمال کشور و در لواندا صادق بود. این افزایش سمپاتی از یکسو ناشی بود از آکسیون‌های سرکوب‌گرانه ضد توده‌ای "افلا" و "اونیتا" که دیگر کاملاً افشا شده بودند، و از سوی دیگر نتیجه فعالیت واقعا توده‌ای بخش‌های انقلابی و مترقی درون سازمان بود. در همین حال، این امر بدان علت بود که رهبری "امپلا" همیشه توانسته بطرز ماهرانه‌ای به مانور بپردازد و بسیاری از مبارزات توده‌ای را که در آغاز با یکوت نموده، علیرغم تمایل باطنی خود بطرز مزورانه‌ای در وقت مناسب مورد پشتیبانی قرار دهد.



در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۵، در نتیجه مبارزه کمیسیون‌های توده‌ای "محلله‌ها و کمیسیون‌های دفاع از خود"، توده‌های خلق لوئاندا با پشتیبانی اعضای پایه "نیروهای مسلح توده‌ای" موفق گردیدند پس از یک مقابله شدید با نیروهای "افلا"، آنها را سرانجام از شهر بیرون رانند.

با بسط روزافزون مبارزات توده‌ای، مباحثه "ایدئولوژیکی شدیدی بویژه در فاصله ماههای ژوئیه تا اکتبر ۷۵ در درون "امیلا" و در مناطق تحت کنترل آن درگیر میشود. "امیلا" بموازات تشدید این مبارزه و رشد جنبش توده‌ای فعالیت سرکوبگرانه خود را علیه انقلابیون بطور سیستماتیک آغاز میکند. این سرکوب هم منوجه عناصر متشکل در سازمان و هم متوجه کسانی است که بطور مستقل به بسیج و سازماندهی توده‌ای اقدام میکنند. همانطور که قبلا اشاره کردیم، جنبش توده‌ای نفوذ کمیسیون‌های توده‌ای محلله‌ها، ارگان‌های هماهنگی کمیته‌های زحمتکشان، کمیته‌های انقلابی و کمیته‌های سازماندهی سیاسی در میان توده‌ها هر روز دامنه بیشتری می‌یافت، مواضع و خواست این حرکت توده‌ای و ارگانهای رهبری‌کننده آن عبارت بود از: الف - ایجاد میلیس‌های توده‌ای و برپا کردن یک جنگ طولانی علیه تجاوزگران بیگانه (که از همان آستانه اعلام استقلال آنگولا مقاصد استیلاجویانه خود را آشکار ساخته بودند). ب - تقویت سازمانهای خلقی و کارگری که باید بطور آزادانه انتخاب شوند و قابل عزل باشند (بجای انتصاب و کنترل و عزل آنان از جانب "امیلا"). ج - ایجاد اشکالی از سازمان قدرت توده‌ای تراز نوین که دارای قدرت واقعی باشند نظیر: شورای نمایندگان کارگران و مردم، کمیته‌های منطقه‌ای زحمتکشان، اجتماع منطقه‌ای و غیره. د - تأمین احتیاجات و پاسخگویی به مسائل توده‌های خلقی، سازماندهی آذوقه، اشغال زمین‌ها توسط دهقانان.

رهبری "امیلا" با برخورداری از حمایت بخش‌های وسیعی از سازمان، اکثریت خود - بورژوازی و برخی از بخشهای فاسد کارگری (که در آن زمان بتازگی یک آریستوکراسی کارگری آفریقایی جدید الولاده را بوجود آورده بودند) به مخالفت کامل با این مشی برمی‌خیزد.

رهبری "امیلا" مانع ایجاد میلیس‌های توده‌ای میگردد و آن میلیس‌هایی را هم که موجود بودند خلع سلاح می‌نماید (بویژه در لوئاندا، گابلا، لوبانگو و بنگولا) و بجای آنها یک سازمان دفاع توده‌ای را بوجود می‌آورد (سازمانی که هرگز بیش از ۸۰۰ نفر را در برنگرفت و هرگز اسلحه در اختیارش نگذارد).

رهبری "امیلا" مانع ایجاد اشکال عالیتر سازمان قدرت توده‌ای میگردد و کنترل بسیار فشرده‌ای را بر روی سازمانهای توده‌ای موجود اعمال می‌نماید، کلیه تبلیغات را ممنوع و نابود میسازد، مبارزین انقلابی، فعالین اصلی سازمانهای توده‌ای و بسیاری از مبارزین مترقی و دمکرات را مورد تعقیب و ارباب قرار میدهد، از ستیابی کمیسیون‌های

توده‌ای به ارگانهای اطلاعات مانعیت بعمل می‌آورد، ارگان هماهنگی کمیسیونهای توده‌ای لوئاندا و سازمانهای توده‌ای سایر شهرها را تحت‌فترت و سرکوب قرار میدهد و نسبت به مساله آذوقه رسانی و سایر مسائل مشخص زندگی توده‌ها کاملاً بی‌اعتنا می‌ماند.

از طرف دیگر، رهبری "امیلا" از فساد کامل حاکم بر خرده بورژوازی که از جیبی خالی بیش از صد هزار "کولون" (مهاجر استعمارگر) بورژوازی و خرده بورژوازی استعمار برای نیل به مقامات استفاده میکرد، پشتیبانی می‌نمود.

در این فاصله، "امیلا" همچنین یک دستگاه "امنیتی" گسترده و محکم برای حفظ خود و ایجاد اختناق سیاسی موجود فراهم می‌آورد که در آن بسیاری از عناصر حزب "کمونیسیت" پرتغال که از لیسبون به آنگولا رفته بودند شرکت داشتند. این عناصر توسط "سیتا والس" (Cita Vales) رهبر سابق اتحادیه دانشجویان "کمونیسیت" پرتغال که به آنگولا مهاجرت کرده بود رهبری میشد.

در راس این ماشین سرکوبگر عنصری قرار داده شد که عوام فریبی کاذب بانه چپ او بسیاری از افراد را چه در آنگولا و چه در خارج از آن فریفته بود، عنصری که بالاخره چهره واقعی خود را، چهره یک سوسیال فاشیست آراسته، یک نوکر سوسیال - امپریالیسم و قهرمان سرکوب انقلابیون و توده‌ها آشکار ساخت؛ این فرد "نیو آلوس" (Nito Alves) نام داشت.

در این زمان، "امیلا" کارزار سرکوب وحشیانه خود را علیه انقلابیون آغاز نمود. در هفتاد نفر از مبارزین کمیسیون‌های توده‌ای محلله‌ها تحت پیگرد قرار گرفته، مرعوب شده و یا به زندان افکند شدند. حتی برخی از عناصر انقلابی "امیلا" نیز زندانی شدند. مبارزینی که از حیثیت عظیمی در میان سازمانهای توده‌ای خلقی برخوردار بودند زندانی و شکنجه شدند و مبارزین دیگری نیز وادار به فرار به سایر نقاط کشور و یا تبعید گردیدند. بموازات این اقدامات، "امیلا" بر اساس یک سیاست عوام‌فریبانه و در عین حال سرکوبگرانه، ارگان هماهنگی کمیسیون‌های توده‌ای محلله‌ها را در لوئاندا معلق نمود. این معلق کردن ارگان هماهنگی سازمانهای خلقی توده‌ای برای "امیلا" شرایط لازم راجعت کنترل اکید کمیسیون‌های توده‌ای محلله‌ها فراهم آورد. کلیه کسانی که در جریان پراتیک توانسته بودند تمایلات رفرمیستی در جنبش را افشا نمایند، از این ارگان‌ها اخراج شدند و بجای آنان عناصر مورد اعتماد "امیلا" نشانده شدند. وظیفه این عناصر این بود که سیاست بورژوازی و سوسیال فاشیستی باصطلاح "بخش سازماندهی توده‌ای" را بر سازمانهای توده‌ای تحمیل نمایند. "بخش سازماندهی توده‌ای" "امیلا" و "اون‌تا" (مرکز سندیکائی "امیلا" - با "اوتیتا" اشتباه نشود) همچنین قوانینی در مورد جنبش کارگری تحمیل نمودند و کمیسیون‌های زحمتکشان نیز بزیر کنترل سوسیال فاشیستی درآمدند. روزنامه‌های خلقی مثل "قدرت توده‌ای" و "آنگولا" ممنوع شدند. راديو و مطبوعات



شمول سانسور کردیدند. همچنین، "اجتماع کمیسیون‌های زحمتکشان" در بنکولتا و "ارگان هماهنگی کمیسیونهای زحمتکشان" در لوبیتو و در کانومبلا غیرقانونی شدند.

ب- تشدید اختلاف میان سه سازمان آزاد بیخشن، فعالیت‌های گسترده و دوا بر قدرت بویژه سوسیال امپریالیسم شوروی و برانگیختن جنگ داخلی.

پس از امضای قرارداد "آلور"، علیرغم اظهار خوشنودی هر سه سازمان از ایجاد دولت ائتلافی مشترک و علیرغم تأکیدی که در ابتدا از طرف هر سه سازمان در مورد اهمیت حفظ وحدت و ایجاد یک دولت متحد مطرح میگردد (۱)، دیری نپائید که اختلاف میان سازمانهای نامبرده به بیش از پیش تشدید گردید. این اختلاف بسرعت آنچنان گسترش یافت که در موارد متعددی به شکل برخورد های مسلحانه و قتل و کشتار نیروهای یکدیگر و بیرون‌ریزی نیروهای خلق انعکاس می‌یافت. تکامل این تصادم در فاصله کوتاهی به فاجعه بزرگ جنگ داخلی آنگولا و بالاخره به استقرار سلطه نواستعماری سوسیال امپریالیسم شوروی منتهی میگردد. علل اساسی اختلافات میان سه سازمان را باید در: ۱- اختلافات و تعصبات قومی و قبیله‌ای، ۲- جدائی و هراس این سازمانها از جنبش واقعی توده‌ها و ۳- رقابت و مدخله دوا بر قدرت در امور داخلی آنگولا و تلاش آنها در وابسته کردن این سازمانها به خود جستجو نمود.

بناچاره به اینکه سازمانهای نامبرده (بویژه "افلا") دارای ترکیب و کاراکتر قومی و قبیله‌ای بودند و غالباً به اهالی قوم و منطقه خاصی اتکا داشتند، تعصبات قومی و قبیله‌ای همواره یکی از زمینه‌های پراکندگی و تصادم میان این سازمانها را تشکیل می‌داد. این تصادمات در دوره‌های مختلف مبارزه آزاد بیخشن بویژه از طرف "افلا" دامن زده میشد که علاوه بر حفظ شدید بندهای قومی و قبیله‌ای، دارای وابستگی‌های مستقیم و غیرمستقیم با دولت زئیر و امپریالیسم آمریکا بود. رشد مبارزات توده‌ای، خارج شدن کنترل این مبارزات از دست سازمانهای نامبرده و در نتیجه وحشت این سازمانها از بسیج توده‌ها و در عین حال تمایل "امپلا" برای استفاده از این مبارزات علیه و سازمان دیگر از یکطرف، تصادم میان این سازمانها را تشدید کرد و از طرف دیگر گرایش تومیل به قدرتهای بیگانه را در میان آنها تشدید نمود. در چنین شرایطی، دوا بر قدرت آمریکا و شوروی و بویژه سوسیال امپریالیسم که از مدتی قبل در انتظار یک فرصت مناسب زمینه‌چینی و توطئه میگردد، مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، به اتکالی سازمان‌هایی که زمانسی مبارزه آزاد بیخشن علیه استعمارگران راه‌دایت کرده بودند، وارد صحنه شد و یک جنگ داخلی فاجعه آمیز را به خلق آنگولا تحمیل نمودند.

(۱) "عنصر اساسی موفقیت مبارزه رهایی بخش ما سرانجام تحصیل گردید و ما دیگر هرگز اجازه نخواهیم داد که اختلافات غیر اساسی به توسط دشمنان ما به جدال‌های وخیم تبدیل شوند." سخنرانی آگوستینو نتو، رهبر "امپلا"، بمناسبت امضای قرارداد آلور، ژانویه ۱۹۷۵.

### مدخله دوا بر قدرت و عمومی شدن جنگ

سوسیال امپریالیسم شوروی که در تمام دوران جنگ آزاد بیخشن "پشتیبانی" آن را مبارزه رهایی بخش خلق آنگولا علیه استعمارگران به کمک ناچیز به یکی از سازمانهای آزاد بیخشن "امپلا" محدود میکردید، یکباره پس از قرارداد "آلور" با استفادهاز میند مساعد موجود (تمایل رهبری "امپلا" برای کسب کامل قدرت، نیازمندی شدید آن برای اتکا به ابر قدرت شوروی برای مقابله با "افلا" از یکطرف و جنبش توده‌ای از طرف دیگر و همچنین امکان بسیج علیه "افلا" که با تحریک دولت زئیر به عملیات سرکوبگرانه اقدام نموده بود) سیل اسلحه و کارشناس نظامی و مزدوران کوبائی را به آنکسولا سرازیر نمود و بموازات آن در آنکولا و خارج از آن به تبلیغ وسیع علیه وحدت سه سازمان (که تا آن زمان مورد تأیید کامل "امپلا" قرار داشت) پرداخت. دستگاه‌ها و جریانات وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال آن در درون "امپلا" و همچنین رهبری "امپلا" که در آن زمان برای اجرای مقاصد خرد تنهاتکیه‌گاه خود را میتوانست در ابر قدرت شوروی بیاید، ناگهان آغاز یک کارزار شدید وحدت سه سازمان را بمشابه سازش با ارتجاع تبلیغ کرده (۱) و کوشیدند زمینه تدارک و توجیه جنگ داخلی را فراهم آورند. سوسیال امپریالیسم شوروی پس از عمومی شدن جنگ در سراسر کشور برای توجیه اقدامات جنایتکارانه خود در دامن زدن جنگ داخلی تجاوز نژاد پرستان آفریقای جنوبی را به خاک آنگولا بهانه قرارداد و جنبش وانمود ساخت که کویا شرکت آشکار وی در جنگ داخلی بخاطر نفع از خلق آنگولا در برابر تجاوزگران فاشیست آفریقای جنوبی بوده است. در حالیکه واقعیت انکارناپذیر نشان میدهد که هجوم سلاحها و مزدوران روسی و کوبائی به سرزمین آنکولا و اقدام آن به قتل عام مردم مدتها قبل از تجاوز آفریقای جنوبی (اواسط اکتبر) انجام گرفته است. در ژانویه ۱۹۷۵، همزمان با امضای قرارداد آلور (یعنی درست در زمانی که وحدت سه سازمان و اهمیت آن برای استقلال آنگولا مورد تأیید و پشتیبانی هر سه سازمان و کویه نیروهای مترقی جهان بود) بیش از صد کارشناس نظامی روسی و مدتی پس از آن (در مارس ۷۵) مفاد برهنگفتی اسلحه (۱) وحدت سه سازمان نه تنها در زمان امضای قرارداد آلور (ژانویه ۱۹۷۵) مورد تأیید هر سه سازمان بود و از طرف هر سه سازمان منطبق با مافع خلق آنکولا ارزیابی میگردد، حتی در آغاز جنگ داخلی نیز همچنان در ظاهر مورد پشتیبانی "امپلا" بود. در آغاز جنگ (ژوئن ۱۹۷۵) در نتیجه کوشش سازمان وحدت آفریقا (OUA) سه سازمان بار دیگر گرد هم آمده و با امضای موافقتنامه "ناکورو" بر روی وحدت سه سازمان و اهمیت آن تأکید نمودند. (در این موقع قریب سه ماه از جدائی "امپلا" و "افلا" و آغاز جنگ میان آنها میگذشت.



بدنبال آنها وارد خاک آنگولا کردید. یک ماه پس از امضای قرارداد آتش‌بس "ناکورو" یعنی در ژوئیه، جنگ داخلی توسط شوروی دامن زده میشود و در سپتامبر یک هنگ از بدوران کوبائی در شمال آنگولا در نبرد "کاکسینو" (CAXITO) شرکت میکنند. در همین زمان، کشتی‌های روسی مجهز به سلاح‌های گوناگون بطرف آنگولا سرازیر میگردد. از ۲۵ سپتامبر تا ۲۳ اکتبر، پنج کشتی حامل اسلحه به‌همراه ۲۴۰۰ مزدور روسی وارد آنگولا میشوند. قبل از حمله فاشیستهای آفریقای جنوبی در مدت کمتر از یک هفته (۱۲ تا ۱۸ اکتبر) بیش از ۷۵۰ سرباز مزدور کوبائی در خاک آنگولا پیاده میشوند و جنگ بویژه در نواحی شمالی و مرکزی هر روز بیشتر دامنه میگردد. سوسیال فاشیست‌های روسی و مزدوران کوبائی آنها در تمام این مدت نه نیروهای متجاوز آفریقای جنوبی، بلکه خلق آنگولا را قتل‌عام میکنند و بروی اجساد مردم پایه‌های سلطه خود را مستحکم می‌سازند. نه تنها در این مدت، بلکه حتی پس از تجاوز آفریقای جنوبی، آماج حملات ناپودکنده سوسیال امپریالیستهای شوروی و مزدوران کوبائی نه نیروهای متجاوز آفریقای جنوبی، بلکه بطور عمده مردم آنگولا و نیروهای دو سازمان "افلا" و "اونیتا" بودند.

از اواسط اکتبر، با ورود نیروهای دولت ارتجاعی ژئیر و سلاح‌های آمریکائی در صحنه جنگ، مدخله ابرقدرت شوروی شکل مستقیم‌تر و علنی‌تری بخود میگردد. سرزمین آنگولا بطور آشکار توسط ارتش‌های بیگانه اشغال میشود و به صحنه جنگ آشکار و با بر قدرت برای تقسیم این کشور تبدیل میگردد (از اواسط اکتبر تا اواسط نوامبر قریب پنج هزار نفر از مزدوران آفریقای جنوبی با کمک بیش از ۱۰۰ تانک آمریکائی در جنگ علیه خلق آنگولا شرکت داشتند). گویانکه ارتش ژئیر از قبل "اونیز" را در اشغال خود داشت و آفریقای جنوبی در "کونن" مستقر شده بود، لکن از این هنگام است که مدخله مزدوران بیگانه در شمال و در جنوب کشور و ورود یک هنگ بزرگ ارتش آفریقای جنوبی (که در فاصله چند روز بخش‌های وسیعی از جنوب و مرکز کشور را تصرف میکند) محرز میگردد، و باز در همین زمان است که خصلت فاسد و بورژوائی فرماندهان ارتش "امپلا" و ناتوانی این سازمان در بسیج و تسلیح توده و به‌همراه آن دلائل ضرورت تکیه این سازمان بر ارتش‌های بیگانه بیش از پیش آشکار میگردد (۱). از این تاریخ به بعد سیل مهمات روسی در ابعاد غیرقابل تصویری بسوی آنگولا سرازیر میشود و روزانه بیش از ۱۰ هواپیمای آنتونوف روسی (هر کدام با بیش از ۸۰ تن مهمات) و ده‌ها کشتی حامل سلاح‌های پیشرفته وارد آنگولا میگردد. (روسها در جریان جنگ در مجموع بیش

(۱) یکی از تبلیغات توجیه آمیز "امپلا" و عوامل و جریانات وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی این بود که گویا علت انکای این سازمان به کمک‌های شوروی این بود که این سازمان از طرف نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم آمریکا و ارتش متجاوز نژادپرستان آفریقای جنوبی مورد حمله قرار گرفته. در حالیکه این ادعا بطوریکه دیدیم پاسا

از ۲۰۰ میلیون دلار اسلحه به آنگولا ارسال داشتند و آمریکا قریب ۸ میلیون دلار در اختیار متحدین خود قرارداد (۱). بموازات ارسال اسلحه، هزاران نفر از واحد‌های

نادرست و بی‌پایه است. اما اگر هم چنین می‌بود (بطوریکه در ارتباط با سایر تجارب انقلابی در صفحات بعد خواهیم دید، فاعداً، یک سازمان متکی به توده و نمایندگانش مصالح و خواست توده قبل از هر چیزی به بسیج و تسلیح توده‌ها می‌پردازد و در برابر تجاوز بیگانه به انکای خلق به جنگ توده‌ای دست می‌زند. در حالیکه خود به‌جای ژواری ناتوان "امپلا" برای انجام مقاصد خود و کسب قدرت و برای مقابله با حملات "افلا" از همان ابتدا راه حل را در انکای به ارتش بیگانه جستجو می‌نمود و این بدان علت بود که "امپلا" به حکم مقاصد و خصلت خود به ارتشی احتیاج داشت که بجای او و بجای خلقی که توانائی بسیج و مسلح کردن آنها نداشت بجنگد و برای این منظور می‌بایست بجای بسیج خلق به سرکوب مبارزه توده‌ها بپردازد و مقاومت آنها را علیه مدخله نیروهای بیگانه درهم شکند.

(۱) مقایسه کوچکی میان کمیت و کیفیت "کمک" نظامی شوروی به آنگولا قبل و بعد از جنگ داخلی کوبائی بارز مقاصد امپریالیستی این ابرقدرت است. خبرنگار انگلیسی "بازیل اوید سن" در کتاب خود موسوم به "خلق آنگولا در قلب توفان"، در سال ۷۲ می‌نویسد: "حتی در سال ۱۹۷۰، هر کسی که برای بازدید از آنگولا به این کشور وارد میشد می‌توانست مشاهده کند که در میان سلاح‌های اتوماتیکی که بدست "امپلا" میرسید تعداد زیادی تفنگ "اشماپسر" آلمانی بود که روسها در جنگ دوم از ارتش هیتلری به غنیمت گرفته بودند. این سلاح‌ها که در زمان خود بسیار عالی بودند، اکنون دیگر کهنه شده و سلاح‌های جدیدی که سبک‌تر از آنها و برد بیشتری دارند جای آنها را گرفته‌اند. پرتغالی‌ها از بهترین سلاح‌های اتوماتیکو، که از طرف "ناتو" به آنها داده میشود استفاده میکنند. برد این سلاح‌ها ۶۰۰ متر است در حالیکه برد سلاح‌های کهنه‌ای که در اختیار "امپلا" است ۲۰۰ متر بیشتر نیست."

لکن در جریان جنگ داخلی، شوروی سیل مدرن‌ترین سلاح‌ها را به آنگولا سرازیر نمود: بیش از ۴۰۰ تانک "ت-۵۴"، تانک‌های زمینی "آبی" "پ-۷۶"، راکت‌اندازهای ۱۲۲ میلیمتر، میسایل‌های سام-۷، انواع هلیکوپتر و هواپیماهای میگ ۲۱، در اختیار "امپلا" ولی در واقع در اختیار متخصصین روسی و کوبائی قرار دادند.

رقای چینی این حقه بازی شرم آور سوسیال امپریالیست‌ها را چنین افشا کردند: "چرا شوروی سلاح‌های مدرن در اختیار خلق آنگولا زمانی که این خلق واقعا علیه قوای استعمارگر پرتغال می‌جنگید، یعنی قبل از اعلام استقلال آنگولا، قرار داد و چرا اکنون این کار را انجام میدهد، اکنون که سپاه‌ها علیه سپاه‌ها می‌جنگند؟" (خبر-

کراری "چین‌نو"، ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶).



مزدور کوبائی، بمثابة "ژاندارم سوسیال امپریالیسم برای استقرار سلطه" ابرقدرت شوروی وارد صحنه جنگ شدند.

مد اخله: شرم آور سوسیال امپریالیسم در آنگولا تحت پوشش يك باصطلاح كلك بی- شافیه، در واقع چیزی نیست جز يك تجدید استعمار خلق آنگولا توسط توسعه طلبان روس. این نخستین مد اخله مسلحانه وسیع سوسیال امپریالیسم است که در فاصله‌های این چنین دور از مرزهای شوروی صورت گرفته واز همه لحاظ با مدل تجاوز امپریالیسم آمریکا یگانه است و بخوبی ماهیت توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم را، که امروز در کنار آمریکا مهاجم ترین دشمن خلقهای جهان است، نشان میدهد.

سلاح های پیشرفته‌ای که شوروی به آنگولا فرستاد هرگز به دست خلق آنگولا نرسید و در دسترس نیروهای مسلح توده‌های آزاد بیخشن قرار نگرفت. خلق آنگولا مطابق خواستهای بورژوازی "امپلا" و سوسیال امپریالیست‌ها، در حاشیه مبارزهای اداهده، از نیمه نوامبر بعد، تعداد مزدوران کوبائی به ۱۰۰۰ نفر افزایش یافت. این ارتش اشغالگر ستاد فرماندهی خاص خود را داشت که از "نیروهای مسلح توده‌های آزاد بیخشن آنگولا" مستقل بوده و تنها نیرویی بود که سلاح های پیشرفته شوروی را مورد استفاده قرار میداد.

در طول جنگ، "نیروهای مسلح توده‌های آزاد بیخشن آنگولا" (که سلاحهای سبک در اختیار داشتند) بمثابة گوشت دم توپ در صفوف پیشاپیش مقاومت قرار گرفته بودند و در پشت سر آنان نیروهای اشغالگر کوبائی که به بهترین سلاحها مجهز بودند به انگلک کردن دشمن اکتفا میکردند و در همان حال نیز بر روی سربازان نیروهای آزادی-بخش که در برابر پیشروی نوکران امپریالیسم آمریکا ناگزیر به عقب نشینی می شدند شلیک میکردند.

"کلك" روسها مانع شکست "امپلا" در فاصله ماههای نوامبر تا ژانویه گردید. این "کلك" باعث گردید که مرز موقتی ناحیه های "کوانزای" جنوبی و شمالی، لواندا و مالانگه حفظ گردد. لکن تا پایان ماه ژانویه هنوز نیروهای سوسیال امپریالیستی هیچگونه پیشروی قابل اهمیتی نکرده بودند.

در آغاز ژانویه، يك سفیر روسی به نام "دوبرینین" با کیسینگر در آمریکا ملاقات کرد. از ۲۱ تا ۲۴ ژانویه، کیسینگر در راس يك هیات نمایندگی به بهانه مذاکره پیرامون "تجدید سلاحهای استراتژیکی" به شوروی سفر کرد. در این مذاکرات مساله آنگولا مورد بحث قرار گرفت و در این زمینه طرفین به پیشرفتهائی نائل آمدند.

کمی بعد، در حوالی اواخر ژانویه و آغاز فوریه، نیروهای ژئیر و آفریقای جنوبی شروع به عقب نشینی نموده و مناطق شمالی را در برابر پیشروی قوای کوبائی رها کردند. (۱)

(۱) در تمام مدتی که نیروهای آفریقای جنوبی به مناطق مرزی جنوب آنگولا عقب نشینی

پس از آن، در اوایل فوریه نیروهای "امپلا" و واحد های کوبائی حمله وسیع خود را متوجه مرکز آنگولا و علیه اوئینتا متمرکز ساختند.

بد نبال این مذاکرات، کشورهای آفریقای متحد آمریکا و نیز کشورهای عضو بازار مشترک اروپا (پس از اجلاس "سپه" این کشورها با حضور کیسینگر در بروکسل) "امپلا" را به رسمیت شناختند. در همان تاریخ، آقای "مارک موران"، مشاور امور بین المللی یکی از سناتورهای آمریکائی، برای انجام مذاکرات به لواندا وارد شد. چند روز بعد، کمیانی "کابیندا گلف اولی" اعلام نمود که فعالیتهای خود را از سرمیگیر و "امپلا" نیز بیان داشت که مونوپول ها را مورد حمله قرار نخواهد داد.

بدین ترتیب، در مسکو، برژنف و کیسینگر بر سر تقسیم آنگولا به توافق رسیدند. نوکران آمریکا عقب نشستند و نوکران شوروی پیشروی کردند. شوروی بر طبق این توافق می بایست دستگاه دولتی را تحت کنترل خود بگیرد و آمریکا همچنان آزادانه به استثمار خلق آنگولا ادامه دهد.

طبیعی است که شکست نوکران امپریالیسم آمریکا و شکست تهاجم ارتش های ژئیر و آفریقای جنوبی پیروزی هائی برای خلق آنگولا محسوب نمی شوند. برعکس، ببری از يك در (در اصلی) به بیرون رانده شده است (گو اینکه هنوز دشمن از در خارج نشده) و ببر خطرناک دیگری که سرشار از انرژی است، از در عقب وارد شده است.

برای خلق آنگولا، این جنگ چیزی جز مرگ و قربانی و محرومیت به همراه نداشته است. سرزمین آنگولا کانون يك نزاع بزرگ میان دو ابرقدرت در جنوب آفریقا گردید که نتیجه آن تقسیم رهنزانه این سرزمین میان آنها بود.

"امپلا" خود و منافع خلق آنگولا را بطور کامل به شوروی فروخت. پهلوانان جریان سوسیال فاشیست درون "امپلا" ("تیتو آلوئس" و "زه وان دونن") در طی سفر خود به شوروی برای شرکت در بیست و پنجمین کنگره حزب "کمونیست" شوروی بر این خود-فروشی صحنه گذاردند. روسها هم اکنون علاوه بر دو هزار متخصص نظامی (یعنی متخصصین اداره جاسوسی شوروی: "کا.گ.ب")، در درون دولت جای خود را اشغال کرده اند و به چپاول و استثمار خلق آنگولا مشغول اند.

روسها در قبال "کلك" دواطلبانه خود جبران خسارت اقتصادی دریافت میکنند. در گزارش وزارت هماهنگی اقتصادی به تاریخ اول دسامبر (گزارشی که منتشر نشده است) چنین میخوانیم: "از آنجا که آبهای سرزمین ما تا ۲۰۰ مایل گسترش دارد و

→ کرده بودند (اواخر ژانویه تا اواخر مارس) هیچگونه حمله‌ای از طرف قوای "امپلا" و واحد های کوبائی علیه آنان انجام نگرفت. این واقعتی در عین حال که مشخص کننده آماج اصلی حمله "امپلا" و نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیسم است، تاثیرات و نتایج فوری و سریع توافقی های دوابرقدرت را بر سر تقسیم آنگولا نشان میدهد.



کسور ما در حال حاضر نه امکان کنترل آنها را دارد و نه امکان استفاده از آنها را، لذا ما می‌توانیم نسبت به ناوگان شوروی که در آبهای آنگولا به صید ماهی مشغول است یک مالیات بر صید تحمیل نمائیم. همین گزارش کمی بعد، در رابطه با صنایع معدنی چنین میگوید: "تربیتی نیست که شوروی از او، کشوری برای کمک به ما در این زمینه مناسب‌تر است". گزارش مزبور بخش‌های صنعتی زیر را به روسها واگذار میکند: صنایع معدنی، صنایع کشتی‌سازی، ماهیگیری، بانکها و امکان بهره‌برداری از سایر بخشها را نیز باز میگذارد.

استثمار آنگولا توسط سوسیال‌امریالیسم بسرعت آغاز گردید. بمجرب اینکه "اوتییز" دوباره به تصرف نیروهای آنگولایی درآمد، دولت آنگولا به انستیتوی قهوه آنگولا دستور داد که مقدار ۱۰۰۰ تن قهوه موجود را شبانه و مخفیانه با یک کشتی کوبائسی از بندر لواندا به مقصد شوروی بارگیری نماید. بنا به قیمت‌های بازار بین‌المللی، هر عروب قهوه (هر عروب از ۱۲ تا ۱۵ کیلوگرم وزن دارد) بین ۶۷ تا ۷۲ اسکودش ارزش دارد. هر عروب قهوه آنگولا به روسها به مبلغ ۱۸ اسکودس فروخته شد. روسها این ۱۰۰۰ تن قهوه را به قیمت ۶ میلیون اسکودس بجای ۱۰۸ میلیون اسکودس خریدند و بدین ترتیب براحقی ۱۰۰ میلیون اسکودس از خلق آنگولا زدیدند.

چنانکه دیدیم، جنگ به‌مراه خود ستمگر نوینی را یعنی سوسیال‌امریالیسم را بر خلق آنگولا تحمیل نمود. اگرچه نوکران امپریالیسم آمریکا از این جنگ مغلوب بیسرون آمدند، اما نمی‌توان نادیده گرفت که ساختمان اقتصادی آنگولا در عین حال به امپریالیسم آمریکا وابسته است و این امپریالیسم دارای منافع اقتصادی مهمی در کشور است، منافع‌هایی که بهیچ وجه مورد سوال قرار نگرفته‌اند.

بدین سان، دو ابرقدرت آمریکا و شوروی با تحمیل یک جنگ ویران‌کننده به خلق آنگولا که طی آن بیش از ۱۰۰ هزار نفر کشته و بیش از یک میلیون نفر بی‌خانمان گردیدند راه استقرار سلطه نواستعماری خود را هموار ساختند.

هم‌اکنون با وجود گذشت زمانی کوتاه، سلطه نواستعماری ابرقدرت شوروی نتایج شوم خود را بصورت فقر و سیه‌روزی توده‌ها و سرکوب و تحسین نیروهای انقلابی آشکار ساخته است. در سند "سازمان کمونیستی آنگولا"، در ارتباط با شرایط کنونی آنگولا چنین میخوانیم:

"خصوصیت اوضاع اجتماعی و سیاسی آنگولا در حال حاضر عبارتست از افزایش فقر توده‌ها و سرکوب و تحسین علیه انقلابیون و سازمان‌های توده‌ای. "نزاع‌هایی که میان نیروهای مسلح توده‌ای آزاد بیخشن آنگولا" و کوبائیی‌ها از طرفی و میان کوبائی‌ها و خلق آنگولا از طرف دیگر درگیر است، به زیان خلق تمام شده و باعث سرشکستگی هرچه بیشتر خلق میگردد.

\* \* \*

"فرار کولون‌ها و خالی ماندن پست‌هایی که در اشغال آنها بود باعث گردید که خرده بورژوازی اداری آفریقایی، که تحصیل کرده و مطیع است، بطرز وسیعی این پست‌های خالی را در بخش خصوصی و دولتی به اشغال خود درآورد و از آنجا که با هیچ مانعی روبرو نیست، در فساد و ارتشای کامل غوطه‌ور گردید. بموازات آن، بخشی از طبقه کارگر به مقامات ریاست‌الکلیف‌ها و مراقبین نایل گردید و یک آریستوکراسی کارگر را تشکیل داد. این امر باعث گردید که در اس‌بسیاری از کمیسیون‌های زحمت‌کشان و کمیته‌های مراقبت قرار داد. این ارگان‌ها توسط "امپلا" بمنظور کنترل جنبش کارگری ایجاد شده‌اند.

"سازمان‌های زحمت‌کشان و سازمان‌های خلقی، که تحت کنترل اکید "بخش سازمان‌دهی توده‌ای" قرار دارند، اکنون از هیچگونه حمایت توده‌ای برخوردار نیستند و قادر نمی‌باشند که توده‌ها را بسیج نمایند.

"در عین حال، سرکوب شدیدی علیه کلیه کسانی که جرات اعتراض علیه این اعمال خود سرانه و بویژه جرات اعتراض علیه ستمگری "امپلا" و یا علیه حضور کوبائی‌ها را بخود راه میدهند و یا حتی ادعای عدم تعلق حزبی را دارند، اعمال میگردد.

"سرکوب، فساد بورژوازی، فقر و رفتار خودکامانه "امپلا" خلق را شدیداً تحت فشار قرار داده و میباید تا یک نارضایتی وسیع توده‌ای را بوجود آورد.

"در زمینه سیستم روابط اطلاعاتی، بورژوازی سعی میکند تا ایدئولوژی ارتجاعی خود را (که یک پوشش خلقی گرایانه دارد) رواج دهد و برای رویزیونیسم تبلیغ نماید. ایدئولوژی بورژوائی میکوشد در میان توده‌های خلق ریشه بدواند. مطبوعات بورژوائی که تحت کنترل "امپلا" قرار دارند، همزمان با تبلیغات کشورهای سوسیال فاشیستی به فحاشی و بدگویی و افترا علیه جمهوری توده‌های چین و جمهوری توده‌های چین و جمهوری توده‌های آلبانی می‌پردازند.

"لکن رویزیونیسم‌ها فراموش میکنند که این رفتار سوسیال فاشیستی، که این ایدئولوژی بورژوائی و رویزیونیستی، نطفه انهدام خود را در درون خود حمل میکند. سیاست سوسیال‌امریالیستی و سیاست‌های آن باعث بوجود آمدن تضاد‌های آشتی‌ناپذیری میگردد و مبارزه طبقاتی را دامن میزند. اگر این حقیقتی است که در لحظه حاضر این سیاست همچنان حاکم است، این نیز حقیقتی است که باید از خلال یک پراتیک انقلابی بطرز قطعی محو و نابود گردد.

"سوسیال‌امریالیسم و امپریالیسم حیوانات وحشی زخمی را فشانند که روزگارشان بسر آمده است. خلق آنگولا خواهد توانست راه مبارزه علیه دشمنانش را که از مسکو تا واشنگتن به کار استثمار او مشغولند فراگیرد."



### موضع جمهوری توده‌های چین در شمال ارض‌های آنگولا

در پایان این بررسی لازم می‌آید به موضع جمهوری توده‌های چین در قبال اوضاع و اتفاقات آنگولا و جنگ داخلی و ابرقدرت در این کشور، هرچند بطور کوتاه، اشاره کنیم، بویژه اینکه تلاش مزرورانه ابرقدرت‌شوروی برای انحراف افکار عمومی از توجه به ماهیت تجاوزگرانه و استثمارگری مداخله خود، با حمله به موضع اصولی جمهوری توده‌های چین و سفسطه در درگرون نشان دادن آن همراه بود و حتی موفق گردید با کشاندن بخشی از نیروهای متزلزل و بینابینی (گرچه برای مدتی کوتاه) بدنیال خود بردارند؛ این کارزار ضدچینی بی‌فایده است.

اساس کارزار تحریک آرمیز سوسیال امپریالیسم شوروی و نیروهای وابسته به آن علیه جمهوری توده‌های چین بر روی مسائل زیر استوار بود: ۱- کمک جمهوری توده‌های چین به "افلا"، ۲- پشتیبانی چین از وحدت سازمان و ۳- عدم کمک به "امپلا" در جریان جنگ داخلی.

۱- در مورد کمک به "افلا": جمهوری توده‌های چین از نخستین کشورهای است که با آغاز مبارزه رهایی بخش آنگولا پشتیبانی همه جانبه خود را از این مبارزه ضد استعماری اعلام و بلافاصله با کمک "امپلا" به آن تحقق بخشید. کمک‌های جمهوری توده‌های چین بر اساس اصل عدم مداخله در مسائل داخلی جنبش و پشتیبانی بدون قید و شرط از مبارزات آزاد بیخشن در آنگولا استوار بود. این موضع اصولی طلب می‌کرد که کمک‌های مزبور بدون استثنا به کلیه سازمان‌هایی که در این مبارزه شرکت دارند داده شود. این موضع جمهوری توده‌های چین و کمک‌های آن بتمام سازمان‌ها در تمام دوران مبارزه مورد تأیید کلیه نیروهای مترقی در آفریقا و سراسر جهان و همچنین مورد تأیید و استقبال هر سه سازمان آنگولا قرار داشت. "لوجولارا" عضو بوروی سیاسی "امپلا" در می‌صاحبه با جریده "الجزایری" "المجاهد" در ۷ ژوئن ۱۹۷۵ (در آغاز جنگ داخلی) در مورد کمک‌های جمهوری توده‌های چین به آنگولا چنین می‌گوید:

"چین یکی از نخستین کشورهای بود که از مبارزه رهایی بخش آنگولا پشتیبانی نمود و این پشتیبانی را اتفاقاً از طریق "امپلا" تحقق بخشید. روابط ما با چین به یک سال پیش و حتی به چند سال پیش برمیگردد، بلکه تقریباً به آغاز مبارزه مسلحانه برمیگردد... چین پشتیبانی خود را از

ما در زمینه تربیت نظامی چندین واحد سازمان ما در عمل نشان داد. است. چین همچنین در زمینه مادی از هر نظر به ما کمک نموده است."

وی سپس در تأیید موضع اصولی جمهوری توده‌های چین در کمک به هر سه سازمان و در افشای تبلیغات ضدچینی در این زمینه خاطر نشان می‌سازد که:

"میخواهند از کمک چین به "افلا"، کمک‌های "امپلا" نیز دریافت می‌کنند، سوآستفاده نمایند."

پس از قرارداد آلور تلاش سوسیال امپریالیسم شوروی برای درگرون نشان دادن موضع اصولی چین در کمک به آنگولا با این ادعای افترا آمیز همراه بود که گویا در حواله پس از قرارداد آلور و در جریان تصادمات میان سه سازمان، "افلا" و "اونیتا" همچنان از کمک‌های چین برخوردار بوده‌اند. هدف این ادعای افترا آمیز ساخته و پرداخته روی بونیسیم جهانی از یکطرف بی اعتبار ساختن جمهوری توده‌های چین و از طرف دیگر توجیه توطئه‌های مداخله جویانه سوسیال امپریالیسم شوروی بود. جمهوری توده‌های چین بارها این اتهامات بی پایه و تماما ساختگی را که نه با موضع اصولی وی انطباق دارد و نه با فاکت‌ها و واقعیات، با صراحت و روشنی کامل رد کرده است. با توجه به اینکه کمک‌های جمهوری توده‌های چین به هر سه سازمان آنگولا بمنظور انجام و پیشبرد مبارزه آزاییبخش بوده است، بنابراین با امضای قرارداد آلور و تشکیل دولت انتقالی دیگر موجهی برای ادامه کمک به سازمان‌های نامبرده وجود نداشته است و بهمین جهت با امضای قرارداد آلور و بویژه با توجه به دامن گرفتن اختلاف میان سه سازمان، کمک‌های خود را به هر سه سازمان قطع نمود. "هوان هوا" نماینده وقت چین در سازمان ملل (وزیر خارجه کنونی) در رابطه با کمک‌های چین به جنبش مقاومت آنگولا و قطع این کمک، در ۳۱ مارس ۱۹۷۷ در جلسه شورای امنیت سازمان ملل چین اظهار داشت:

"چین همواره از خلق آنگولا در مبارزه با خطر رهایی ملی از یوغ استعمار پرتغال پشتیبانی کرده و به هر سه سازمان آزاییبخش کمک، از جمله کمک نظامی، نموده است. آنچه به اختلاف میان سه سازمان مربوط می‌شود، ما همواره به آنان خاطر نشان کرده ایم که باید منافع مشترک خود یعنی امر رهایی ملی را بر همه چیز مقدم شمرند، در راه وحدت بکوشند و مشترکاً علیه دشمن مبارزه کنند. بویژه باید به واقعیت زیر اشاره نمود: پس از اینکه جنبش آزاد بیخشن ملی آنگولا در ژانویه ۱۹۷۵ در امضای قرارداد آلور با پرتغال در باره تحقق استقلال آنگولا به وحدت رسید، چین به سه سازمان آزاد بیخشن کمک نظامی دیگری نداد. (خبرنامه پکن، شماره ۵، سال ۷۶).



۲ - پشتیبانی از وحدت سه سازمان : چین با حرکت از منافع خلق آنگولا و با آگاهی به توطئه های مداخله جویانه، دو ابرقدرت و بویژه هوسپال امپریالیسم شوروی برای نفوذ و استقرار سلطه، نواستعماری خود در آنگولا به امر ضرورت وحدت میان سه سازمان برای دفاع از استقلال کسب شده بیش از پیش تاکید می نمود و همواره ساز-مان های مزبور را به حفظ وحدت و لزوم هشیاری در برابر توطئه های دو ابرقدرت دعوت میکرد . پس از امضای قرارداد آلور، رفیق چوئن لای در ارتباط با اهمیت و لزوم حفظ وحدت چنین اظهار داشت :

"طبیعتا قرارداد امضاء شده فقط روی کاغذ موجودیت دارد و باید مبارزه پیگیری را جهت اجرای کلیه مفاد آن به پیش برد . نیروهای استعمار کهن هرگز به میل خود صحنه تاریخ را ترک نخواهند کرد و نیروهای رنگارنگ استعمار نوین نیز بیکار نخواهند نشست و در اولین فرصت به عملیات خرابکارانه دست خواهند زد و اغتشاش بوجود خواهند آورد . بدین خاطر، مبارزه خلق آنگولا جهت تصرف استقلال ملی کامل همچنان طولانی و پراز فراز و نشیب خواهد بود . لکن ما ایمان داریم که خلق آنگولا که در کوره نبرد مسلحانه آبدیده شده و از پشتیبانی کشورهای و خلقهای آفریقا و خلقهای سراسر جهان برخوردار است، چنانچه وحدت خود را تحکیم بخشد، همواره در برابر دخالت نیروهای خارجی هشیار بماند، کوشش خود را دوچندان نماید و در بیکار مصر باشد، سرانجام پیروزی نهایی را به چنگ خواهد آورد . (" خیرنامه" پکن"، شماره ۶، سال ۱۹۷۵) (تاکید روی کلمات از ما است) .

این موضع درست و اصولی حزب کمونیست چین در تکیه بر لزوم حفظ وحدت میان سه سازمان و حفظ دستاوردهای گرانمای جنبش مقاومت ملی نه تنها از پشتیبانی همه نیروهای ترقی خواه برخوردار گردید، بلکه هر سه سازمان جنبش آزاد بیخشن آنگولا نیز علیرغم اختلافات میان خود و تحریکات و ابرقدرت به انطباق آن با منافع خلق آنگولا اعتراف داشتند (۱) . "لوچولا را، عضو بروی سیاسی "امپلا"، در مصاحبه ای که

(۱) مساله وحدت و هماهنگی مبارزات در تمام دوران مبارزه آزادی بیخشن (علیرغم وجود اختلاف و تصادم میان سازمان های مزبور) مورد تاکید و تصریح هر سه سازمان قرار داشته است و در مرحله مختلف این پروسه کوشش های عملی معینی نیز در این زمینه انجام گرفته است که از آن جمله میتوان موافقت نامه میان "امپلا" و "افلا" در ۸ ژوئن ۱۹۷۲ را ذکر نمود که طبق آن دو سازمان تصمیم گرفتند مشترکا یک "شورای عالی برای آزادی آنگولا" (به ریاست "افلا" و معاونت "امپلا")، یک "ستاد فرماندهی مشترک" و یک "شورای سیاسی" مشترک (برای فعالیتهای سیاسی، تبلیغاتی و تبلیغاتی) تشکیل دهند .

قبلا بدان اشاره گردید، در تأیید این موضع جمهوری توده های چین چنین میگوید :

"ما بسیار خوشحالیم که می بینیم چین نسبت به پیشرفت وحدت عمل میان سه جنبش رهایی بخش آنگولا علاقه وافر نشان میدهد . چین حتی اظهار داشته که حاضر است هرآنچه را که در توان دارد بکار اندازد تا این وحدت عمل واقعا عملی گردد . با توجه به اینکه چین با هر سه سازمان جنبش رابطه دارد، ما فکر میکنیم که این موضع، موضع بسیار مثبتی است."

حفظ وحدت پس از برانداختن سلطه استعماری پرتغال بدون تردید با منافع خلق آنگولا انطباق کامل داشت . نه فقط در آنگولا بلکه بطور کلی پس از پایان دوران مبارزه رهایی بخش ملی، حفظ وحدت نیروهای سهیم در این مبارزه سیاستی است که بخاطر انطباق آن با منافع کوتاه مدت و درازمدت خلق همواره از جانب کمونیست ها در جنبش های آزاد بیخشن کشورهای مختلف (چین، ویتنام، لائوس، ...) دنبال و در راه آن مبارزه شده است . مبارزه رهایی بخش ملی، مبارزه برداشته ای است که اقشار و طبقات مختلف جامعه (پرولتاریا، خرده بورژوازی، بخش هایی از بورژوازی، زمینداران و غیره) را در برمیگیرد و نیروهای سیاسی گوناگون در انجسام و پیروزی آن نینفع بوده و در آن شرکت می جویند . گسترش صفوف این مبارزه ملی یکی از شرائط پیروزی آن و پایان دادن به سلطه بیگانه است . پس از پایان پیروزی این مبارزه، وحدت و ائتلاف نیروهای شرکت کننده در آن، شرط ضرور حفظ استقلال و ساختمان کشور است . در واقع پس از کسب استقلال دو راه در برابر نیروهای سیاسی مختلف قرار دارد : یا رامن زدن به اختلافات (که بنا بر ماهیت و ترکیب جنبش در صفوف آن موجود است) و کشاندن خلق به یک جنگ داخلی و یا وحدت و ائتلاف نیروها و پیشبرد مبارزه طبقاتی در جریان ساختمان کشور و ترمیم ویرانی های جنگ "کمونیست ها و نیروهای که از منافع واقعی خلق حرکت میکنند طبیعا بجای تحمیل یک جنگ داخلی خانمان برانداز سه خلقی که تازه یک جنگ طولانی علیه استعمار و امپریالیسم را پشت سر گذاشته است، همه قدرت خود را در راه حفظ وحدت و تحکیم آن بکار می برند . آنها میکوشند (همچنانکه تجارب چین و ویتنام و لائوس و ... نشان میدهد) چنین وحدتی را از طریق بسیج توده ها به سایر نیروها تحمیل کنند تا بتوانند بدون کشاندن خلق به یک جنگ داخلی و بدون بخطر انداختن استقلال تازه بدست آمده، مبارزه طبقاتی را در جریان ساختمان کشور به اتکای توده های خلق و با سازمان دادن مبارزات توده ای و کمک به ایجاد ارگان های قدرت توده ای (کمیسین های توده ای، اتحادیه های مختلف زحمت کشان) به پیش برد، با جلب نیروهای بینابینی و انفراد نیروهای راست و سازشکار به تدریج در راه بسط و تحکیم قدرت سیاسی خود گام برمی دارند . تجربه لائوس نمونه برجسته ای از نتایج این سیاست را نشان میدهد .



شك نیست که سایر نیروهای شرکت کننده در مبارزه ملی (بویژه اگر به نسوی مستقیم یا غیرمستقیم به برخی قدرتهای امپریالیستی وابسته باشند) به آسانی به وحدت و ائتلاف تن در نمی دهند و چه بسا با اخلال در آن امر تحقق آنرا دشوار و غیرممکن سازند. در چنین شرائطی، وظیفه کمونیستها و نیروهای واقعا خلقی در مبارزه بخاطر وحدت سخت تر و بغرنج تر میگردد. بسیج توده ها بر روی شعار ضرورت وحدت و ائتلاف نیروها و افشای مقاصد نیروهایی که از آن سرباز میزنند در عین حال در خدمت آماده کردن خلق برای مقابله با یک جنگ داخلی و تدارک سیاسی برای آغاز مبارزه مسلحانه توده های است. بر زمینة این بسیج توده است که میتوان در صورت شکست همه تلاش های ممکن جهت تحقق ائتلاف و تحمیل یک جنگ داخلی از طرف سایر نیروها به خلق، توده ها را علیه آنان به مبارزه کشاند و از طریق جنگ توده های نیروی دشمن را در هم شکست. مبارزه حزب کمونیست چین علیه گومیندان پس از پیروزی بر ژاپن نمونه این تجربه پیروزمند تاریخی است. حزب کمونیست چین در آستانه پیروزی بر فاشیست های ژاپنی با ارزیابی از ماهیت گومیندان و خطر براه افتادن جنگ داخلی (توسط چانگ کائیشک و پشتیبانی امپریالیسم آمریکا) تمام مساعی خود را در راه بسیج خلق بخاطر ایجاد دولت ائتلافی و جلوگیری از جنگ داخلی و براین مبنا ارتقای آگاهی و هوشیاری توده ها نسبت به امکان تحمیل یک جنگ داخلی و آمادگی در برابر آن بکار برد. این کوشش حتی تا آغاز جنگ داخلی (قبل از عمومی شدن آن) همچنان ادامه داشت. رفیق مائوتسه دون در توضیح شرائط چین پس از جنگ مقاومت ضد ژاپنی و تشریح سیاست حزب کمونیست چین در شرائط نامبرده می نویسد:

"در مورد دسیسه های چانگ کائیک برای براه انداختن جنگ داخلی سیاست حزب ما پیوسته روشن بوده است: مقابله، مصمانه با جنگ داخلی، مخالفت با جنگ داخلی، جلوگیری از جنگ داخلی. در آینده نیز باید ما با تمام قوا و با بردباری فراوان خلق را در کوشش های برای جلوگیری از جنگ داخلی راهنمایی کنیم. معذالک باید کاملا آگاه بود که خطر جنگ داخلی فوق العاده شدید است، زیرا که سیاست چانگ کائیک از هم اکنون محرز شده است. سیاست چانگ کائیک جنگ داخلی است، سیاست ما، سیاست ست خلق مخالف جنگ داخلی است (۰۰۰) پیش از هفتمین کنگره و در جریان این کنگره و پس از آن ما به اندازه کافی کوشیدیم توجه خلق را به خطر جنگ داخلی جلب کنیم تا آنکه تمام خلق، اعضای حزب ما و ارتش ما قبلا از لحاظ روانی برای مقابله با آن آماده باشند. این نکته بسیار مهمی است. میان داشتن چنین آمادگی و نداشتن آن تفاوت بزرگی موجود است (۰۰۰) کمیته مرکزی حزب بارها خطر جنگ داخلی را نشان داده است تا تمام

خلق، تمام رفقای حزبی و ارتش تحت رهبری حزب در حالت آماده باش قرار گیرند." (مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد چهارم فارسی، صفحات ۱۷ و ۱۸)

و باز در جای دیگر مائوتسه دون خاطر نشان میسازد که:

"حقوقی را که خلق به چنگ آورده هرگز نباید مفت و مجانی از دست داده بلکه باید با نیز از آنها دفاع نمود. ما جنگ داخلی نمی خواهیم، معذالک هرگاه چانگ کائیک در تحمیل آن به خلق چین مطلقا اصرار ورزد، ما مجبور می شویم سلاح به دست بگیریم و با آن به مبارزه برخیزیم، تا آنکه از خود دفاع کنیم، تا آنکه زندگی، اموال، حقوق و سعادت مردم مناطق آزاد شده را حفظ و حراست نمائیم. این جنگ داخلی خواهد بود که او به ما تحمیل میکند." (همانجا، صفحه ۲۱)

حزب کمونیست چین بموازات افزایش توطئه های گومیندان در برانگیختن جنگ داخلی که با حمله به نیروها و مناطق تحت نفوذ حزب همراه بود، مبارزه بخاطر افشای این سیاست و بسیج خلق علیه آن را تشدید می نمود:

"از سال گذشته، حزب کمونیست چین بارها توجه خلق را به این نکته معطوف داشت که چانگ کائیک به دسیسه عظیمی مشغول است تا بمحض پایان یافتن جنگ مقاومت به برانگیختن جنگ داخلی به مقیاس ملی دست بزند. حزب کمونیست چین مانند خلق چین و همه کسانی که در جهان به صلح در چین علاقمندند عقیده دارد که جنگ داخلی جدید مصیبتی است ولی حزب کمونیست چین بر آن است که هنوز میتوان از جنگ داخلی جلوگیری و باید جلوگیری." (مائوتسه دون، همانجا، ص ۶۰)

مبارزه حزب کمونیست چین علیه جنگ داخلی بالاخره به عقب نشینی موقت گومیندان منتهی گردید. چانگ کائیک در مذاکرات "چون کینگ" اصول صلح و وحدت را پذیرفت و اعلام کرد که "باید از جنگ داخلی پرهیز شود و هر دو حزب در محیط صلح بسرای ساختمان چین نو با یکدیگر همکاری کنند". معینا حزب کمونیست چین بدون دچار شدن به توهم درباره ماهیت چانگ کائیک و با این اعتقاد که "موافقت نامه حاصله فقط بر روی کاغذ است" (مائوتسه دون) و اقدامات حکومت چانگ کائیک (حمله به مناطق آزاد شده) نفی آشکار آنرا نشان میداد، به مبارزه خود در راه به اجرا درآمدن مفاد موافقت نامه و بسط آن به سایر زمینة های مورد اختلاف و در عین حال آمادگی خلق برای مقابله با جنگ احتمالی بطور پیگیر ادامه داد و بهمین جهت توانست پس از قطعی شدن و عمومی شدن جنگ، نیروهای گومیندان را به انکای توده های وسیع خلق از طریق مبارزه



مسلحانه؛ توده‌های درهم شکند و حکومت چانگایشک را سرنگون سازد .  
 طبیعی است چنین سیاستی که لازمه آن علاوه بر حرکت از منافع والای خلقی ،  
 داشتن روشن بینی انقلابی و دیدگاه عمیقاً مارکسیستی است . نمیتوانست توسط سازمانها  
 نظیر "امپلا" اعمال گردد . هدف از یادآوری این حقایق تنها نشان دادن فاصله‌ها  
 عمیقی است که سیاست "امپلا" را از یک سیاست مبتنی بر منافع توده جدا میکند .  
 در حوادث پس از قرارداد آتور ، جمهوری توده‌های چین با حرکت از منافع بلاواسطه  
 خلق آنگولا و با روشن بینی انقلابی لزوم حفظ وحدت سه سازمان و بویژه لزوم هشجاری  
 در برابر توطئه‌ها و تحریکات دوا بر قدرت را نشان داد و همه ماسعی خود را در جهت  
 ترقی آن بکار برد . دیری نپایید که نتایج شوم ناپیده گرفتن این هشدارها آشکار  
 گردید . دخالت‌های پوشیده‌ه آمریکا و شوروی و عمال آنها ، با تهاجم وسیع نیروهای  
 اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران کوبانی آن بصورت یک جنگ داخلی وسیع  
 آشکار گردید . در طول این جنگ داخلی که هیچ چیز نبود جز نزاع وحشیانه دوا بر-  
 قدرت برای تقسیم راهزنانه آنگولا میان خود ، قربانیان بی شماری که برانتب بیش از  
 مجموع کشته شدگان ۱۵ سال جنگ ضد استعماری است ، بخاطر منافع آزمندانسه دوا بر-  
 ابر قدرت بخاکوخون کشید شدند و آنگولا در آستانه رهائی از استعمارگران پرتغالی ، به  
 نوستعماره سوسیال امپریالیسم شوروی و به میدان چپاول و غارت دوا بر قدرت تبدیل گردید .

۳- عدم کمک به "امپلا" در جریان جنگ داخلی: با توجه به ماهیت جنگ  
 داخلی در آنگولا روشن است که هرگونه کمکی که هر یک از طرفین چیزی جز شرکت غیر-  
 مستقیم در این جنگ و درگروگن نشان دادن ماهیت آن نمی توانست باشد . بهمین جهت  
 جمهوری توده‌های چین بمنابۀ پشتیبان واقعی خلق آنگولا از یکطرف کمک خود را به هر  
 سه سازمان قطع نمود و از طرف دیگر به افشای پیگیری ماهیت جنگ داخلی و " محکومیت  
 و طرد کامل مداخلات خارجی در آنگولا " دست زد . جمهوری توده‌های چین در جریان  
 جنگ داخلی در آنگولا از یکطرف مداخله و تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی " و از طرف  
 دیگر " تجاوز رژیم فاشیستی آفریقای جنوبی را بشدت محکوم " میکرد (خبرنامه پکن ، شماره  
 ۱۵ ، سال ۱۹۷۶) . چین توده‌های بجای شرکت در جنگ داخلی دوا بر قدرت ( از طریق  
 غیرمستقیم کمک به یکی از طرفین جنگ ) بر روی این سیاست اصولی تکیه میکرد که :

" نیروهای نظامی شوروی و واحدهای مزدور خارجی آن باید فوراً و  
 بطور کامل از خاک آنگولا خارج شوند ( ... ) و همه کشورهای استقلال و حاکمیت ملی آنگولا را محترم شمرند و آفریقای جنوبی را که با استفاده از کشور  
 نامیبیا به تحریک و تجاوز علیه آنگولا ( ... ) مشغول است محکوم سازند . " (سخنرانی  
 نماینده چین در سازمان ملل ، خبرنامه پکن ، شماره ۱۵ ، سال ۱۹۷۶ ) .



خلاصه کیم

تجره مبارزه رهائی بخش آنگولا دخالت دوا بر قدرت و بویژه ابر قدرت شوروی در  
 آن ما را به نتایج اساسی زیرین میرساند :

(۱) در سراسر طول مبارزه رهائی بخش ملی علیه استعمار پرتغال و امپریالیسم  
 جهانی ، خلق آنگولا با دلاوری و از خودگذشتگی تمام پیکار مسلحانه خود را به پیش  
 برده و در صفوف مقدم مبارزه ضد استعماری خلقهای آفریقا قرار گرفته است و سرانجام ،  
 بدنبال سقوط فاشیسم در پرتغال ، موفق به سرنگون ساختن حاکمیت استعماری پرتغال  
 در آنگولا گردید و با امضای قرارداد آتور دولت سه گانه ملی خود را ( متشکل از سه  
 سازمان رهائی بخش : " امپلا " ، " افلا " و " اونیتا " ) در میهن مستقر ساخت ، همچنین  
 مبارزه قهرمانانه و پیگیر خلق آنگولا از آن جهت که ضربات اساسی به پایه و بنیاد  
 امپراتوری استعماری فرسوده پرتغال وارد آورد ، نقش بسیار مهمی در تسریع پروسه  
 اضمحلال فاشیسم در پرتغال و رشد آگاهی نیروهای مترقی و انقلابی پرتغال ایفا  
 نمود .

(۲) خلق آنگولا ، علیرغم اینکه به یک مبارزه مسلحانه طولانی دست یازید ، اما  
 از داشتن سازمان نماینده واقعی خواست‌های اساسی خود محروم بود . سه  
 سازمان رهائی بخش آنگولا به سبب ماهیت و خاستگاه طبقاتی بورژوازی / خرده بورژوازی  
 خود ، نمی توانستند و نتوانستند نماینده خواست‌های واقعی و منافع اساسی توده‌های  
 زحمتکش خلق گردند ، بلکه همواره از مبارزه توده‌ها بمنابۀ وسیله‌ای برای نیل بمقاصد  
 و اهداف بورژوازی خود استفاده نمودند . این سازمان‌ها نه تنها در هیچ یک از مراحل  
 انقلاب ملی در پیشاپیش توده‌ها قرار نگرفته و آنها را بطرز واقعی رهبری نمودند ،  
 بلکه در همه حال به سرکوب سیاسی ، ایدئولوژیک ، تشکیلاتی و حتی نظامی توده‌های  
 خلق و انقلابیون راستین متشکل در و یا خارج از صفوف خود می پرداختند و باتمام قوا  
 از تشکل انقلابی توده‌های خلق و بویژه پرولتاریای آنگولا جلوگیری بعمل آوردند . دامنه  
 جدائی این سازمان‌ها از منافع والای توده‌ها و عمق ماهیت بورژوازی و خرده بورژوازی آنها  
 تا به حدی بود است که حتی ( در مورد سازمانی نظیر " افلا " ) تا حدستی با استعمار-  
 گران فاشیست پرتغالی و امپریالیسم آمریکا و عمال بومی آن ( رژیم ارتجاعی رژیم و دولت  
 نژادپرست و فاشیست آفریقای جنوبی ) و غلتیدن به منجلاب سازش با دشمنان خلق  
 پیشرفته است . همین ماهیت بورژوازی و خرده بورژوازی این سازمان‌ها و دوری آنها  
 از منافع والای انقلاب و پیوند هایشان با دوا بر قدرت و عمال آنها باعث گردید که بجای  
 تحقق بخشیدن به امر وحدت و حفظ و تحکیم استقلال کشور به مبره‌های سیاست  
 تفرقه افکنانه دوا بر قدرت برای برانگیختن جنگ داخلی تبدیل گردند و سازمانی نظیر



"اصلا" عملاً بمثابة يك مهره سوسیال امپریالیسم شوروی در خدمت استقرار سلطهٔ نسو- استعماری این ابرقدرت و از بین بردن دستاوردهای بزرگ پیکار طولانی و خونین خلق آنگولا قرار گیرد .

۳) علیرغم تبلیغات عوام فریبانه و گوشخراش سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم جهانی و دنباله روی برخی نیروهای بینا بینی و خرده بورژوازی از این تبلیغات، سازمان "امپلا" سازمانی عمیقاً بورژوازی و خرده بورژوازی بوده و با سازمان نمایندگهٔ واقعی پرولتاریا و توده های خلق، با حزب طبقهٔ کارگر و با جبههٔ متحد انقلابی توده های تحت رهبری حزب طبقهٔ کارگر ( نظیر آنچه در چین و در سه کشور هند و چین د یه ایم) از زمین تا آسمان تفاوت دارد . "اصالت" نسبی "امپلا" نسبت به دو سازمان دیگر و برخی جوانب مترقی در ترکیب سیاسی و تشکیلاتی آن و همچنین ایدئولوژی و تبلیغات بظاهر "چپ" در آن نمیتواند ماهیت طبقاتی واقعی آن را از دید ه بیوشاند . بررسی جوانب مختلف سیاست و عملکرد این سازمان همانطور که دیدیم بروشنی و وضوح تمام ایسن حقیقت را مبرهن میسازد . مسئولیت "امپلا" در شکست جنبش رهایی بخش آنگولا و خیانت آن به تمامی مصالح خلق و انقلاب بویژه زمانی آشکار میشود که نقش این سازمان بمثابة ابزار نفوذ و هجوم و سلطهٔ سوسیال امپریالیسم شوروی به آنگولا و برانگیختن جنگ داخلی افشا میگردد .

۴) تجربهٔ آنگولا نشان میدهد که امروز دیگر سوسیال امپریالیسم به نفوذ و رخنه و متد های اقتصادی/سیاسی بسنده نمیکند ، بلکه بیش از پیش به مدخلهٔ مستقیم نظامی در کشورها از طریق برآورد اختن کودتا و یا گسیل ارتش و مزدوروری آورده است . سیاست و عملکرد سوسیال امپریالیسم و مزدوران کوبانی آن ۱۸۰ درجه مقابل "انترنا-سیونالیسم" قرار داشته و چیزی نیست جز توسعه طلبی و جنگ افروزی آشکار و قیحانهٔ امپریالیستی . رهبران جنایتکار کرملین به بهانهٔ "انترناسیونالیسم" آنگولا را به اشغال نظامی خود در آورده و آنرا با امپریالیسم آمریکا میان خود تقسیم کرده اند ، ثروت های آنرا به تازاج می برند و مردم آنرا شدیدا مورد استثمار ، سرکوب و ستم و حشمانهٔ امپریا-لیستی قرار میدهند . آنگولا از سلطهٔ استعمار پرتغال و امپریالیسم آمریکا رها شده و - گواينکه این ابرقدرت هنوز از منافع و نفوذ وسیع اقتصادی در آنگولا برخوردار است - ولی در همان آستانهٔ رهایی، سلطهٔ امپریالیست متجاوز و خطرناک دیگری بر آن حاکم گردید . ببری از يك در خارج شده و کرگی از در دیگر وارد شده است . تجربهٔ آنگولا با روشنی تمام نشان داد که در زمان ما هرگونه امید واهی به سوسیال امپریالیسم شوروی و توهم در مورد باصطلاح " بشر دوستی " و "انترناسیونالیسم پرولتری" این امپریالیسم نوخاسته بمنزلهٔ گشودن دریچه ای است برای نفوذ و رخنهٔ این ابرقدرت به درون جنبش و فراهم آوردن زمینهٔ سلطهٔ نواستعماری آن . مارکسیست لنینیست ها ، انقلابیون و

خلق های انقلابی جهان باید با تمام قوا به افشا و طرد این دشمن غدار و خطرناک انقلاب و خلق بپردازند و صفوف خود را از تزلزل و توهم در این زمینه بگلی و تماماً پاک سازند .

۵) تجربهٔ آنگولا بار دیگر نشان داد که انقلاب تنها هنگامی میتواند پیروز گردد که تحت رهبری طبقهٔ کارگر و حزب واقعی آن قرار داشته باشد . خلق آنگولا بخاطر محروم ماندن از وجود و رهبری چنین حزبی ، علیرغم نبر مسلحانهٔ طولانی و دلاوری ها و قربا-نی های بیشمار ، نتوانست ثمرات و دستاوردهای این مبارزات رهایی بخش را حفظ و تحکیم نموده و تکامل دهد . مارکسیست لنینیست ها و نیروهای اصیل انقلابی آنگولا، به دلیل اشتباهات متعدد نظری و عملی و داشتن توهم و پند ارهای ماورای طبقاتی نسبت به ماهیت بورژوازی و خرده بورژوازی رهبری "امپلا" و ایدئولوژی و ترکیب طبقاتی این سازمان ، بجای توجه به ضرورت مبارزهٔ مستقل مارکسیست لنینیست ها و مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست ، به نادرستی ( ویا امید عبث تغییر سازمان از درون) سیا-ست خود را بر روی مبارزه در چارچوب این سازمان استوار کردند و در نتیجه نتوانستند نقش تاریخی خود را در امر رهبری پرولتاریا و خلق و به ثمر رساندن انقلاب ملی و دمو-کراتیک ایفا نمایند . مارکسیست لنینیست های آنگولا از این نتیجهٔ منفی بدون تردید درس های لازم را فرامیگیرند . هم اکنون عناصر و نطفه های تشکل انقلابی پرولتاریا که در جریان مبارزات طبقاتی پس از اعلام استقلال آغاز شده بود ، در حال شکل گیری و تکامل است . فعالیت انقلابی مستقل توده ها و تشکل آنان در ارگان های متعدد قدرت توده ای در ماه های پس از اعلام استقلال و جریان تشکل روزافزون عناصر انقلابی پرولتری و پیدایش سازمان های مارکسیستی نظیر "سازمان کمونیستی آنگولا" نشانه های این آغاز و شکل گیری است . خلق آنگولا و پیکارگران انقلابی آن از شکست های خود درس میگیرند و با فشرده ساختن صفوف مبارزهٔ خود در راه بیرون راندن گلیهٔ دشمن داخلی و خارجی و ایجاد آنگولای مستقل و شگوفان مضمغانه به پیش میروند . سوسیال امپریالیسم شوروی سرنوشتی بهتر از امپریالیسم آمریکا نخواهد داشت .

\* \* \*

( این مقاله با استفاده از اسناد و مقالات مختلفی ، بویژه یکی از اسناد " سازمان کمونیستی آنگولا " ، تهیه شده است ) .

\* \*



### آنگولا پس از جنگ داخلی

از پایان جنگ داخلی آنگولا و آغاز سلطه سوسیال امپریالیسم در این کشور مدت زیادی نمی‌گذرد، اما در همین مدت کوتاه، میزان استثمار و چپاول این ابرقدرت امپریالیستی و مقاصد و ماهیت واقعی "کمک‌های" آن را بطور انکار ناپذیر نشان میدهد. واقعیات و ارقام زیر بیانگر روشن نتایج شوم سلطه امپریالیسم شوروی و ابعاد غارتگری و چپاول آن است.

سوسیال امپریالیسم شوروی علاوه بر غارت ثروتهای طبیعی و منابع الماس آنگولا، قهوه این کشور را به بهائی ۳۸٪ پائین تر از نرخ جهانی آن خریداری میکند. طبق قرارداد همکاری میان شوروی و آنگولا، برای صید ماهی، از بابت هر سه تن ماهی صید شده در آبهای منطقه‌ای آنگولا توسط شوروی، فقط یک تن آن باید بصورت "مالیات" به آنگولا برسد، معیناً شوروی تمامی ماهی صید شده را بطور غیرقانونی برای خود نگه میدارد، بطوریکه پایتخت (لواندا) با کمبود ماهی روبرو است. اشغال ممتد آنگولا توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران کوبایی اش غلبت اصلی مشکلاتی است که امروز گریبانگیر خلق آنگولا است. از زمان اشغال آنگولا توسط سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران جیره خوار آنان، تولید داخلی کشور بطور سرسام‌آوری فروکش کرده است. رشد روزافزون قیمت‌ها و بویژه قیمت محصولات اولیه مورد احتیاج، ورشکستگی صنایع داخلی، نایابی اجناس مصرفی رایج در بازار، کمبود مواد غذایی، غلات، سبزیجات... همه و همه بیان اوضاع نابسامان اقتصاد کشوری است که تحت سلطه استعمارگران کولمبن قرار دارد.

در زمینه نظامی، آنگولا به یک پایگاه نظامی شوروی در آفریقای مرکزی مبدل شده است. برخلاف وعده‌های سوسیال امپریالیسم مبنی بر تخلیه آنگولا از نیروهای نظامی، تعداد نفرات قشون اشغالگر شوروی/کوبایی فزونی یافته است. امروز ۴۰۰۰ مزدور در منطقه نظامی مرکزی و غربی، ۲۰۰۰ در هر یک از مناطق شمالی، شرقی و جنوبی، ۳۰۰۰ در منطقه "کابیندا" و بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر لواندا مستقر اند. بعلاوه نزدیک به ۴۰۰۰ "مشاور" و "متخصص" روسی و دیگر عمال خارج، در خدمت آنان در مناطق مختلف آنگولا مشغول به کار اند. (یعنی روبهم قریب به ۲۰۰۰۰ سرباز و کارشناس نظامی روس و کوبایی و غیره).

(مستخرج از "خبرنامه پکن"، شماره ۳۷، سال ۱۹۷۷)



## آموزش مارکسیسم

"سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد شود، یعنی مورد مطالعه قرار گیرد."

(انگس)

"انجام امر آزادی جهان رسالت تاریخی پرو - لتاریای نوین است. شناخت شرایط تاریخی و همراه با آن شناخت ماهیت این مبارزه رهائی - بخش و آگاه نمودن طبقات استثمارشونده - که امروز رسالت شرکت در این مبارزه را دارند - به شرایط و طبیعت عملشان، وظیفه بیان تئوریک جنبش پرولتری، یعنی وظیفه سوسیالیسم علمی است."

(انگس)



# سوسیالیسم علمی

## از دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریایی

سرافاز : درباره سوسیالیسم علمی

الف - سوسیالیسم علمی چیست ؟

سوسیالیسم علمی یعنی بررسی و تحلیل روند تاریخی شرایط زیربنائی و روبنائی ای که ضرورتا موجب پیدایش بورژوازی و پرولتاریا و آنتاگونیسم آنها شده است. کشف ابزارحل این تضاد و تصادم آنتاگونیستی در وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ای که از این طریق بوجود آمده است.

ب - سوسیالیسم علمی بمثابة سیستم اندیشه ها و آموزش های مارکس و انگلس از کجا سرچشمه گرفته است ؟

سوسیالیسم علمی از یکطرف ادامه و تکامل جریانات فکری قرن ۱۸ و ۱۹ در زمینه فلسفه، اقتصاد و تئوری های انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم است و از طرف دیگر محصول ضروری مبارزه طبقاتی در دوران سرمایه داری ( در عصر پرولتاریا ) است. بعبارت دیگر، سوسیالیسم علمی یا دکترین مارکس و انگلس :

- ۱ - محصول انتقاد ریشه ای بر سیستم های فلسفی، اقتصادی و سوسیالیستی گذشته دور و بویژه اوایل دوران تکوین سیستم سرمایه داری ( قرون ۱۸ و ۱۹ ) و
- ۲ - مولود واقعیت های اجتماعی نوینی است ( یعنی تضاد های طبقاتی و مبارزات طبقاتی ) که طی قرون ۱۸ و ۱۹ ( یعنی در زمان پیدایش پرولتاریا و رشد مبارزاتش علیه سرمایه ) در اروپا بوجود آمد .

ج - سوسیالیسم علمی شامل چیست ؟

سوسیالیسم علمی یا آموزش مارکسیسم تشکیل شده است از :

- ۱ - بینش علمی تاریخ یا ماتریالیسم تاریخی، یعنی بررسی تکامل جوامع طبقاتی و بطور مشخص: تئوری شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری و تئوری شیوه تولید سرمایه داری ( از لحاظ ساخت اقتصادی، ایدئولوژیک و قضائی/ سیاسی ) .
- ۲ - تئوری انقلاب پرولتاریائی: تئوری دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم .
- ۳ - فلسفه پرولتاریائی یا ماتریالیسم دیالکتیک .

ما از این شماره بتدریج ابتدا ب بررسی تئوری انقلاب پرولتاریائی می پردازیم .

\* \* \*

کوه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر"، با توجه به احتیاجات کنونی و گرایش روزافزون جوانان مسن ما به کمونیسم، و با حرکت از تجارب کار آموزشی در رده گروه، تصمیم گرفته است بخشی از نشریه ارگان را به آموزش مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماژوتسه دون و اصول و مبانی سوسیالیسم علمی اختصاص دهد. این اقدام بویژه در شرایطی که جریانات مختلف التقاطی، شبه مارکسیستی، تروتسکیستی و رویزیونیستی، بویژه دار و دسته ضد انقلاب، کمیته مرکزی، تئوری های غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی خود را به نام مارکسیسم اشاعه و رواج میدهند، ضرورت بیشتری می یابند.



## مبحث اول:

# تعریف و چگونگی پیدایش تئوری انقلاب پرولتاریایی

- ۱) تعریف تئوری انقلاب پرولتاریایی .
  - ۲) چگونگی تکوین تئوری انقلاب پرولتاریایی .
- الف - اوضاع طبقه کارگر اروپا در نیمه اول قرن ۱۹ ( دوره انقلاب صنعتی تا ۱۸۳۰ و دوره ۱۸۴۸ - ۱۸۳۰ ) .
- ب - چگونه مارکس و انگلس این تئوری را پایه ریزی نمودند ؟
- ۱- آغاز فعالیت سیاسی مارکس و انگلس شرکت آنان در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر اروپا .
  - ۲- جمع بندی مارکس و انگلس از پراتیک و پیکار طبقاتی پرولتاریا ، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی با مکاتب و جریانات غیرپرولتری .

## ۱- تعریف

سوسیالیسم علمی همانطور که گفتیم شامل بنیانش علمی تاریخ ( ماتریالیسم تاریخی ) و تئوری انقلاب پرولتاریایی و ماتریالیسم دیالکتیک می باشد . در اینجا ما سوسیالیسم علمی را از لحاظ مسائل اجتماعی / سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار میدهم . به عبارت دیگر ، تئوری انقلاب پرولتاریایی در دوران سرمایه داری و امپریالیسم که بخش لا بنفکی از سوسیالیسم علمی را تشکیل میدهد مورد نظر ما می باشد .

تئوری انقلاب پرولتاریایی " کشف تصادفی این یا آن مغز نبود آمیز " ( انگلس ، تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم ) نبوده بلکه بیان علمی جنبش و حرکت طبقه کارگر از بد و ظهور تا ارتقای آن ( از طبقه ای محکوم ) به طبقه ای حاکم در جامعه و محور کامل طبقات و برقراری نظام کمونیستی در پهنه گیتی است .

خطوط کلی و اساسی سوسیالیسم علمی از دیدگاه تئوری انقلاب پرولتاریایی به شرح زیر اند :

۱- تضاد های گوناگون و مبارزات طبقاتی در عصر سرمایه داری بطور اجتناب ناپذیر انهدام سیستم استثمار انسان از انسان ، حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم را موجب میگردد .

۲- این انهدام هنگامی صورت می پذیرد که پرولتاریا در جریان رشد آگاهی و مبارزاتش و در جریان تشدید بیش از پیش تضاد های درونی جامعه ، بوسیله حزب طبقاتیستش ( حزب کمونیست ) و با اتخاذ یک منشی صحیح ( تاکتیک و استراتژی پرولتری ) ، بطور قهرآمیز ( با توسل به قهر مسلحانه توده های ) دستگاه حکومتی بورژوازی را متلاشی نماید و دیکتاتوری انقلابی خود را برقرار سازد .

۳- در دوران امپریالیسم و در کشورهای نیمه مستعمره ( و یا وابسته ) پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع و انجام انقلاب دیکراتیک نوین و گذار به مرحله سوسیالیستی تنها تحت رهبری پرولتاریا و حزب سیاسی آن میسر می باشد .

۴ - در طول دوران گذار ( ساختمان سوسیالیسم ) پرولتاریا ، دیکتاتوری انقلابی خود را بر بورژوازی ، بر حول مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب در زیر بنا و در رو بنا تا محور کامل طبقات اعمال میکند .

تئوری انقلاب پرولتاریایی توسط مارکس و انگلس در قرن ۱۹ میلادی تدوین گردید و سپس توسط لنین - استالین و مائوتسه دون در ارتباط با تجارت انقلابی روسیه و چین ، تجربه ساختمان سوسیالیسم در این کشورها و تجربه تاریخی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و خلقهای جهان تکامل یافته است . این تئوری بمثابه راهنمای مبارزه دوران ساز پرولتاریا تا ساختمان کمونیسم ، همچنان در جریان پراتیک پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم تکامل خواهد یافت .



## ۲- پیدایش و تکوین

همانطور که در بالا اشاره کردیم، تئوری انقلاب پرولتاریائی "محصول ضروری مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی که در مرحله معینی از تاریخ بوجود آمده‌اند" (انگلس - همانجا) میباشد. بنابراین، طبق تعریف فوق، این تئوری نه در هر شرایط و موقعیت اقتصادی - اجتماعی، بلکه "در مرحله معینی از تاریخ" یعنی در مرحله ظهور پرولتاریا (همزمان و پس از انقلاب صنعتی و پیدایش کارگران صنعتی) و در شرایط مبارزه پرولتاریا با بورژوازی بوجود آمده است. تئوری انقلاب پرولتاریائی (و بطور کلی مارکسیسم)، از آنجا که بیان علمی و تئوریک موقعیت، رسالت و جنبش پرولتاریا در عصر سرمایه‌داری و امپریالیسم است نمیتوانست در شرایط ماقبل سرمایه‌داری، یعنی در شرایطی که پرولتاریا و مبارزات طبقاتی وی علیه سرمایه هنوز شکل نگرفته بود پدید آید.

تکوین تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتاریائی، در شرایط عینی و ذهنی زیر انبام پذیرفت:

- ۱ - تفوق شیوه تولید سرمایه‌داری بر فئودالیسم و رشد مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته اروپائی.
- ۲ - ظهور پرولتاریای صنعتی و گسترش مبارزات طبقاتی او (در جریان انقلاب - صنعتی و پس از آن در اروپا در اواخر قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹).
- ۳ - رشد عامل ذهنی در درون پرولتاریا و بویژه شروع فعالیت هسته‌های مخفی سیاسی کارگری (تشکیل گروهها و حریمات مستقل کارگری که تحت تاثیر تئوریهای سوسیالیسم اتوپیک و کمونیسم تخیلی قرار داشتند).

بنابراین مارکسیسم مانند هر اندیشه و تئوری دیگر، محصول شرایط مادی زیست و مبارزه طبقاتی میباشد. اما تئوری انقلاب پرولتاریائی (و بطور کلی مارکسیسم) بطور "خود بخودی" و بدون دخالت و نقش عناصر آگاه بوجود نیامده است. مارکس و انگلس بمثابه عناصر آگاه و پیشرو پرولتاریا:

- با شرکت مستقیم در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل ساختن آن  
 - با رهبری و هدایت این مبارزات و جمعیندی از مبارزات و قیامهای کارگری و توده‌ای  
 - با جمعیندی از تئوریهای سوسیالیستی اتوپیک و جهان بینی های غیر پرولتاری و تخیلی ورد بالکتیکی آنها،  
 - با مطالعه، بررسی و تحقیق در مسایل اقتصادی - سیاسی و اجتماعی و فلسفی دوران ماقبل سرمایه‌داری و زمان خود،

موفق میگردد تئوری انقلاب پرولتاریائی را تدوین نمایند.  
 در زیر بطور مشخصه بررسی نکات بالا میگردانیم و نشان میدهم در چه شرایط و چگونه مارکس و انگلس این تئوری را بوجود آوردند.

الف - اوضاع طبقه کارگر اروپا (اروپای غربی) در نیمه اول قرن ۱۹

در این جا سعی میکنیم در خطوط اساسی، اوضاع و شرایط جنبش کارگری اروپا (انگلیس، فرانسه و آلمان) را که مستقیماً در تکوین سوسیالیسم علمی نقش ایفا نمودند شرح دهیم. از لحاظ رشد کمی و کیفی، جنبش کارگری اروپا را میتوان به دو دوره تقسیم نمود.

۱ - دوره انقلاب صنعتی (نیمه دوم قرن ۱۸) تا ۱۸۳۰

در این دوره جنبش کارگری اروپای صنعتی (جنبش پرولتاری مدرن آن) در حالت نطفه‌ای قرار داشت و در همه جا (بخصوص در فرانسه) "تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا هنوز در مرحله اولیه رشد خود قرار داشت" (انگلس) و جنبش مستقل کارگری ضعیف بود. از آنجائیکه پرولتاریای صنعتی در حال تکوین بود و با خرید بقایای مناسبات ماقبل انقلاب صنعتی (مناسبات پادشاهی مانوفاکتور و مناسبات شاگرد - استادی پیشه‌وری...) را حمل مینمود، هنوز نمیتوانست بطور مستقل (مستقیماً از بورژوازی) عمل نماید. فقط در پایان قرن ۱۸ و بویژه در طی نیمه اول قرن ۱۹ بود که طبقه کارگر به مبارزه مستقل خود علیه بورژوازی بصورت یک طبقه "مردود"، آغاز نهاد. در این دوره ایدئولوژیها و سازمانهای مخفی سیاسی مربوط به این طبقه در حال نضج، تشکیل یافتند. کارگران به برخی مقاومتها و ایجاد انتلافاتی مبارت میوزیدند. گرایشات حاکم بر این سازمانهای مخفی کارگری ملغمهای بود از



در این دوره است که نتایج اقتصادی - اجتماعی انقلاب صنعتی بیش از پیش در اروپا نمایان میشود . رشد شهرها - توسعه صنعت و تجارت - تمرکز و فزونی کمی پرولتاریا - فقر دائمی و پرولتاریزاسیون پیشموری . . . و غیره آن تغییرات حاصله از انقلاب صنعتی بود که باعث تقویت و رشد جنبش کارگری گردیدند . در این دوره ما شاهد رشد و گسترش جنبش مطالباتی - اقتصادی کارگری ( ترید یونیسم ) و مبارزات و قیام های کارگری میباشیم .

### \* جنبش کارگری در انگلیس ( " چارتمس " )

همانطور که انگلیس قبل از سایر کشورها به راه تکامل سرمایه داری گام نهاد ، جنبش طبقه کارگر این کشور نیز زود تر از کشورهای دیگر آغاز و رشد یافت . انگلیس کشوری بود که در آنجا " آنتاگونیسم بین پرولتاریا و بورژوازی بیش از کشورهای دیگر رشد یافته " بود . ( انگلس - آثار نظامی )

در آلمان مساله اصلی زندگی سیاسی انگلیس دموکراتیک شدن شیوه انتخابات بود زیرا به موجب قوانین وقت فقط نمایندگان ملاکان ( اشرافیت منکی بر زمین ) و متولان به پارلمان راه می یافتند و بورژوازی اقلیت پارلمان را تشکیل میداد . وجود این قوانین یکی از بقایای فئودالیسم در زندگی سیاسی کشور بود که مانع پیشرفت بورژوازی می گردید . در سالهای ۱۸۱۵ و ۱۸۱۹ قوانینی از مجلس ( که سخنگوی منافع فئو - دالیهای انگلیس بود ) گذشت که جلوی رونق رشته بزرگ صنایع بافندگی انگلیس را می گرفت و بسود فئودالها و به زیان بورژوازی ( و استثمار هرچه بیشتر پرولتاریا ) می انجامید . در این شرایط بورژوازی برای تغییر قوانین انتخاباتی به مبارزه سیاسی با فئودالها پرداخت و سازمانهای سیاسی خود را بوجود آورد .

در همین زمان طبقه کارگر انگلیس به صحنه مبارزه سیاسی وارد میگشت . جنبش کارگری انگلیس از اواخر قرن ۱۸ شروع شده بود که در آغاز به صورت شکستن و نابودی ماشینها پدیدار شد . کارگران از این طریق به ضلالتی بودن ساعات کار ( ۱۴ تا ۱۶ ساعته ) و رواج کار زنان و کودکان و ناچیز بودن دستمزدها و اخذ جریمه و باج اعتراض می کردند . علت روی آوردن کارگران به این شیوه مبارزه آن بود که کارگران دارای منشاء پیشه وری و دهقانی بودند . در آن زمان آنها به ضرورت استقرار ماشین در تولید آگاه نبودند و ماشین را مسئول فلاکت و وضع ناهنجار خود میدانستند . این جنبش نام لوید بیسم بخود گرفت ( ماء خون از نام کارگری موسوم به " لوید " که گویا برای نخستین بار برای رهایی از استثمار ماشین خود را نابود ساخت ) .

جنبش کارگری انگلیس چنان گسترش یافت که دولت به گذراندن قانونی اقدام کرد که بموجب آن کسانی که به ماشینها آسیب میرسانند به حبسهای طولانی محکوم میشوند . چند سال بعد ( ۱۸۱۳ ) قانون دیگری به تصویب رسید که این مجازات را ناهمگام تر کرد .

در آغاز قرن ۱۹ کارگران در مبارزه برای اصلاح شیوه انتخابات نقش فعالتری ایفا نمودند . بویژه کارگرانی که در مراکز صنعتی بزرگ نظیر لندن منچستر بیرمنگام - منچستر و زیستند . دولت انگلیس از ترس گسترش بیشتر جنبش و بمنظور بر آوردن خواست بورژوازی بزرگ در سال ۱۸۳۲ قانونی گذراند که بموجب آن به کسانی که دارای درآمد قابل توجهی بودند حق رای داده میشد . کارگران از این تغییر شیوه انتخابات چیزی به دست نیاموردند و در نتیجه با سلب امید از بورژوازی به تشکیل سازمانهای ویژه خود پرداختند که بدنبال آن " انجمن کارگران لندن " تشکیل یافت ( ۱۸۳۶ ) . یک سال بعد ، این انجمن برنامه ای جهت اصلاح قانون انتخابات بنام " منشور خلق " ارائه داد . به همین جهت ، این جنبش نام " چارتمس " ( " چارت " به معنی منشور ) به خود گرفت . جنبش چارتمستی پس از انتشار منشور رشد بیسابقه ای در انگلیس یافت . علاوه بر تظاهرات و میتینگهای متعدد ( در گلاسکو و منچستر یا شرکت ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر در مه ۱۸۲۸ ) انجمن شاخه های خود را در هر مانوفاکچر ، فابریک ، کارگاه روستا و غیره بوجود آورد . در اولین کنگره حزب " چارتمستی " در لندن ، در فوریه ۱۸۳۹ ، کوانسیونیی جهت رهبری جنبش چارتمستی برگزیده شد . این کوانسیون برای استقرار حق رای عمومی و مخفی ، تقسیم مساوی نواحی ، الغای کلیه شروط نمایندگی ، تجدید انتخابات سالانه پارلمان . . . به مبارزه پرداخت . جناح پیگیر بورژوازی که تا آن زمان با چارتمست ها همکاری مینمود با مشاهده جنبه های جنبش ، از انجمن و همچنین از مبارزه برای اصلاحات بورژوا - دموکراتیک کناره گیری کرد . از آن پس چارتمس به صورت جنبشی صرفا کارگری درآمد . انجمن ملی چارتمستها در ژوئیه ۱۸۴۰ تشکیل شد که دارای مشخصات ویژه جنبش طبقه کارگر بود . این سازمان دارای اساسنامه و کمیته اجرایی دائمی بود که اعضای آن مقرری منظم دریافت میداشتند . انجمن منشور تازه ای که اینک حاوی یک رشته مطالبات اجتماعی بود تنظیم و تدوین نمود . این منشور به ویژه به افشای شرایط دشوار زندگی کارگران ، جنبه برده وار کار و استبداد سیاسی میپرداخت . انجمن توده های کارگر را در راه مطالبات اقتصادی سیاسی بسیج نمود و در نتیجه موجی از اعتصابات در سالهای ۴۰ سراسر کشور را فرا گرفت . در سال ۴۷ پارلمان مجبور شد قانونی به تصویب برساند که بنا بر آن ساعات کار در ده ساعت تثبیت گردید . همانطور که بعدا خواهیم دید جنبش چارتمستی نقش مهمی در پیدایش افکار سوسیالیستی در اروپا و بویژه در انگلیس و تاثیر بزرگی بر روی ماکس وانگلس داشت .



علاوه بر این در این دوره جنبش سندیکایی ( تریونیونیسم ) نیز در انگلیس که در آن اوج نقش بسزایی داشت، گسترش یافت. این جنبش کارگری - سندیکایی ( که بقول انگلیسیهاست با جنبش سیاسی چارتریستی امتزاج مییافت تا مجموعاً یک جنبش سوسیالیستی را تشکیل دهد ) ( ۱ ) به "آونیسم" معروف بود.

#### \* جنبش کارگری در فرانسه

در این دوران، جنبش کارگری فرانسه از لحاظ سیاسی پیشرفته ترین جنبش کارگری اروپا بود. ("پرولتاریای آلمان تئوریکترین پرولتاریای اروپاست همانطور که پرولتاریای انگلیس بهترین سندیکالیست و پرولتاریای فرانسه سیاستمدار پرولتاریای اروپا بشمار میآید" انگلس - "نوشته های نظامی") کارگران فرانسه که در جریان انقلاب کبیر مکتب رزمندگی را در مقابل علیه ستم و استبداد طی کرده بودند، فعالانه در مبارزه علیه نظام موجود شرکت داشتند.

در فرانسه از اواخر قرن ۱۸ تا اواسط قرن ۱۹ ( دوران مورد نظر ما ) مبارزات، خیزشها و قیامهای کارگری متعددی روی داد. این مبارزات در کشوری رخ میداد که از لحاظ اقتصادی ( رشد سرمایه داری ) و سیاسی، کشوری عقب مانده بود. در دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک ۱۷۸۹، پلینها که نطفه های کم و بیش رشد یافته طبقه کارگر را تشکیل میدادند همراه با بخش رادیکال بورژوازی قدرت سیاسی را برای مدت کوتاهی یعنی در دوره سوم انقلاب کبیر ( ژوئن ۱۹۷۳ تا ژوئیه ۱۷۹۴ ) در دست گرفتند. اما از آنجائیکه شرایط مادی لازم برای محاکمیت سیاسی بورژوازی فراهم نشده بود پیروزی پرولتاریا نمیتوانست فقط موقتی باشد. ( مارکس "انتقاد اخلاقی و اخلاقی انتقادی" )

در دوران انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه ( ۱۷۸۹ - ۱۷۹۴ ) پلینهای متشکل شده، چپ ترین جناح مجلس را تشکیل میدادند و به "آنراژه" ( خشمگین ) ملقب شده بودند. جنبش آنان از سال ۱۷۸۹ شروع شده بود و "محل اجتماعی" نام تشکیلات آنان بود. یکی از مهمترین ایدهولوژیهای "محل اجتماعی" کلود فوشه بود. او پیشنهاد میکرد که زمینها را بطور مساوی بین دهقانان تقسیم کنند، مالکیت بزرگ محدود شود و تمام بورژواها را بکار کردن وادار سازند. رهبران دیگر گروه آنراژه ها، مبارزین نامی چون: "واله"، "دولنیویه"، "لوکتر"، "رو" و... بودند. ( رجوع شود به "خانواده مقدس" صفحه ۱۴۵ )

اولین جوانهای افکار کونیستی در همین دوره توسط "بابوف" ( پایه گذار "انجمن مخفی مساوات طلبان" ) ظاهر میشود که در سال ۱۷۹۷ توسط ضد انقلاب سرکوب میگردد. در دورانهای بعد نیز پرولتاریا چندین بار بپاخاست. در انقلاب ۱۸۳۰، کارگران

یکبار دیگر برای تصرف قدرت سیاسی قیام کردند ولی این بار نیز بعلم مختلف ( که مهتمترین آنها بر اساس جمع بندی های مارکس و انگلس از قیامهای نافرجام پرولتاریای فرانسه، ضعف طبقه کارگر و عدم وجود سازمان رهبری کننده بود ) شمره انقلاب را بورژوازی رسود.

یکسال بعد دوباره پرولتاریا علیه نظام موجود به اعتراض و شورش بر میخیزد و این بار قیام کارگری از شهر لیون آغاز میشود ( ۱۸۳۱ ) . قیام ۱۸۳۱ لیون نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری، نه تنها فرانسه بلکه سراسر جهان بشمار میآید. پس از این قیام جنبش کارگری هم از لحاظ کیفی و رزمندگی و هم از لحاظ کمی جهشی رو بجلوی - میکشد. در قیام لیون کارگران دیگر مانند دوران انقلاب ۱۸۳۰ فقط نقش عاملین اصلی را ایفا نمیکردند بلکه همچنین در مقابل بورژوازی به تنهایی میزبیدند و ابتکار عمل را برای بسر انجام رساندن انقلاب در دست داشتند. این قیام و قیامهای بعدی پرولتاریا ( قیام مجدد در لیون در سال ۱۸۳۳، با درخواست اضافه دست - مزد و قیام های دوران انقلاب ۴۸ - ۵۰ و ۵۰۰ ) نقش مهمی در تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی بازی کردند.

از سالهای ۱۸۴۰ بعد پرولتاریای فرانسه، ارگانهای سیاسی - تشکیلاتی مخفی خود را بوجود آورد. هسته ها و کلوب های مخفی با گرایشات "کونیسم تخیلی" بوجود آمد. نشریات مختلف انقلابی - سوسیالیستی و کونیستی انتشار یافت. "زحمتگشان مساوات طلب" یکی از این جوامع مخفی بود که در سال ۱۸۴۰ بوسیله کونیستهای فرانسوی بوجود آمد. اعضا این انجمن خود را با بویست میخواندند. این جامعه اساساً از کارگران تشکیل میشد. "بشر دوستان" نام یکی دیگر از این اجتماعات با بویستی بود. برخی از این جوامع تحت تاثیر یک انقلابی ماتریالیست فرانسوی بنام "تئودور دزمو" قرار داشتند. ( ما در بخش های بعدی با بررسی فعالیت مارکس - انگلس در رون جنبش کارگری فرانسه، نقش این هسته های کونیستی کارگری را در تکوین تئوری انقلاب پرولتاریا نشان خواهیم داد. )

#### \* جنبش کارگری در آلمان

آلمان در سال های ۱۸۴۰ ( قبل از وقوع انقلاب بورژوازی ) به چندین دولت مستقل تقسیم شده بود. در آنجا هیچ دولت متمرکزی که بتواند پایه تکامل سرمایه داری باشد وجود نداشت و روابط بازرگانی میان دولت های گوناگون آن، با مانع سد های گمرکی مواجه بود. در چنین شرایطی مشکلات متعددی بر سر تکامل سرمایه داری در این کشور قرار داشت و رشد شهرها و صنایع به کندی انجام میگرفت. مثلاً در دهه ۱۸۴۰، ۱۲۰ شهر بزرگ آلمان رویهم جمعیتی کمتر از پاریس را در بر میگرفت. انقلاب



صنعتی در آلمان در نیمه قرن نوزدهم تازه مراحل اولیه خود را طی میکرد .  
 بورژوازی جیبون آلمان با اینکه با مساله انجام انقلاب بورژوازی روبرو بود برای کسب قدرت نیازمند ایجاد يك دولت متمرکز بود ، معینا ترجیح میداد که بجای طرح مساله تغییر رژیم سیاسی تنها بیک رشته اصلاحات دست زند . ظهور طبقه کارگر آلمان در برتر از طبقه کارگر انگلیس و فرانسه بود . طبقه کارگر آلمان مبارزه خود را در نیمه قرن ۱۹ آغاز کرد و از اینزمان در صدر تشکیل سازمان های خاصو اعلام خواستهای خود برآمد ، این سازمانها به علت فقدان دمکراسی در آلمان ، در آغاز توسط کارگران پناهنده و مهاجر در خارج از کشور ( سوئیس ، انگلیس و فرانسه ) تشکیل شدند . " این سازمانها کوشیدند جنبش کارگری آلمان را از خارج هدایت کنند ولی رابطه آنها با کارگران ایالات مختلف آلمان ضعیف بود " . در بین این اتحادیه ها معروفترین آنان " جامعه داد خواهان " در پاریس بود که گرایش نزدیک به باوبویسم ( کمونیستی تخیلی ) داشت .  
 در داخل کشور ، کارگران برای حقوق خود آشکارا به مبارزه میپرداختند . قیام کارگران در ناحیه سیلیزیا در پیشرفته ترین منطقه صنعتی آلمان در سال ۱۸۴۴ یکی از مهمترین خیزش های کارگری در اروپا در سالهای قبل از انقلاب ۱۸۴۸ بحساب میآید .

#### نتیجه گیری

پس از ۱۸۳۰ ، طبقه کارگر اروپا نقش بیش از پیش مهمی در صحنه تاریخ ایفا مینماید . پرولتاریا سازمانهای مستقل خود را بوجود میآورد . او دیگر با " دشمن دشمنان " خود سروکار ندارد بلکه مستقیما با دشمن خود یعنی بورژوازی میجنگد و " تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوازی از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را بخود میگیرد " . ( مانیفست ص ۷۰ فارسی ) پرولتاریا بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف میزند . مبارزه او به مطالبات اقتصادی محدود نمیگردد ، بلکه در خواستهای سیاسی را نیز شامل میشود . ( جنبش چارتریستی در انگلستان ) . علاوه بر این مبارزات کارگری در برخی موارد به اشکال قهرآمیز و بصورت قیام ، تجلی میابد ( قیام کارگران سیلیزیا در آلمان ) . این رشد و تکامل مبارزات کارگران و تاثیر و نفوذ عناصر آگاه پرولتاری بالاخوه به ایجاد هسته ها و جمعیت های مخفی سیاسی با گرایشات کمونیستی برای هدایت رهبری و سازماندهی مبارزات کارگری منتهی میگردد .  
 در چنین شرایط عینی و ذهنی و در پیروسیه تکامل این مبارزه است که تئوری انقلاب پرولتاریایی توسط مارکس و انگلس تدوین میگردد .

ب - چگونه مارکس و انگلس تئوری انقلاب پرولتاریایی را پایه گذاری کردند؟

مارکس و انگلس به مثابه عناصر آگاه و پیشرو جنبش پرولتاریا ، تئوری انقلاب پرولتاریایی را در جریان شرکت در مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، رهبری و هدایت این مبارزات و همراه با آن تحقیق ، بررسی و مطالعه وضعیت طبقه کارگر ( شرایط و پیدایی ، رویشن و رسالت آن از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی ) ، جمع بندی از مبارزات کارگری و دستاوردهای آن و بالاخره در جریان مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک با کلیه نظرگاههای تخیلی و غیر پرولتاریایی پایه گذاری و تدوین نمودند ( ۲ ) .

#### ۱ - آغاز فعالیت سیاسی مارکس و انگلس در مبارزه طبقه کارگر

مارکس فعالیت سیاسی خود را با مبارزه علیه رژیم بوروکراسی - فئودال پروس و برای دفاع از آزادیهای تحدید شده بوسیله استبداد سلطنتی پروس آغاز نمود ( ۱۸۴۲ - ۱۸۴۳ ) . مارکس در آن موقع پیرو نظرات جناح چپ مکتب هلگ بود . در این زمان مارکس به اتفاق برخی دیگر از هلگی های چپ و عناصری از بورژوازی لیبرال و رادیکال روزنامه های بنام راینیشه تسایتونگ ( روزنامه راین ) در آلمان انتشار میدادند . این روزنامه مخالف رژیم یک سال و اندکی بیشتر اجازه انتشار نیافت . دوره روزنامه نگاری مارکس معروف به " دوره راینیشه تسایتونگ " نقش مهمی در تحول نظریات مارکس داشت . این تحول را میتوان در نکات ذیل خلاصه نمود :

- در این دوره بود که مارکس وارد صحنه مبارزه سیاسی میگردد .

- در باره اوضاع و احوال دهقانان تالکار در موزل ، مساله مالکیت ارضی و هم - چنین یک سلسله " مسایل مادی " دیگر مقالاتی از طرف مارکس در این روزنامه انتشار یافت . این " فعالیتها ، مارکس را متقاعد ساخت که وی باندازه کافی با اقتصاد سیاسی آشنا نیست و باید مجدداً به مطالعه این موضوع " بپردازد . ( لنین - مارکس انگلس و مارکسیسم )

- همکاری هلگی های چپ با دمکرات - بورژواها در بری نیایید . بورژوازی در مقابل ممنوع شدن روزنامه توسط دولت پروس عکس العملی از خود نشان نداد . قبل از آن نیز عناصر بورژوا - لیبرال که در تهیه روزنامه همکاری میکردند ، مواضع قاطعی در برابر فشار سانسور دولت نداشتند . مارکس به این نتیجه میرسد که امر رهائی آلمان " به دست مردم رنجور " امکان دارد . ( سال ۴۳ ) در این دوره بود که مارکس با گرایش انقلابی - دمکراتیک تسویه حساب میکند و با مطالعه آثار تئوریک های کمونیست فرانسوی و آلمانی از جمله " تئودور دزانی " ، " اویت لینگ " ، " شناین " و " هس " به



کونینسم کراپیش میباید .

— بالاخره جد این از هگلیم و گرایش به ماتریالیسم فویر باخ در این دوره صورت میبندد .

لنین در ارتباط با تاثیر " دوره راینیشه تسایتونگ " بر روی مارکس مینویسد :

" در این جاست ( منظور سالهای ۴۲-۴۳ ) که مارکس سرد بپور روزنامه راینیشه تسایتونگ بود ، که مبینم مارکس از ایدالیم به ماتریالیسم و از دمکرا-تیسم انقلابی به کونینسم میگراید . ( لنین - کارل مارکس - جلد ۲۱ ص ۷ ) .

در پائیز ۱۸۴۳ مارکس به پاریس عزیمت میکند و در آنجا با جنبش کارگری فرانسه و جوامع کونینستی کارگری پاریس مستقیماً در ارتباط قرار میگیرد . در این زمان جوامع و هسته های کونینستی مختلفی در پاریس ( و سایر شهرهای کارگری فرانسه ) تشکیل یافته بود که عمدتاً کارگران کارگاههای پیشموری - شارگردان و پیشه وران - را دربر میگرفت . این جوامع به تبلیغ وسیع افکار کونینستی در بین پرولتاریای پاریس مبادرت میورزیدند ( ۳ ) .

مارکس با رهبران این جوامع تماس حاصل کرد و در جلسات کارگری شرکت نمود ، او با " جامعه " کونینستی اخستوت " که روزنامه ای به این نام منتشر مینمود ارتباط برقرار کرد . این روزنامه دو جریان کونینستی آن دوره را متشکل کرده بود : " کونینست های ماتریالیست " و هواداران فلورا تریتستان . این دو جریان فکری کونینستی - کارگری را مارکس - انگلس جمع بندی و سنتز نمودند . رهبران آیننده جنبش کارگری بین المللی - مارکس و انگلس - شدیدا تحت تاثیر این جوامع ، فعالیت آنها و اصالت مبارزه کارگران کونینست عضواً این تشکلات قرار گرفتند .

" شما باید در یک جلسه کارگران فرانسه شرکت کنید تا به جهد و کوشش خاص دور جوانی و خصایل والای این انسانها که بعلت کار طاقت فرسا از پا افتاده شده اند بین ببرید . . . تاریخ در میان این " وحشی های " جامعه متمدن ما نطفه عملی رهایی انسانها را بوجود میاورد . . . " ( نامه ای به فویرباخ - اوت ۱۸۴۴ - مارکس ) .

در همین ارتباط در " دستنویسهای اقتصادی و فلسفی " بسال ۱۸۴۴ مارکس مینویسد :

" هنگامیکه کارگران کونینست جلسه میگذازند قبل از هر چیز هدف آنان منالسه مکتب تبلیغ و غیره است . اما در عین حال آنان احتیاج جدیدی را از آن خود مینندند - احتیاج به تجمع - و آن چیزی که بنظر میرسد یک وسیله است ، بیگ هدف تید بی میگردد . نتایج درخشان این جنبش عملی را میتوان موقعی

مشاهده نمود که کارگران سوسیالیست فرانسه دور هم جمع میشوند . . . برادری و انسانیت در نزد آنان یک جمله توخالی نیست بلکه یک حقیقت است و در چهره های ضمخت و بی حس ناشی از کار آنان تمام اصالت بشریت میدرخشد . "

در آوریل - مه ۱۸۴۴ مارکس با " جامعه داد خواهان " که پیشموران کونینست آلمانی ( تبعیدی سیاسی ) در فرانسه را متشکل کرده بود تماس برقرار میکند . گزارش پلیس فرانسه ( اول فوریه ۱۸۴۵ ) از " حضور فعال " مارکس در جلسات مختلف شعبه پار-یسی جامعه سخن میزند . جوامع مخفی انقلابی آلمان در فرانسه بموازات جوامع مخفی فرانسوی ( جمهورییخواهی ) رشد میکردند و با یکدیگر در تماس بودند .

جامعه داد خواهان " در سال ۱۸۳۶ تاسیس شد و بسرعت به یک جامعه مخفی با گرایش نئو-بابویستی تبدیل گردید . این جامعه طبق برآورد آرنولد روز ( \* ) هزار نفر عضو داشت و در ارتباط نزدیک با " جامعه موسمی " بود . از سال ۳۹-۴۱ مرکز اصلی " جامعه موسمی " به لندن انتقال یافت . آثار " ویلهلم ویلتینگ " که بقول انگلس " اولین تظاهر تئوریک و مستقل پرولتاریای آلمان " است ( " چند کلمه در باره تاریخ جامعه " . . . ) و تاثیر بزرگی در تکوین تئوری انقلاب پرولتاریائی داشت ( دستنویس های ۴۴-۴۵ ) بیان خواستها و تمایلات ایدئولوژیک پیشموری " پرولتیزه " شده ای بود که " جامعه داد خواهان " سازمان پیشقراول آنها را تشکیل میداد .

فعالیت اجتماعی انگلس نیز از اوایل سالهای ۱۸۴۰ بعنوان یک هگلی انقلابی بی چپ آغاز میگردد . او در آن زمان در آلمان در روزنامه ها و مجلاتی که مارکس در آنها شرکت داشت و همچنین در " روزنامه رن " که به مدیریت مارکس اداره میشد بنوشتن مقالات اجتماعی میپرداخت . در سال ۱۸۴۲ انگلس برای کار در تجارتخانه ای کنه پدرش یکی از شرکا آن بود به منچستر میروید . در این مسافرت و در مدت اقامت در بزرگترین شهر کارگری و مرکز صنایع انگلس او به نیرو و قدرت پرولتاریا آگاه میشود .

" کار انگلس تنها نخستین در دفتر کاخانه نبود بلکه به کوی های کثیفی که کارگران در آن میزیستند رفت و آمد میکرد و فقر و ادبار آنها را بچشم میدید . معهد او بمشاهدات شخصی خونگشا نمیکرد بلکه در عین حال تمام آنچه را که پیش از او در باره وضع طبقه کارگر انگلستان نوشته شده بود مطالعه میکرد و همچنین تمام اسناد رسمی را که امکان دسترسی به آنها وجود داشت بدقت مطالعه میکرد . حاصل این مطالعات و مشامعات تالیف کتاب " وضع طبقه زحمتکش در انگلستان " بود که در سال ۱۸۴۵ انتشار یافت . . . انگلس پس از رفتن به انگلستان سوسیالیست شد . در منچستر با رهبران جنبش کارگری آنزمان انگلستان ارتباط برقرار کرد و به نوشتن مقالات در نشریات سوسیالیستی انگلستان

( \* ) هگلی چپ که با مارکس رنگارش " سالنامه های فرانسوی آلمانی " ( ۱۸۴۳ ) همکاری کرد .



پرداخت . ( لنین - انگلس " کلیات آثار - جلد ۲ ص ۹ تا ۲۲ )

در انگلستان انگلس با جنبش چارتیستی و رهبران آن تماس برقرار کرد . ( مارکس نیز برای اولین بار در ژوئیه - مه ۱۸۴۵ هنگام اولین اقامتش در انگلستان با " چپ چارتیستی " ( هارنی و جونز ) تماس برقرار کرد .

در بین سالهای ۴۲-۴۵ مارکس و یوزفه انگلس مقالات بسیار زیادی در باره جنبش کارگری اروپا ( برتزه انگلستان ) نوشتند . همکاری نزدیک مارکس و انگلس از اواخر ۴۴ ( سپتامبر ۴۴ ) آغاز میشود . از این پس مارکس و انگلس به اتفاق هم و تا آخر عمر به فعالیت عملی در درون جنبش کارگری اروپا ( سازماندهی و رهبری آن ) و تدوین

تئوری سوسیالیسم علمی میپردازند .  
در آلمان انگلس از شرایط مساعد مبارزاتی که شورشهای کارگران سیلزی در آن کشور بوجود آورده بود ، استفاده میکند و امر تبلیغ و آرتیاسیون و سازماندهی در بین پرولتاریا را توسعه میدهد . در نوامبر - اکتبر ۴۴ " در همه جا " به ابتکار انگلس و گروههای کونیستی محلی که در ارتباط با مارکس و انگلس بودند " اجتماعات برای بهبود شرایط کارگران " تشکیل میشود . ( نامه انگلس به مارکس - ۱۸۴۴ ) .

انگلس در مجامع مختلف کارگری و اتحادیه های فرهنگی توده های و انجمن های آموزش کارگران به سخنرانی و مبارزه علیه نفوذ افکار واند پشه های غیر کونیستی ( علیه روز و دیگران که از مارکس - انگلس بر سر مسایل انقلاب و سوسیالیسم جدا شده بودند ) میپردازد .

در سال ۱۸۴۵ مارکس و انگلس در بلژیک ( بروکسل ) مسکن گزیدند و در آنجا به سازماندهی جنبش کونیستی و کار در شعبه " جامعه داخواهان " و تکمیل تبعاً خویش میپردازند . ۱۰ انگلس در سالهای ۴۵-۴۷ به پاریس میروید و برای بسط و غلبه نظریات خود و مارکس در بین کارگران آلمانی مقیم پاریس ( در شعبه پاریس جامعه داخواهان ) مبارزه میکند . در نتیجه فعالیت و مبارزه انگلس با سوسیالیست های اتوییک و خرده بورژوا ( هواداران پروون و ویلینگ ) بود که در " جامعه " انشعاب صورت میگردد و رهبری آن بدست " شعبه انگلس " که بیشتر تحت تاثیر نظرات مارکس و انگلس قرار داشت می افتد . این جامعه بعداً نام " اتحادیه کونیستها " بخود میگیرد . در بلژیک در اوایل سال ۴۶ مارکس و انگلس " کمیته مکاتبات کونیستی " را بمنظور جمع کردن نیروهای سوسیالیست و کونیست اروپا در یک شبکه بین المللی ، بوجود آوردند . این کمیته ارتباط وسیعی با محافل مختلف کونیستی - کارگری و مشخصاً با محافل زبر برقرار نمود .

- انگلستان ، جناح چپ چارتیسم .

- آلمان ، " اتحادیه کارگری آلمان ، کارگران سیلزی ، کیپل ، وستفالی ، البرفسلد ،

کلسن . . . . .  
( از فرانسه پروون و انیثن کابه حاضر به همکاری نشدند ) .

این کمیته در واقع اولین کوشش بسیار مهم مارکس و انگلس برای تشکیل انترناسیونال کارگری بود که هنوز در مرحله ایجاد اولین تماسها قرار داشت . در بلژیک مارکس و انگلس با فعالین کونیست آلمانی که برای سازماندهی جنبش کارگری و کونیستی اروپا از شهر به شهر دیگر میروقتند در تماس مدام بودند . در آن زمان و تا مدت چند سال مارکس و انگلس مقالات آموزشی مختلفی برای فعالین و کارگران مینوشتند . به تجزیه و تحلیل وقایع انقلابی هر کشوری برای کارگران سایر کشورها میپرداختند و از آنها جمع بندی علمی و تئوریک برای فعالیت جنبش کارگری بین المللی بعمل میآوردند . ( تعداوا این نوشته ها و مقالات تحلیلی از شرایط و مبارزات کارگری بسیار است . رجوع شود به " حزب طبقاتی " ص ۹۸ ) .

اواخر اوت ۴۷ اتحادیه کارگران آلمانی در بلژیک بوسیله مارکس و انگلس برای روشن گری کارگران تشکیل شد ( ۴ ) و نیروهای پرولتاری انقلابی در آن شرکت داشتند . در اوایل سال ۴۷ اولین کنگره " جامعه داخواهان " در لندن با حضور انگلس تشکیل میشود . در این کنگره جامعه داخواهان با رها کردن کونیسم تخیلی - بسوی پذیرش کونیسم علمی روی میآورد و " اتحادیه کونیستها " ( یا " جامعه کونیستها " ) نام میگیرد . در کنگره دوم که در آخر نوامبر ۱۸۴۷ تشکیل گردید مارکس و انگلس هر دو شرکت داشتند و از طرف کنگره ماموریت یافتند یک برنامه حزبی که حاوی تجزیه و تحلیل نظری و دستورهای علمی مشروح باشد برای انتشار تنظیم نمایند و به این طریق ، باینه حزب کونیسم بوجود آمد .

" ضمناً ( در بلژیک ) این موقعیت نصب او شد که اتحادیه کارگری آلمان را در بروکسل تاسیس کند و به این ترتیب مارکس وارد آرتیاسیون علمی شد . از زمانی که او و رفقای سیاسیش در ۱۸۴۷ به عضویت سازمان عدالت طلبان - که سازمانی مخفی بود و از مدت ها قبل فعالیت داشت - در آمدند این موضوع برای او بسیار اهمیت تر شد . اکنون دیگر تمام ضوابط درگرون شده بودند و ارتباط های بیکه تا کون کما بیش توطئه گرانه بودند اینک بیک سازمان ساده تبلیغات کونیستی - که صرفاً بر حسب ضرورت مخفی بود - مبدل شدند . و این اولین تشکیلات حزب سوسیال دمکرات آلمان بود . شعبه های سازمان در تمام نقاطی که اتحادیه های کارگری آلمانی یافت میشد وجود داشت و تقریباً در تمام اتحادیه های کارگری انگلستان بلژیک فرانسه سوئیس و بسیاری اتحادیه های آلمان سهم بسزایی داشت . البته سازمان ما اولین سازمانی بود که خصلت انترناسیونال



مجموعه جنبش کارگری را برجسته ساخت و آثار عملا نیز اجرا کرد . انگلیسی - ها ، بلژیکی ها ، مجارها ، لهستانی ها و غیره در آن عضویت داشتند .  
 ( آثار مارکس و انگلس ، ترجمه فارسی مانفشارات سیاهک ، ص ۲۸ )  
 در همین زمان پس از دیدار دوم مارکس و انگلس در بلژیک و شروع فعالیت مشترک آنها در زمینه علمی - ( سازماندهی جنبش کارگری و کونیستی بطور سیستماتیک و همه - جانبه ) - و تئوریک - ( تکوین تئوری کونیسم علمی که با کونیسم تخیلی فرقه های مخفی انقلابی آن دوره در زبندی کامل مینمود ) انگلس مینویسد :

" هر دو ما ( منظور مارکس و انگلس ) با تمام آنچه که در وجود خود داشتیم به جنبش سیاسی گام نهاده با جهان فرهنگی بویژه در استانهای غربی آلمان روابط معینی برقرار نموده و با پرولتاریای متشکل پیوند های عمیقی داشتیم " .  
 ( انگلس - تاریخ اتحادیه کونیستها " انقلاب و ضد انقلاب آلمان " ص ۱۰۹ )

با شروع فعالیت " اتحادیه کونیستها " بمثابة اولین تشکیلات کونیستی بین المللی که تئوری مارکسیسم را راهنمای عمل خود قرار داده بود تاریخ جنبش کارگری جهانی بسا فعالیت و مبارزه مارکس - انگلس عجین میشود .

۲ - جمع بندی مارکس و انگلس از براتیک و پیکار طبقاتی پرولتاریا - مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی با مکتب و جریانهای غیر پرولتاری .

در این دوره ( یعنی تا سال ۴۸ و تالیف " مانیفست حزب کونیست " ) مارکس و انگلس براتیک جنبش کارگری و تجربه مبارزات کارگران اروپا را مورد بررسی قرار داده و بطور خلاقی جمع بندی نمودند . در این بررسی و ترا زبندی ، مراحل مختلف رشد جنبش کارگری ( از تخریب ماشین آلات تا تشکیل کارگران بصورت یک طبقه ) ترسیم میگردد . ( رجوع شود به " بیانیه حزب کونیست " صفحات ۶۹ تا ۷۲ بخش " بسوزو اهاو پرولتارها " ) . در این اثر مارکس و انگلس مساله تشکیل آگاه و مستقل کارگران ، مقاومت آنان در برابر سرمایه بصورت ائتلاف های اقتصادی ، تلفیق مبارزات اقتصادی - مبارزات سیاسی ، اتحاد سیاسی کارگران بشکل حزب کونیست و بمنظور تصرف قدرت سیاسی و رهائی تمامی زحمتکشان را بطور عملی تشریح میکنند . مارکس و انگلس عمدتا از تجربه جنبش پیشرفته کارگری پرولتاری حرکت میکنند ، تجربه ای که بیان واقعی حرکت پرولتاریای تحت ستم سرمایه داری میباشد . مارکس و انگلس تجربه جنبش چارتیستی و جنبش های کارگری پیشرفته اروپا ( قیام سبلیز در سال ۴۴ و قیام کارگری در لیون ۶۰ ) را که در آن مساله مبارزه سیاسی کارگران با رژیم سرمایه داری و طبقه بورژوازی و قهر انقلابی پرولتاریا بعنوان دورکن مهم تئوری انقلاب پرولتاری طرح میگردد ، تئوری - سزه

نمودند . این تئوری در جریان ، انقلابات اروپا ( ۴۸ - ۵۰ ) ، کمون پاریس و سایر تجربیات جنبش کارگری بوسیله مارکس و انگلس تکامل یافت .

مارکس و انگلس همزمان با جمع بندی از براتیک و تجربه جنبش کارگری اروپا و تئوری سزه نمودن آن نظریات مختلف سیاسی ایدئولوژیک دوران خود ( سوسیالیسم وکسو - نیسم ماقبل مارکسیسم ) را درباره انقلابات اجتماعی مورد مطالعه و بررسی قرار دادند . مارکس و انگلس از سال ۴۳ بیعد به مطالعه کامل مکاتب سوسیالیستی و کونیستی ( سو سوسیالیسم ارتجاعی و محافظه کار - سوسیالیسم و کونیسم تخیلی - نظرات بابوویستی و دزای ) و هنگام اقامت در فرانسه به مطالعه نظریات گوناگون کونیسم تخیلی " جوامع مخفی " ( نظرات جوامع بابوویستی ، بوئوناروتسی ، و نظرات ویلتینگ ، تئوریسینهای چپ چارتیستی ، فسورا تریستان ) میپردازند . مارکس و انگلس به رد دیالکتیکی این نظرات و مکاتب پرداختند و در عین حال نطفه های انقلابی و هسته های صحیح تزه های پیشینیان سوسیالیست و کونیست خود را برای تکوین تئوری سوسیالیسم علمی مورد استفاده قرار دادند . آنها برای ایجاد " اتحادیه کونیستها " و سپس در جریان مبارزه برای ایجاد و استحکام انترناسیونال اول مبارزه دشواری را علیه کلیه نظریات اجتماعی - سیاسی انویستی ها و هواداران آنان در فرقه های کارگری با موفقیت به پیش بردند .

بالاخره در همین زمان مارکس و انگلس با حرکت از داده های علم و فلسفه دوران خود ( اقتصاد سیاسی کلاسیک " علوم اجتماعی " سوسیالیستهای اتوئیک ، دیالکتیک - هنگ و ۱۰۰۰ ) به تحلیل علمی و انتقادی از جامعه سرمایه داری و شرایط غینسی طبقه کارگر مبادرت ورزیدند . تحلیل اقتصادی بویژه پس از ۵۲ با نگارش کتاب سرمایه انجام پذیرفت . در دوره ۴۲ تا ۴۸ مهمترین آثار سیاسی - اقتصادی - فلسفی مارکس و انگلس بقرار زبیرند :

- نوشته ها و مقالات دوران " روزنامه راین " .  
 - مساله یهود - مقدمه بر انتقاد فلسفه حقوق هنگ - دستنویسهای ۴۴ - مقالات روزنامه فوروروتی - خانواده مقدس - لودویک فوئهاخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان ( که بقول انگلس " اولین سند نیست که نطفه جهان بینی نوین را میکارد " ) - وضعیت طبقه کارگر انگلیس - ایدئولوژی آلمانی ( " تسویه حساب کامل با فلسفه و جهان بینی گذشته " ) - فقر فلسفه - مانیفست حزب کونیست ،

پایه ریزی سوسیالیسم علمی و بطور مشخص تئوری انقلاب پرولتاریائی از طرف مارکس و انگلس در آغاز سال ۱۸۴۴ با مقالات مختلف سالنامه های آلمانی - فرانسه " در پاریس ، آغاز میشود .



مقالات مارکس در باره مساله بهبود - " مقدمه بر انتقاد فلسفه حقوق هگل " و نوشته های انگلس، طرح هاء، يك انتقاد به اقتصاد ملی "، " شرایط انگلستان " که در این مجله انتشار یافت نشان میدهد که مارکس و انگلس قبل از آشنایی با یکدیگر و بطور مستقل به استنتاجات نزدیک و مشابهی در زمینه ایدئولوژی کمونیسم و " کشف " طبقه کارگر بمثابه نیرویی که حامل رسالت‌های تمامی بشریت و پایه واقعی انقلاب کمونیستی است، رسیده و خود را به تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتاریائی نزدیک میسازند. مارکس در مقاله " مساله یهود " با نظرات هگلی گذشته خود در باره امکان حل ناسامانیهای اجتماعی از طریق خود آگاهی انسان بریده و به پرولتاریا بمثابه تنها طبقه‌ای که قادر است در دوران معاصر سیستم سرمایه‌داری ریشه کن سازد، و جامعه کمونیستی را بنا نهاد نزدیک میگردد. در همین مقاله مساله انقلاب و نابودی دولت استشارگر و تعیین بنیادی کل روابط مالکیت مطرح میشود. در سالنامه های آلمانی - فرانسه مارکس و انگلس رسالت طبقه کارگر را تشریح میکنند و نقش تئوری انقلابی و قهر را در مبارزه طبقاتی نشان میدهند:

"... سلاح انتقاد نمیتواند جایگزین انتقاد بوسیله اسلحه بشود. قهر مادی را باید بوسیله قهر مادی سرنگون کرد. ولی تئوری هم بجزدی که توده گیر شود به قهر مادی مبدل میگردد. تئوری میتواند توده گیر بشود بمحض این - که توده ها محل تظاهر آن گردند و توده ها زمانی محل تظاهر تئوری میشوند که تئوری را بیکال باشد. را بیکال بودن یعنی دست به ریشه مسایل بردن و برای انسان ریشه خود انسان است." ( مقدمه بر انتقاد فلسفه حقوق هگل )

معهد آگدا مارکس و انگلس به کمونیسم علمی با " سالنامه های آلمانی - فرانسوی "، هنوز بطور کامل انجام نمیکرد. بعقیده لنین پروسه شکل گیری نظرات مارکس و انگلس به کمونیسم علمی با تالیف " فقر فلسفه " و " مانیفست حزب کمونیست " که در سالهای ۴۷ و ۴۸ انتشار یافتند به انجام رسید. پروسه این شکل گیری کامل به کمونیسم علمی را بطور اجمالی بررسی میکنیم.

در اواخر اوت ۴۴ پس از ملاقات انگلس با مارکس در پاریس و شروع همکاری و مبارزه مشترک آنان اولین نتیجه کار مشترک آنان " خانواده مقدس "، در فوریه ۴۵، در فرانکفورت منتشر شد. این اثر به ریشه‌های نظریات ایدئالیستی ( هگلی های جوان - برونو باوئر ... ) پرداخته نظرات ماتریالیستی - دیالکتیکی در برخورد طبیعت و جامعه را پدیدریزی کردند. مارکس و انگلس در این اثر ثابت کردند که محتوی اصلی تاریخ پیکار توده زحمتکش علیه استثمارگران و آنتاگونیسم میان کاروسرمایه نیروی محرکه اصلی تکامل تاریخ جامعه بورژوازی است.

" پس از پیروزی پرولتاریا هم پرولتاریا و هم جانب دیگر مشروط بر آن یعنی مالکیت خصوصی نابود میشوند." ( همانجا )

برای مارکس و انگلس در آلمان کاملاً روشن بود که بدون از بین بردن روابط تولیدی سرمایه‌داری بوسیله پرولتاریا، آزادی انسانیت از بردگی سرمایه‌داری غیر ممکن است. ایدئولوژی آلمان که در سال ۴۵-۴۶ بنگارش درآمد، مرحله بعدی پایه‌گذاری تئور انقلاب پرولتاریائی را تشکیل میدهد. این اثر بمفهوم نقطه پایان پروسه تبدیل سوسیالیسم و کمونیسم ماقبل مارکسیسم به سوسیالیسم و کمونیسم علمی است. علاوه بر تکوین ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک در این اثر - در زمینه مبارزه طبقاتی بمثابه نیروی محرکه در جوامع طبقاتی - و انقلاب اجتماعی بطور عام و انقلاب سوسیالیستی بطور خاص نیز نظرات مسوطی از طرف مارکس و انگلس طرح شده اند. در این اثر دولت بمثابه دیکتاتوری اقتصادی، بمثابه ابزار سیاسی در دست طبقه حاکم برای تحقق ساختن منافع مشترک خود تعریف میگردد. مارکس و انگلس مساله حاکمیت سیاسی طبقه کارگر را بعنوان دولت نویینی که گذار از جامعه طبقات به جامعه بدون طبقه راضمین میکند، طرح میکنند. جامعه کمونیستی تنها با گذار از روی انقلاب پرولتاریائی بنا میگردد.

در نیمه اول سال ۴۷ مارکس " فقر فلسفه " را نوشت. در این اثر مارکس " سوسیالیسم " خرد بورژوازی پرودن را مورد انتقاد قرار داده، اساس کمونیسم علمی را بطور همه جانبه تکامل میدهد. مارکس سرشت شیوه تولید سرمایه‌داری و قانونمندی هائیرا که منجر به نابودی سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم میشود نشان میدهد و نتیجه میگیرد که چگونه تضاد های حاد آنتاگونیستی که در بطن جامعه سرمایه‌داری بوجود میایند بطور اجتناب ناپذیری باعث دگرگونی انقلابی جامعه میگردد. در " فقر " فلسفه " مارکس نشان میدهد که چگونه پرولتاریا بوجود میاید تکامل مییابد و متحد میشود، چگونه منافع طبقاتی خود را میشناسد و مبارزه اش خصلت سیاسی مییابد و به انقلاب همه‌گیر تبدیل میشود. با این اثر مارکس به فرمولبندی ایده دیکتاتوری پرولتاریا رسیده کاملاً نزدیک میشود.

کارهای بالا به انضمام " یادداشت‌های فلسفی - اقتصادی " ( ۴۴-۴۷ ) " بند های رابطه مهمی در پروسه پایه ریزی مارکسیسم و ایجاد تئوری انقلاب پرولتاریائی بودند. مارکس و انگلس در این سالها با حرکت از تضاد های جامعه سرمایه‌داری با حرکت از قانونمندیهای تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری و نقش تاریخی پیکار طبقاتی پرولتاریا در برافراشتن جامعه نوین کمونیستی و در پرتو شرکت مستقیم و غیر مستقیم در مبارزات طبقاتی پرولتاریا و جنبش فکری پرولتری و جمع‌بندی از جنبش کارگری و دستاوردهای



آن و مبارزه لاینقطه با نظرات کمونیسم تسخیلی سوسیالیسم اتوپیک و خرد و بورژوازیستی و با ایجاد اولین تشکیلات کمونیستی بر اساس مارکسیسم انقلابی ثنوری انقلاب پرولتاریا را پایه ریزی نمودند و از آن پس در جریان مبارزه فکری و عملی و در پراتیک انقلاب اجتماعی (انقلابات اروپا، کار تدوین سرمایه، ایجاد انترناسیونال اول، شرکت فعال در ایجاد سوسیال دموکراسی آلمان و احزاب کارگری اروپا...) آنها بسط و گسترش دادند. در فوریه سال ۱۸۴۸، مارکس و انگلس نظریات خود را در مورد آموزش سوسیالیسم علمی بطور فورمولبندی شده در "مانیفست حزب کمونیست" بیان می‌دارند.

"این اثر با روشنی و دقت، خشنودگی ناغموار و بی‌مانندی به تشریح درک جهانی نوری یعنی ماتریالیسم پیگیر و آگاه که قلمرو زندگی اجتماعی را نیز دربرمیگیرد می‌پردازد و در بالکنک را به مثابه جامع ترین و ژرفترین آئین انکشاف و تئوری مبارزه طبقاتی و نقش جماعت تاریخی و انقلابی پرولتاریا یعنی سازنده جامعه‌های نو، جامعه کمونیستی را تشریح میکند." (لنین: "کارل مارکس").

\* \* \*

**پسند داشت ها**

( ۱ ) "تنها اندیشه‌ای که کارگران و "جارتیست" ها را باهم به تحرك میکشید و تشویق می نمود فکر انجام انقلاب از راه قانونی بود. چنین انقلابی بالفعل خود در تضاد بود و از لحاظ عملی غیرممکن. آنان (کارگران و جارتیست ها) با شکست روبرو شدند زیرا خواستار چنین انقلابی بودند." (انگلس: "بحران‌های انگلیس"، در آثار نظامی).

( ۲ ) "مارکسیسم لنینیسم آن تئوری است که مارکس، انگلس، لنین و استالین بر پایه عمل ایجاد کرده‌اند، نتیجه عامی است که از واقعیت تاریخی و انقلابی بدست آورد دارند." (ماوتسه‌دون: "سیک کار حزبی را اصلاح کنیم"، آثار منتخب، جلد سوم، صفحه ۵۱). "مارکس در پراتیک جنبش انقلابی شرکت جست و تئوری انقلابی آفرید... مارکس در جریان مبارزه عملی به تحقیقات و پژوهش‌های دقیق پرداخت، تعمیم‌هایی بدست داد و سپس نتایج حاصل را در مبارزات عملی آزمایش کرد. اینست آنچه ما کار تئوریک می‌نامیم." (ماوتسه‌دون، همانجا، صفحه ۵۵).

( ۳ ) در آن تجمعات انقلابی مخفی پس از ممنوع شدن اجتماعات جمهوری خواهی ( نظیر "جامعه حقوق بشر" و "جامعه دوستان خلق" ) بوسیله قوانین سال ۱۸۳۴ آغاز میشود. این اجتماعات جمهوری خواهی انقلابی در ۵ ژوئن ۱۸۳۴ قیامی را سازماندهی میکنند (بهره‌بری جامعه دوستان خلق). همچنین جوامع انقلابی دیگر، بناسبت تشییع جنازه "لامارک" ( یک جمهوری خواه مجلس شورا) تظاهراتی برپا میکنند که کارگران وسیعاً

در آن شرکت داشتند. این تظاهرات که به قیام کارگران تبدیل میشود، مورد سرکوب قرار میگيرد. عناصر بورژوا و "معتدل" کمک این نوع جوامع مخفی را ترك میکنند. در اولین "جامعه" ای که بوسیله بلانکی با بقایای "جامعه حقوق بشر" تشکیل شد (جامعه "خانواده ها": ۳۶ - ۱۸۳۳) هنوز گروه‌هایی یافت می‌شدند که به طبقات متوسط وابسته بودند. در "جامعه موسی" (۳۹ - ۱۸۳۷) که بوسیله "بلانکی"، "باریس" و "مارتن برنار" تاسیس شده بود، نظامیان و دانشجویان بعنوان عناصر مشکوک و راه‌نما شدند و ترکیب آن کاملاً کارگری بود. در ۱۸۳۹ (انجمنهای "موسی" و "خانواده ها" شورشی براه انداختند که بطور خونین سرکوب گردید و رهبران و سازماندهان آن یعنی "باریس"، "بلانکی" و دیگران دستگیر و از کشور اخراج شدند. از این دوره به بعد، در تمام جوامع مخفی کمونیستی عضوگیری منحصر از میان کارگران و لایه‌های پائین طبقات بود. صورت‌های پذیرفت. در سال ۱۸۴۰، اشاعه وسیع افکار کمونیستی در میان پرولتاریای پاریس آغاز میشود. تظاهرات "بلویل" که توسط "دزای" و "پی‌یو" سازماندهی میشود، "اولین تظاهرات مستقل و عمومی حزب کمونیست است" (انگلس). در همان سال، "جامعه زحمتکشان مساوات طلب" با ترکیب کارگری تشکیل میشود که دارای برنامه کمونیستی است. باز در همین سال، اولین "اعتصاب عمومی" واقعی در پاریس برپا میشود که عاملین آن تحت تاثیر افکار کمونیستی قرار داشتند. از این سال به بعد، در شهرهای مختلف فرانسه: لیون، روان... جوامع کارگری کمونیستی یا "مساوات طلب" تشکیل میشود. جامعه زحمتکشان مساوات طلب در برنامه خود مطالبات مشخص کارگری ( مزد و غیره) را طرح میکرد و در کنار شعارهای عمومی "پروویستی" ( یعنی جامعه مبتنی بر مساوات، دیکتاتوری توده‌های ) فعالیت خود را با جنبش توده‌های (مانند اعتصاب ۱۸۴۰) پیوند میداد. "جامعه کمونیستی انقلابی" با ترکیب کاملاً کارگری یکی دیگر از اجتماعات کمونیستی بود که از "جامعه زحمتکشان مساوات طلب" جدا شده بود و با کمونیست‌های بنامی مانند "لاهوئیر"، "مای"، "ساواری"، "شاراسن"، "پی‌یو" و "دزای" تماس برقرار کرد بود.

( ۴ ) در این اتحادیه بود که مارکس در نیمه دوم سامبر ۱۸۴۷ کفرانس‌های متعدد در باره مسائل اقتصادی مربوط به کارگران ( "کارمزدوری، مزد و سرمایه" ....) برگزار نمود. بعد ها سخنرانی‌های او برای کارگران تحت عنوان "کارمزدوری و سرمایه" چاپ میشود.

★ ★



## پرسشنامه محک اول

سوال اول : اختلاف بین مفاهیم زیر را بطور دقیق و فرمول بندی شده بیان دارید :  
"سوسیالیسم علمی"، "تئوری انقلاب پرولتاریائی"، "مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائو تسه دون"، "سوسیالیسم و کمونیسم".

سوال دوم : مائوتسه دون میگوید : "مارکسیسم فقط میتوانست محصول جامعه سرمایه - داری باشد" (در باره پراتیک، منتخب آثار، جلد اول، ص ۵۸). توضیح دهید چرا؟

سوال سوم : مائوتسه دون میگوید : "ایده های صحیح انسان فقط از پراتیک اجتماعی سرچشمه میگیرند، یعنی از سه نوع پراتیک اجتماعی : مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و آزمون های علمی." (ایده های صحیح انسان از کجا سرچشمه میگیرند، چهار رساله فلسفی ص ۱۳۰). و در جای دیگری مینویسد : "تمام معلومات واقعی از تجربه مستقیم سرچشمه میگیرند، ولی انسان نمیتواند همه چیز را خود مستقیماً تجربه کند، در واقع قسمت عمده معلومات ما نتیجه تجربه غیرمستقیم است. مثلاً معلوماتی که از زمان های گذشته و کشورهای خارجی به ما رسیده اند." (در باره پراتیک، منتخب آثار، جلد اول، ص ۵۹). همچنین در اثر خود "در باره تضاد" خاطر نشان میسازد : "هنگامی که این سخن لنین "بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد" در دستور روز قرار گیرد، آفرینش و پخش تئوری انقلابی نقش عمده و تعیین کننده کسب میکند... (در باره تضاد، منتخب آثار، جلد اول، ص ۵۰۹). رابطه تئوری و پراتیک را بر اساس احکام فوق توضیح دهید.

سوال چهارم : تفاوت بین "تئوری انقلابی" و "تئوری انقلاب" یک کشور را بیان دارید.

سوال پنجم : نقش مکاتب و اندیشه های فلسفی - اجتماعی - سیاسی ماقبل مارکس را در تکوین مارکسیسم (با توضیح و ارائه فاکت) تشریح کنید.

سوال ششم : مائوتسه دون در اثر خود "در باره پراتیک"، از صفحه ۴۶۲ تا ۴۶۷ ("بنابراین... پایان نیافته تلقی کرد") پروسه تکامل شناخت را تشریح میکند. با استناد از این نوشته، قدم به قدم پروسه پیدایش تئوری انقلاب پرولتاریائی را (از سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۲) نشان دهید.

سوال هفتم : "سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاد میکند که با آن بصورت علم برخورد شود، یعنی مورد مطالعه قرارگیرد." (انگلس، جنگ های دهقانی در آلمان، پیشگفتار، ترجمه فارسی، ص ۱۶). توضیح دهید چرا و چگونه.

سوال هشتم : "چارتریس" را تعریف و اهمیت تاریخی آنرا بیان دارید. چه جایی این جنبش در پروسه تکوین مارکسیسم ایفا نمود؟ انقلاب صنعتی چه نقشی در تاریخ ایفا نمود؟

سوال نهم : ویژگی های جنبش کارگری فرانسه در سالهای ۱۸۵۰ - ۱۸۳۰ چه بود؟ قیام های کارگری مهم این دوره در اروپا را نام ببرید. این قیام ها چه تأثیراتی بر روی تکوین مارکسیسم داشتند؟ مناسبات طبقاتی در آلمان در سالهای ۴۰ - ۱۸۰۰ چه بود؟

سوال دهم : اهمیت مبارزه مارکس و انگلس با مکاتب سوسیالیسم اتوئیک و کمونیسم تخیلی و غیره را شرح دهید و نقش این مبارزه را در تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیسم علمی توضیح دهید. فورمول "پرولتاریا بصورت حزب سیاسی متشکل میشود هنگامی که به شکل طبقه متشکل شود" از طرف چه کسی برای اولین بار بیان شده است؟

سوال یازدهم : گفتار لنین در این مورد که : "انگلس میگوید مشب ما (منظور مارکسیسم است) یک دم نیست بلکه راهنمای عمل است" (برخی مشخصات رشد تاریخی مارکسیسم، جلد ۱۷ کلیات آثار لنین) و همچنین این نقل قول مائوتسه دون که : "اصول اساسی مارکسیسم هرگز نباید نقض گردند چه در غیر این صورت اشتباه امری اجتناب - ناپذیر خواهد شد" را تفسیر کنید.

سوال دوازدهم : لنین چگونه مارکسیسم را تفسیر میکند؟





## کتاب نامه - مبحث اول

(۱) تصريف سوسيالیسم علمي، پروسهٔ تکوين مارکسيسم :

- ۱- "اصول کونيستم" و "تکامل سوسيالیسم از تخيل به علم"، از انگلس، ترجمهٔ فارسي، بويژه صفحات: ۴۱ تا ۷۱، ۸۳، ۸۴ تا ۹۶ .
- ۲- "مارکس، انگلس و مارکسيسم"، از لنين، ترجمهٔ فارسي، انتشارات مزدک (تحت عنوان: "مقدمهٔ اقتصاد سياسي و مارکسيسم").
- ۳- "سه منبع و سه جزء مارکسيسم"، لنين، آثار منتخب يك جلدی، انتشارات سازمان انقلابي حزب تودهٔ ايران در خارج از کشور، ص ۲۶ .
- ۴- "مقدرات تاريخي آموزش کارل مارکس"، از لنين، آثار منتخب يك جلدی، ص ۲۹ .

(۲) شرایط اقتصادي، سياسي، اجتماعي، در نيمهٔ اول قرن ۱۹ در اروپا :

- ۰- "اصول کونيستم" و "تکامل سوسيالیسم از تخيل به علم"، از انگلس، ترجمهٔ فارسي، بويژه صفحات ۴۱ تا ۴۵ و ۶۴ تا ۶۹ .
- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان"، از انگلس، ترجمهٔ فارسي، صفحات ۱۰ تا ۱۴ .
- ۶- "جنگهای دهقانی در آلمان"، از انگلس، ترجمهٔ فارسي، صفحات: ۶ تا ۱۲ ، ۲۰ تا ۲۸، ۲۹ تا ۶۲ . (در اين دو کتاب اخير مناسبات طبقاتي در آلمان و انقلاب ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸ بررسي ميشود) .
- ۷- "مانيفست حزب کونيست"، از مارکس و انگلس، ترجمهٔ فارسي، چاپ پکن، ۱ تا ۶۸ .
- ۸- "بورژوازي و ضد انقلاب"، از مارکس، ترجمهٔ فارسي، انتشارات نبرد کارگر .

(۳) جنبش کارگري اروپا و فعاليت مارکس و انگلس :

- ۰- "مانيفست حزب کونيست" .
- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان"، همان صفحات بالا، بعلاوهٔ صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۶ (در مورد تاکتيک و برنامهٔ پرولتاريا در انقلاب) .
- ۹- "وضعيت طبقهٔ زحمتکش در انگليس"، از انگلس، صفحات ۲۶۷ تا ۲۹۷ .
- ۱۰- "صفت و رفتار توطئه چينان"، از مارکس و انگلس، انتشارات سپاهنگل ("برخي آثار مارکس و انگلس"، ص ۷۲) .
- ۱۱- "انجمنهای پرولتاريائي"، انتشارات سپاهنگل: برخي آثار مارکس و انگلس، صفحهٔ ۷۶ .

(۴) دربارهٔ "اتحاديهٔ کونيستها" و فعاليت کونيستي مارکس و انگلس :

- ۰- "مارکس، انگلس و مارکسيسم" .
- ۰- "مانيفست حزب کونيست" .
- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان"، ص ۱۰۴ .
- ۰- "برخي آثار مارکس و انگلس"، انتشارات سپاهنگل، ص ۲۷ .

(۵) دربارهٔ جنبش چارتيستي :

- ۰- "وضعيت طبقهٔ کارگر انگليس"، ص ۲۶۷ تا ۲۹۷ .
- ۰- "تکامل سوسيالیسم از تخيل به علم"، صفحات: ۶۶ تا ۶۹، ۸۲، ۸۳ .
- ۱۲- "کاپيتال" (سرمایه)، از کارل مارکس، کتاب اول، ترجمهٔ فارسي، ص ۲۷۵ تا ۲۷۹ .

(۶) دربارهٔ انقلاب ۵۰ - ۱۸۴۸ :

- ۰- "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" .
- ۰- "جنگهای دهقانی در آلمان"، پيشنگفتار .
- ۱۳- "مبارزهٔ طبقاتي در فرانسه"، از مارکس .
- ۱۴- "هجد هم برومر لوتی بناپارت"، از مارکس، ترجمهٔ فارسي .





## فہرست نام ہا

SAVARY	ساواری	اتحاد مخفی مساوات طلبان La Conjuratation des Egaux
CHARASSIN	شاراسن	اخوت (جامعہ کونیستی) Société Communiste Fraternelle
STEIN	شتین	آون (آونیسیم) OWEN (Owenism)
Flora TRISTAN	فلورا ترستان	بابوف BABEUF
Ludwig FEUERBACH	فوئرباخ	بابوویسم Babouvisme
vorwaerts	فورورٹس	بارس BARBES
FOUCHET Claude	فوشہ (کلود)	بشردوستان Les Humanitaires
CORV	کری	بلانکی BLANQUI Auguste
LAHAUTIERE	لاہوتیر	بلویل Belville
LECLERC	لوکلر	بوٹوناروتی BUONARROTTI
MARTIN BERNARD	مارتن برنار	پرودن PRUDHON
MAY	مای	پی بو PILLOT J. J.
Cercle Social	محفل اجتماعی	جونز JONES
The Peoples Chart	منشور خلق	چارتیسیم CHARTISM
Les Saisons	موسمی (جامعہ)	دادخواهان (جامعہ) La Ligue des Justes
VALET	والہ	دزانی DEZAMY
MEITLING	ویتلینگ	دلویوہ D'OLIVIER
HARNEY	ہارنی	رو ROUX
HESS	ہس	روز RUGE Arnold
		زحمتکش مساوات طلب Société des Travailleurs Egalitaires

نشانی پستی ما:

P. R. S.

75 Karlsruhe

Postlagerkarte A078615

W. GERMANY



*Problems of  
Revolution and  
Socialism*

(3)

- THE PRINCIPAL TASKS OF THE  
COMMUNISTS IN IRAN.

- THE ECONOMIC CRISES OF THE IMPERIALISM  
AND THE INFLATION IN IRAN.

- ANGOLA AND HEGEMONISM  
OF THE TWO SUPERPOWER.

- SCIENTIFIC SOCIALISM AND THE THEORY  
OF THE PROLETARIAN REVOLUTION.

S E P T E M B E R 1 9 7 7

A POLITICAL AND THEORICAL REVIEW OF :

The LEAGUE of STRUGGLE for the FOUNDATION  
of the IRANIAN WORKING CLASS PARTY